

غهرست

9	بیشگفتار
11	پرسش ۱: «و عترتی» صحیح است یا «و سنتی»؟
21	پرسش ۲: منظور از شیعه چیست؟
23	پرسش ۳ - چرا علی ابن ابی طالب (علیه السلام) وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؟
27	پرسش ۴ - «ائمّه» چه کسانی هستند؟
31	پرسش 5 - چرا به هنگام صلوات بر محمد (صلی الله علیه و آله) آل آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید و می گوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد؟
33	پرسش ۶ - چرا امامان خود را معصوم می نامید؟
35	پرسش ۷ - چرا در اذان اُشهد أنّ علیاً ولیّ الله می گوید و به ولایت علی (علیه السلام) گواهی می دهید؟
39	پرسش ۸ - مهدی آل محمد کیست و چرا در انتظار آمدن وی به سر می برید؟
43	پرسش ۹ - اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان، آن را نپذیرفته اند؟
47	پرسش ۱۰ - «رجعت» چیست و چرا به آن اعتقاد دارید؟
53	پرسش ۱۱ - شفاعت چیست که شما بدان معتقدید؟
57	پرسش ۱۲ - آیا درخواست شفاعت از شفیعان واقعی، شرک است؟
61	پرسش ۱۳ - آیا کمک خواستن از غیر خدا شرک است؟
65	پرسش ۱۴ - آیا خواندن و صدا زدن دیگران، مستلزم پرستش آنان و شرک است؟
71	پرسش ۱۵ - «بداء» چیست و چرا به آن معتقد هستید؟
75	پرسش ۱۶ - آیا شیعه معتقد به تحریف قرآن است؟
85	پرسش ۱۷ - نظر شیعه نسبت به صحابه چیست؟
95	پرسش ۱۸ - مقصود از ازدواج متعه چیست و چرا شیعه آن را حلال می داند؟
103	پرسش ۱۹ - چرا شیعیان، بر تربت سجده می کنند؟
113	پرسش ۲۰ - چرا شیعیان به هنگام زیارت، در و دیوار حرم را می بوسند و به آنها تبرک می جویند؟
119	پرسش ۲۱ - آیا از دیدگاه اسلام، دین از سیاست جدا نیست؟
127	پرسش ۲۲ - چرا شیعه، فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین (علیهما السلام)) را فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خواند؟
133	پرسش ۲۳ - چرا شیعه، خلافت را تنصیصی می داند؟
137	پرسش ۲۴ - آیا سوگند به غیر خدا شرک است؟
143	پرسش ۲۵ - توسل به اولیای الهی، موجب شرک و مایه بدعت است؟
149	پرسش ۲۶ - آیا بزرگداشت زادروز اولیای خدا، بدعت یا شرک است؟
155	پرسش ۲۷ - چرا شیعیان، نمازهای ینجانگانه را در سه نوبت می خوانند؟
173	پرسش ۲۸ - منابع فقه شیعه چیست؟
185	پرسش ۲۹ - آیا ابوطالب با ایمان از دنیا رفت که به زیارت او می روید؟
205	پرسش ۳۰ - آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به جای علی بن ابی طالب،

	قرآن را بر رسول خدا نازل کرده است؟!؟	
211	پرسش ۳۱ - ملاک تقیه چیست؟	
215	پرسش ۳۲ - در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشور دانسته اید، چرا؟	
219	پرسش ۳۳ - آیا شیعه، نماز وتر را واجب می داند؟	
221	پرسش ۳۴ - آیا اعتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک است؟	
227	پرسش ۳۵ - چرا مقام «امامت» از مقام «رسالت» بالاتر است؟	
237	پرسش ۳۶ - معیار تشخیص «توحید» از «شرک» چیست؟	

صفحه

۷

بسم الله الرحمن الرحيم»

مراتب معنوی حج که سرمایه حیات جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می نماید، حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج بطور صحیح و شایسته موبه مو عمل شود. «حضرت امام خمینی (قدس سره) حجّ نمایشی پرشکوه، از اوج رهایی انسان موحد از همه چیز جز او، و عرصه پیکاری فرا راه توسن نفس، و جلوه بی مانندی از عشق و ایثار، و آگاهی و مسئولیت، در گستره حیات فردی و اجتماعی است. پس حجّ تیلور تمام عیار حقایق و ارزشهای مکتب اسلام است. مؤمنان گرچه با این عبادت الهی، آشنایی دیرینه دارند، و هر سال با حضور شورانگیز از سراسر عالم، زنگار دل، با زلال زمزم توحید می زدایند، و با حضرت دوست تجدید میثاق می کنند، و گرچه میراث ادب و فرهنگ ما، مشحون از آموزه های حیاتبخش حجّ است، اما هنوز ابعاد بی شماری از این فریضه مهمّ، ناشناخته و مهجور مانده است. پیروزی انقلاب اسلامی، در پرتو اندیشه های تابناک امام خمینی (قدس سره) (حجّ را نیز همچون سایر معارف و احکام اسلامی، در جایگاه واقعی خویش نشانند، و سیمای راستین و محتوای غنی آن را نمایاند. اما هنوز راهی دراز در پیش است، تا فلسفه و

صفحه

۸

ابعاد و آثار و برکات حجّ، شناخته و شناسانده شود، و مؤمن حجّ گزار با آگاهی و شعور دینی، بر آن مواضع کریمه، و مشاعر عظیمه، که محلّ هبوط ملائکه الله، و توقف انبیا و اولیا بود، گام بگذارد. در راستای تحقق این هدف بزرگ، بعثه مقام معظم رهبری با الهام از اندیشه های والا و ماندگار امام راحل (قدس سره)، احیاگر حجّ ابراهیمی و بهره گیری از رهنمودهای ارزشمند رهبر عزیز انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای - مدّظله العالی - با تأسیس معاونت آموزش و تحقیقات، تلاش می کند فصل جدیدی فراراه اندیشمندان مسلمان، و علاقمندان به فرهنگ حجّ، و زائران و راهیان حرمین شریفین بگشاید. از این رو در عرصه تحقیق و تألیف و ترجمه، آثار گوناگون پیرامون حقایق و معارف حجّ، آشنایی با اماکن مقدسه، تاریخ و سرگذشت شخصیت‌های بزرگ اسلام، بررسی رویدادها و عرضه خاطرات و بویژه آموزش مسائل و آداب حجّ تلاش هایی را آغاز کرده است. آنچه اینک پیش روی خواننده قرار دارد برگ سبزی است از این دفتر بی گمان راهنمایی و همراهی اندیشوران، از نارسایی ها خواهد کاست، و در این راه معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری، از همکاری همه علاقمندان استقبال کرده، و دست آنان را به گرمی می فشارد. (و من الله التوفیق و علیه التکلان)

پیشگفتار

افراد آگاه از شرایط حاکم بر جهان اسلام، به خوبی می‌دانند که امرزه «امت» اسلامی به صورت «امت‌ها» درآمده و هر امتی برای خود راه و رسمی دارد. در نتیجه زمام زندگی آنان به دست افرادی افتاده است که سیادت و بقای خود را در گرو دامن زدن بر اختلافات می‌دانند. از این جهت در این راه به صورت‌های مختلف سرمایه‌گذاری نموده و از هر وسیله ممکن بهره می‌گیرند.

جای گفتگو نیست که در میان طوایف اسلامی، مسائل اختلافی وجود دارد، هر چند بیشتر آنها مربوط به مسائل کلامی است که متکلمان اسلامی پایه‌گذار آنها هستند و نوع مسلمانان از آن اختلافات آگاهی ندارند، ولی در برابر مسائل اختلافی، محورهای مشترکی وجود دارد که حلقه اتصال در میان آنها است، بلکه نقاط مشترک فزونتر از نقاط اختلافی است - مع الوصف - سرداران اختلاف، بر آن تکیه کرده و از بازگویی مسائل مشترک در اصول و فروع سرباز می‌زنند.

در یکی از کنفرانس‌های مربوط به «تقریب میان مذاهب اسلامی»، تبیین موضوع مذاهب فقهی در مورد احوال شخصی (نکاح، طلاق، ارث و...) به اینجانب واگذار شد، نگارنده در این مورد، رساله‌ای تقدیم کنفرانس نمود که اعجاب شرکت‌کنندگان را برانگیخت و هرگز برای آن پیش از مطالعه رساله، قابل قبول نبود که فقه شیعه در اکثر مسائل مربوط به این سه باب، با مذاهب چهارگانه فعلی اهل سنت وحدت نظر دارد.

آنان از دور، دست بر آتش دارند و شیعه را یک طایفه بریده از دیگر طوایف اسلامی می‌انگارند و شب و روز در وسائل ارتباط جمعی، بر ضد این گروه مظلوم

تاریخ سخن می‌گویند، جز خوش خدمتی به دشمن مشترک و آب در آسیاب او ریختن، کار دیگری صورت نمی‌دهند. نگارنده به این گروه ناآگاه، سفارش می‌کند که ارتباط نزدیک با شیعه و تماس با علما و دانشمندان آنان، پرده‌های ناآگاهی را از دیدگان آنان برطرف می‌نماید و شیعه را بصورت برادر تنی خود ارائه می‌کند که قرن‌ها در طلب او بودند و از این طریق بر مفاد آیه تحقق بخشیده که می‌فرماید: *إِنَّ أُمَّتَكُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رُبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ*

یکی از ترفندهای دیرینه استعمار در میان ملت‌های اسلامی، طرح شبهات و تکثیر اشکالات است تا از این طریق، به انقلاب شکوهمند اسلامی، آسیب رسانند و این یک شیوه دیرینه است که در چند قرن اخیر به صورت‌های گوناگون، در خاورمیانه و قسمت‌های دیگر، رایج بوده است.

در موسم حج، بسیاری از زائران خانه خدا که با انقلاب اسلامی، آشنا گردیده و از سوی دیگر، تبلیغات سوء دشمنان، ذهن آنان را مشوب نموده است، به هنگام ملاقات با حجاج ایرانی، پرسشهایی را مطرح کرده و درخواست پاسخ می‌نمودند.

به منظور پاسخگویی به این نیاز، قسمت اعظم این سؤالات که غالباً جنبه دینی و فرهنگی دارد، در این مجموعه گردآمده و جناب مستطاب دانشمند محترم سید رضا حسینی نسب، زیر نظر اینجانب، به تنظیم پاسخ ها پرداخته و تا آنجا که فرصت اجازه می داد، در توضیح آنها کوشش به عمل آمده است و به منظور رعایت اختصار در مقام جواب، به مقدار ضرورت اکتفا گردیده و تفصیل و توضیحات بیشتر باید به وقت دیگر، موکول شود.

امید است این خدمت ناچیز، مورد پذیرش امام زمان - ارواحنا فداه - واقع شود.

قم - حوزه علمیه

جعفر سبحانی - ۱۳۷۴/۹/۱

صفحه

۱۱

پرسش 1

«و عترتی» صحیح است یا «و سنتی»؟

محدثان حدیث ثقلین را که دارای شهرت بالایی است، دوگونه نقل نموده و در مجامع حدیثی آورده اند، باید دید کدام یک از آن دو، صحیح است:

الف: «کتاب الله و عترتی اهل بیته»

ب: «کتاب الله و سنتی»

پاسخ: حدیث صحیح و ثابت از پیامبر گرامی(صلي الله عليه وآله همان لفظ «و اهل بیته» است. روایتی که در آن به جای «اهل بیته»، «سنتی» آمده، از نظر سند باطل و مردود است سند حدیث «و اهل بیته» از صحت کامل برخوردار است.

سند حدیث «و اهل بیته»:

این متن را دو محدث بزرگ نقل کرده اند:

1- مسلم در صحیح خود از زید بن ارقم نقل می کند که: پیامبر خدا روزی در کنار آبی به نام «خم» میان مکه و مدینه خطبه ای ایراد کرد و در آن خطبه خدا را ثنا گفت و مردم را نصیحت کرد آن گاه چنین فرمود:

«ألا أيها الناس، فإنا أنا بشرٌ يوشك أن يأتي رسول ربِّي

صفحه

۱۲

فأجيب، و أنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به - فحث علي كتاب الله و رغب فيه ثم قال: - وأهل بيته، أذکرکم الله في أهل بيته، أذکرکم الله في أهل بيته، أذکرکم الله في أهل بيته»

- اي مردم من بشري بيش نيستم و نزديک است مأمور و فرستاده پروردگارم بيايد و من دعوت او را اجابت کنم و من در ميان شما دو چيز گرانبها مي گذارم و مي روم: يکي کتاب خدا که در آن هدايت و نور است، کتاب خدا را بگيريد و به آن چنگ زنيد - و پيامبر بر عمل به کتاب خدا تأکيد نمود آن گاه فرمود: - و اهل بيت من، خدا را درباره اهل بيت خود متذکر مي شوم، اين جمله را سه بار تکرار فرمود(1).

اين متن را دارمي نيز در سنن (2) خویش آورده است. بايد گفت سند هر دو مثل آفتاب روشن و واضح است و کوچکترين خدشه اي در آن نيست.

2- ترمذي اين متن را با لفظ «وعترتي اهل بيتي» نقل کرده است که متن حديث چنين است:

«ائي تارک فيکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدي؛ أحدهما أعظم من الآخر: کتاب الله حبل ممدود من السماء الي الأرض و عترتي اهل بيتي، لن يفترقا حتي يردا علي الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيها(3)».

- من در ميان شما دو چيز به وديعت و امانت مي گذارم، مادامي که به آن تمسک بجوييد، هرگز گمراه نمي شويد؛ يکي از ديگري بزرگتر است :

1- مسلم، صحيح، ج 4، ص 1803، شماره 2408، چاپ عبدالباقي.

2- دارمي، سنن، ج 2، ص 432 - 431.

3- ترمذي، سنن، ج 5، ص 663، شماره 37788.

صفحه

۱۳

کتاب خدا که ريسمان رحمت اویزان از آسمان به سوي زمين است، و ديگري عترت و اهل بيتم، و اين دو هرگز از هم جدا نمي شوند تا در حوض به من مي پيوندند، بنگريد چگونه با امانت هاي من رفتار مي کنيد.

مسلم و ترمذي، که از مؤلفان صحاح و سنن مي باشند، هر دو بر لفظ «اهل بيت» تأکيد دارند، و اين بر اثبات نظر ما کافي است و سند هر دو در کمال اتقان و از اعتبار خاصي برخوردار است که نياز به بحث و گفتگو ندارد.

سند متن «و سنتي»

روايي که به جاي «اهل بيتي» لفظ «سنتي» را آورده حديثي است مجعول که علاوه بر ضعف سند، عوامل وابسته به امويها آن را ساخته و پرداخته اند:

1- حاکم نيشابوري در مستدرک، متن ياد شده را با اسناد زير نقل کرده است:

«عباس بن ابي اويس»، عن «ابي اويس» عن «ثور بن زيد الديلمي»، عن «عكرمه»، عن «ابن عباس» قال رسول الله:

«يا ايها الناس اني قد ترکت فيکم، ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابا کتاب الله و سنة نبیه(1)!»

- اي مردم من در ميان شما دو چيز را ترک کردم، مادامي که به آن دو، چنگ زنيد هرگز گمراه نمي شويد کتاب خدا و سنت پيامبر!

در میان روایان این متن، پدر و پسری است که آفت سندنند و آن دو اسماعیل بن ابی اویس و ابو اویس هستند، پدر و پسری که نه تنها توثیق

1- حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۹۳

صفحه

۱۴

نشده اند، بلکه متهم به کذب و وضع و جعل هستند.

سخن علمای رجال در مورد آن دو:

حافظ مزّی در کتاب تهذیب الکمال، از محققان فنّ رجال درباره اسماعیل و پدرش نقل می کند:

یحیی بن معین (که از علمای بزرگ علم رجال است) می گوید: ابو اویس و فرزند او ضعیف اند، و نیز از یحیی بن معین نقل شده که می گفته: این دو نفر حدیث را می دزدند. ابن معین همچنین درباره فرزند ابو اویس گفته است: نمی توان به او اعتماد کرد.

نسائی درباره فرزند گفته: او ضعیف است و ثقه نیست.

ابوالقاسم لالکائی گفته است: «نسائی» علیه او زیاد سخن گفته، تا آنجا که گفته است، باید حدیث او را ترک کرد.

ابن عدی (که از علمای رجال است) می گوید: ابن ابی اویس از دایی خود مالک، احادیث غریبی را روایت می کند که هیچ کس آن را نمی پذیرد (1).

ابن حجر در مقدمه فتح الباری آورده است: هرگز با حدیث ابن ابی اویس نمی توان احتجاج نمود، به خاطر قدحی که نسائی درباره او انجام داده است (2).

حافظ سید احمد بن صدیق در کتاب فتح الملک العلی از سلمة بن شیب نقل می کند: از اسماعیل بن ابی اویس شنیده که می گفت: آنگاه که اهل مدینه درباره موضوعی، دو گروه می شوند، من حدیث جعل می کنم (3).

بنابر این، پسر (اسماعیل بن ابی اویس) متهم به جعل حدیث است و

1- حافظ مزّی، تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۱۲۷.

2- ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۱، چاپ دارالمعرفه.

3- حافظ سید احمد، فتح الملک العلی، ص ۱۵.

صفحه

۱۵

ابن معین به او نسبت دروغگویی داده است. گذشته از این، حدیث او در هیچ یک از دو صحیح مسلم و ترمذی و دیگر کتب صحاح نقل نشده است.

درباره ابو اویس همین بس که ابوحاتم رازی در کتاب «جرح و تعدیل» می‌گوید: حدیث او نوشته می‌شود ولی با آن احتجاج نمی‌شود، و حدیث او قوی و محکم نیست(1).

و نیز ابوحاتم از ابن معین نقل کرده که ابو اویس، مورد اعتماد نیست.

روایتی که در سندهای این دو نفر باشد، هرگز صحیح نیست. گذشته از این، با روایت صحیح و ثابت مخالف می‌باشد.

نکته قابل توجه این است که ناقل حدیث؛ یعنی حاکم نیشابوری بر ضعف حدیث اعتراف کرده و لذا به تصحیح سند آن نپرداخته است، لیکن بر صحت مفاد آن، شاهدی آورده که آن نیز از نظر سند سست و از درجه اعتبار ساقط است. از این جهت به جای تقویت حدیث، بر ضعف آن می‌افزاید. اینک شاهد واهی او:

سند دوم روایت «وسنتی»

حاکم نیشابوری با سندی که خواهد آمد، از ابوهریره بطور مرفوع (2) نقل می‌کند:

«انی قد ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعدهما: کتاب الله و سنتی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض(3)»

این متن را حاکم با چنین سندی نقل کرده است:

1- ابوحاتم رازی، الجرح والتعدیل، ج ۵، ص ۹۲.

2- حدیثی که روای، آن را به معصوم نسبت ندهد، مرفوع می‌نامند.

3- حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۹۳.

صفحه

۱۶

«الضبی»، عن: «صالح بن موسی الطلحی» عن «عبدالعزیز بن رفیع»، عن «أبی صالح» عن «أبی هریره».

این حدیث بسان حدیث پیشین مجعول است و در میان رجال سند، صالح بن موسی الطلحی آمده که سخنان بزرگان علم رجال را درباره او می‌آوریم:

یحیی بن معین می‌گوید: صالح بن موسی قابل اعتماد نیست. ابوحاتم رازی می‌گوید: حدیث او ضعیف و منکر است، بسیاری از احادیث او منکر را، از افراد ثقه نقل می‌کند. نسائی می‌گوید: حدیث او نوشته نمی‌شود. در مورد دیگر می‌گوید: حدیث او متروک است(1).

ابن حجر در «تهذیب التهذیب» می‌نویسد: ابن حبان می‌گوید: صالح بن موسی به افراد ثقه چیزهایی را نسبت می‌دهد که شبیه سخنان آنان نیست. سرانجام می‌گوید: حدیث او حجت نیست و ابو نعیم می‌گوید: حدیث او متروک است و پیوسته حدیث منکر نقل می‌کند(2).

باز ابن حجر در تقریب (3) می‌گوید: حدیث او متروک است و ذهبی در کاشف (4) می‌گوید: حدیث او سست است. تا آنجا که ذهبی در «میزان الاعتدال (5)» حدیث مورد بحث را از او نقل کرده و گفته است که از احادیث منکر اوست.

- 1- حافظ مزي، تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۹۶.
- 2- ابن حجر، تهذيب التهذيب، ج ۴، ص ۳۵۵.
- 3- ابن حجر، تقريب، ترجمه، شماره ۲۸۹۱.
- 4- ذهبي، الكاشف، ترجمه، شماره ۲۴۱۲.
- 5- ذهبي، ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۰۲.

صفحه

۱۷

سند سوم حديث «وسنتي»

ابن عبدالبرّ در كتاب «تمهيد (1)» اين متن را با سند ياد شده در زير نقل کرده است:

«عبدالرحمان بن يحيى» عن «احمد بن سعيد» عن «محمد بن ابراهيم الديبلي» عن «علي بن زيد الفرائضي»
 عن «الحيني» عن «كثير بن عبدالله بن عمرو بن عوف» عن «ابيه» عن «جده».

امام شافعي در مورد كثير بن عبدالله مي گويد: او يكي از ارکان دروغ است (2). ابو داود مي گويد: او يكي از
 كذابين و دروغگوهاست (3). ابن حبان مي گويد: عبدالله بن كثير از پدر و جدش كتاب حديث را نقل مي کند که
 اساس آن جعل است. که هرگز نقل از آن کتاب و روايت از عبدالله حرام است مگر به عنوان تعجيب و نقد (4).

نسائي و دارقطني مي گويند: حديث او متروک است. امام احمد مي گويد: او منکر الحديث است و قابل اعتماد
 نيست و ابن معين نيز همين نظر را دارد.

شگفت از ابن حجر در كتاب «التقريب» است که در ترجمه او تنها به لفظ «ضعيف» اکتفا کرده و کساني را
 که او را متهم به کذب کرده اند افراط گر خوانده است، در حالي که پيشوايان علم رجال او را به کذب و جعل
 متهم کرده اند و حتي ذهبي مي گويد: گفتار او واهي و سست است.

1- التمهيد، ج ۲۴، ص ۳۳۱.

2- ابن حجر، تهذيب التهذيب، ج ۸، ص ۳۷۷، ط دارالفکر: تهذيب الكمال، ج ۲۴، ص ۱۳۸.

3- همان.

4- ابن حبان، المجروحين، ج ۲، ص ۲۲۱.

صفحه

۱۸

نقل بدون سند

مالک در «الموطأ» آن را بدون سند و به صورت مرسل نقل کرده و همگي مي دانيم چنين حديثي فاقد ارزش
 است (1).

این بررسی به روشنی ثابت کرده که حدیث «وسنتی» ساخته و پرداخته راویان دروغگو و وابستگان به دربار امویان است که آن را در مقابل حدیث صحیح «وعترتی» جعل کرده اند. از این جهت بر خطیبان مساجد و گویندگان دینی و امامان لازم است، حدیثی را که از رسول خدا وارد نشده، ترک کنند و به جای آن مردم را با حدیث صحیح آشنا سازند، حدیثی که آن را مسلم در «صحیح» خود به صورت «اهل بیته» و ترمذی به لفظ «عترتی و اهل بیته» آورده، نقل نمایند. بر جویندگان دانش است که بر آموزش علم حدیث روی آورند و حدیث صحیح را از ضعیف بازشناسند.

در پایان یادآور می شویم که مقصود پیامبر از لفظ «اهل بیته» ذریه او است؛ مانند حضرت فاطمه و حسن و حسین - سلام الله علیهم - زیرا مسلم در صحیح (2) و ترمذی در سنن (3) از عایشه نقل کرده اند:

«نزلت هذه الآية علي النبي - صلي الله عليه [وآله] وسلم - إنما يريدُ الله ليُذهبَ عنكمُ الرجسَ أهلَ البَيْتِ و يُطَهِّرَكُمُ تطهيراً» في بيتِ أمِّ سلمة، فدعا النبي - صلي الله عليه [وآله] وسلم - فاطمة و حسناً و حسيناً فجاءهم بكساء و علي خلف ظهره فجاءه بكساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. قالت أم سلمة: و انا معهم يا نبي

1- مالک، الموطأ، ص ۸۸۹، ح ۳.

2- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴.

3- ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳.

صفحه

۱۹

الله؟ قال: أنت علي مكانك و أنت الي الخير.»

- آیه «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً» در خانه ام سلمه نازل گردید، پیامبر، فاطمه، حسن و حسین را در زیر عبا قرار داد و علی پشت سر او قرار داشت. او را با کسایی پوشانید و چنین گفت: پروردگارا! آنان اهل بیت من هستند، پلیدیها را از آنان دور کن و آنان را پاکیزه گردان. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! من نیز از آنان هستم (و از اهل بیت وارد در آیه به شمار می روم)؟ فرمود: تو در جای خود باش، (تحت عبا وارد مشو) و تو در طریق خیر هستی(1).

مفهوم حدیث ثقلین

از این که پیامبر گرامی، عترت را در کنار قرآن یاد فرموده و هر دو را حجت خدا در میان امت توصیف نموده اند، می توان از آن، دو نتیجه گرفت:

1- گفتار عترت پیامبر، بسان خود قرآن حجت است و در امور دینی؛ اعم از عقیدتی و فقهی، باید به گفتار آنان تمسک جست و با وجود دلیل از جانب آنان، نباید به دیگری عدول نمود.

مسلمانان پس از درگذشت پیامبر، هر چند در مسأله خلافت و اداره امور سیاسی امت، به دو گروه تقسیم شدند و هر یک برای خود منطق و دلیل دارند اگر آنان در موضوع اختلاف دارند، دیگر در مرجع علمی بودن اهل بیت نباید اختلاف کنند؛ زیرا همگان بر صحت حدیث ثقلین اتفاق دارند و این حدیث مرجع علمی را در عقاید و احکام، قرآن و عترت می داند و اگر امت اسلامی بر این حدیث عمل کند، دایره اختلاف کوتاهتر شده و وحدت فراگیر می گردد.

1- برگرفته از حسن بن علي السقاف، صحيح صفة صلاة النبي(صلي الله عليه وآله)، ص ۲۹۴ - ۲۸۹.

صفحه

۲۰

2- قرآن به حکم این که کلام خدا است، مصون از خطا و اشتباه است، چگونه می توان در آن احتمال خطا داد در صورتی که خدا آن را چنین توصیف می کند: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَزِيلٌ مَنْ حَكِيمٌ حَمِيدٌ» (1) «باطل به آن از پیش رو و از پشت سر راه ندارد. کتابی است که از جانب خدای حکیم و حمید نازل گردیده است.

اگر قرآن مصون از خطا است، طبعاً قرین و عدل آن نیز مصون از خطا می باشد؛ زیرا صحیح نیست که فرد یا افراد خطا کار، عدیل، و هم سنگ قرآن شوند.

و این حدیث گواه بر عصمت آنان از هر نوع لغزش است، البته باید دقت دقت کرد که عصمت ملازم یا نبوت نیست، چه بسا ممکن است فردی معصوم از گناه باشد ولی در عین حال پیامبر نباشد. حضرت مریم به حکم آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (2)» «پیراسته از گناه است، ولی پیامبر نیست.

1- فصلت: ۴۲

2- آل عمران: ۴۲

صفحه

۲۱

پرسش 2

منظور از شیعه چیست؟

پاسخ: «شیعه» در لغت عرب به معنای «پیرو» است. قرآن مجید می فرماید: «وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» (1) «یکی از پیروان نوح، ابراهیم است.» اما در اصطلاح مسلمانان، شیعه به گروهی اطلاق می شود که معتقدند پیامبر(صلي الله عليه وآله) (پیش از درگذشت خود، جانشین خویش و خلیفه مسلمین را در مناسبتهای متعددی؛ از جمله در روز هیجدهم ذوالحجه، سال دهم هجری که به روز «غدیر» معروف است، در یک اجتماع بزرگ معین فرمود و او را به عنوان مرجع سیاسی، علمی و دینی پس از خود، تعیین نمود.

توضیح آن که: پس از پیامبر گرامی، مهاجر و انصار به دو گروه تقسیم شدند:

1- گروهی معتقد بودند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مسأله خلافت را نادیده نگرفته و جانشین خویش را تعیین فرموده است و او همان علی بن ابی طالب است؛ نخستین کسی که به وی ایمان آورد.

این جمعیت که متشکل از گروهی مهاجر و انصار بود و در رأس آنان،

1- صافات: ۸۳

صفحه

۲۲

کلیه شخصیت‌های بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه؛ مانند سلمان، ابوذر، مقداد، خباب بن ارت و امثال آنان قرار داشتند، بر همین عقیده باقی ماندند و شیعه (علی) علیه السلام (نام گرفتند).

البته این لقب را پیامبر گرامی، در حال حیات خود به پیروان امیر مؤمنان عطا فرموده است. آنجا که با اشاره به علی ابن ابی طالب می‌فرماید:

«والدِّي نفسي بيده، انَّ هذا وشيعته لهم الفائزون يوم القيامة(1)».

- سوگند به آن که جان من در دست او است، او (علی) علیه السلام ((و پیروان وی در روز رستاخیز، رستگار اند.

بنابراین شیعه، عبارت است از گروهی از مسلمانان صدر اسلام که به خاطر اعتقاد به «تنصیصی بودن» مقام ولایت، بدین نام معروف گردیده اند و این جمعیت تاکنون نیز بر خط وصابت و پیروی از اهل بیت پیامبر باقی مانده اند.

مقام و موقعیت شیعه، از همین طریق معین می‌شود و بدین بیان، بی‌پایگی گفتار برخی از جاعلان جاهل یا مغرض، مبنی بر این که تشیع زائیده دورانهای بعدی است، روشن می‌گردد. برای شناخت گسترده‌تر تاریخ شیعه، به کتابهای «اصل الشیعه و اصولها»، «المراجعات» و «اعیان الشیعه» رجوع شود.

2- گروه دیگر بر آن بودند که مقام خلافت، مقامی است انتخابی، از این رو با ابوبکر بیعت نمودند و بعدها به «اهل سنت» یا تسنن، ملقب گردیدند. و سرانجام نتیجه آن شد که بین هر دو طایفه اسلامی، با داشتن مشترکات بسیار در اصول، اختلاف نظر پیرامون مسأله خلافت و جانشینی پیامبر به وجود آمد و هسته‌های نخستین هر دو گروه را همان مهاجر و انصار تشکیل می‌دادند.

1- جلال الدین سیوطی، در المنثور، ج ۶، در تفسیر آیه هفتم از سوره بینه (انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة).

صفحه

۲۳

چرا علي بن ابي طالب (عليه السلام) وصي و جانشين پيامبر (صلي الله عليه وآله) است؟

پاسخ: همانطور که یادآور شدیم، شیعه بر تنصیصی بودن مقام خلافت اعتقاد راسخ دارد و بر این باور است که امامت پس از پیامبر گرامی، از جهاتی بسان نبوت است؛ همانگونه که پیامبر را باید خدا معرفی فرماید، وصی وی نیز باید از جانب او - جلّ و علا - تعیین گردد.

تاریخ زندگانی رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بر این اصل گواهی می دهد؛ زیرا ایشان در موارد متعددی (علي) عليه السلام (را به عنوان خلیفه خویش، تعیین نموده اند که اکنون ما تنها سه مورد از آن را می آوریم:

1- در آغاز بعثت؛ آنگاه که پیامبر از طرف خدا مأموریت یافت تا خویشانش را به مقتضای آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (1) «به آیین توحید دعوت کند، خطاب به آن جمع فرمود: «هرکس مرا در این راه یاری کند، او وصی و وزیر و جانشین من خواهد بود.» تعبیر آن حضرت چنین بود:

1- شعرا: ۲۱۴

صفحه

۲۴

«فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي فِي هَذَا أَمْرٍ عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي وَوَصِيِّي فَيَكُم.»

- کدامیک از شما در این امر مرا یاری می نماید تا برادر و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، (علي) عليه السلام (فرزند ابوطالب بود. در این هنگام، رسول خدا رو به خویشاوندان خود کرده، فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا» (1).

- این (علي)، برادر، وصی و جانشین من است در میان شما، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید.

2- در غزوه تبوک: پیامبر (صلي الله عليه وآله) به (علي) عليه السلام (فرمود:

«أَمَا تَرْضِي أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي» (2).

- آیا خشنود نمی شوی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پس از من پیامبری نیست.

یعنی همانگونه که هارون وصی و جانشین بلافصل حضرت موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من هستی.

3- در سال دهم هجرت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به هنگام بازگشت از حجة الوداع، در سرزمینی به نام «غدیر خم» (علي) عليه السلام (را در میان جمعیتی انبوه

1- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲ - ۶۳. و تاریخ کامل، ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱. و مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۳، ص ۲۱۲ - ۲۱۰.

2- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰. و «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم در مصر، باب ۹، فصل ۲، ص ۱۲۱.

صفحه

۲۵

به عنوان ولی مسلمانان و مؤمنان معرفی کرد و فرمود:

«مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.»

- هرکس را تاکنون من سرپرست و صاحب اختیار بودم، از این پس، این علی مولی و سرپرست او است.»

نکته مهم و قابل توجه این است که پیامبر(صلي الله عليه وآله) در آغاز سخن فرمود: «أَلَسْتُ أُولَى لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» «آیا من بر شما، بیش از خود شما برتر نیستم؟» و مسلمانان همگی به تصدیق او برخاستند، بنابراین باید گفت که مراد آن حضرت از واژه «مولی» در این حدیث، همان مقام اولویت بر مؤمنان و سرپرستی و صاحب اختیاری تام بر آنان است و می توان نتیجه گرفت که حضرت، همان مقام اولویتی که خود داشت، برای علی(عليه السلام) نیز ثابت فرمود. و در همان روز بود که حسان بن ثابت جریان تاریخی «غدیر» را به نظم درآورد و اشعاری سرود که در ذیل می آوریم:

يناديهم يوم الغدير نبيهم *** بخم واسمع بالرسول مناديا

فقال فمن مولاكم و نبيكم؟ *** فقالوا و لم يبدوا اهناك التعميا

إلهك مولانا و أنت نبينا *** و لم تلق منا في الولاية عاصيا

فقال له: قم يا علي فإنتي *** رضيتك من بعدي إماماً و هاديا

فمن كنت مولاة فهذا وليه *** فكونوا له اتباع صدق مواليا

هناك دعا: اللهم وال وليه *** و كن للذي عادي علياً معاديا(1)

حدیث غدیر، از احادیث متواتر اسلامی است که علاوه بر علمای شیعه، حدود سیصد و شصت دانشمند سنی نیز آن را نقل کرده اند (2) که اسناد

1- المناقب (خوارزمی مالکی)، ص ۸۰ و تذکرة خواص الأمة (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۲۰ و کفاية الطالب، ص ۱۷. (نگارش گنجی شافعی) و...

2- به عنوان نمونه به کتاب «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم - مصر، باب ۹، فصل ۲، صفحه ۱۲۲ مراجعه فرمایید.

صفحه

۲۶

آنها به یکصد و ده تن صحابی می رسد و بیست و شش تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث، کتاب مستقل نوشته اند.

ابوجعفر طبري، تاریخ نویس معروف مسلمان، اسناد و طریق این حدیث را در دو جلد بزرگ جمع آوری نموده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب «الغدیر» مراجعه شود.

صفحه

۲۷

پرسش 4

«ائمّه» چه کسانی هستند؟

پاسخ: پیامبر گرامی در دوران حیات خود تصریح فرموده اند که: پس از ایشان دوازده نفر به خلافت خواهند رسید که همگی از قریشند و عزت اسلام در سایه خلافت آنان خواهد بود.

جابر بن سمره می گوید:

«سمعت رسول الله (صلي الله عليه وآله) يقول لا يزال الاسلام عزيزاً إلي اثني عشر خليفة ثم قال كلمة لم اسمعها فقلت لأبي ما قال؟ فقال: كلهم من قریش(1).»

- از پیامبر (صلي الله عليه وآله) شنیدم که فرمود: اسلام به دوازده خلیفه و پیشوا عزیز خواهد بود سپس سخنی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ جواد داد که فرمود؟ همگی از قریش هستند.

در تاریخ اسلام دوازده خلیفه ای که حافظ و نگهبان عزت اسلام باشند، جز دوازده امامی که شیعه بدانها معتقد است، نمی توان یافت؛ زیرا دوازده خلیفه ای که پیامبر معرفی می کند، بلافاصله پس از آن حضرت به عنوان

1- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲، ط مصر.

صفحه

۲۸

خلیفه ایشان معرفی گردیدند.

اکنون باید دید که این دوازده نفر کیستند؟ اگر از خلفای چهارگانه که در اصطلاح اهل تسنن، «خلفای راشدین» نام دارند بگذریم، دیگر خلفا مایه عزت اسلام نبودند. تاریخ زندگانی خلفای اموی و عباسی بر این مطلب گواهی می دهد. ولی دوازده امام شیعه که همگی در عصر خود مظهر تقوا و پرهیزکاری بودند. حافظان سنت رسول خدا و مورد توجه صحابه و تابعان و نسلهای بعدی شدند و مورخین به علم و وثاقت آنان بخوبی گواهی داده اند و ... و این ائمه دوازده گانه عبارتند از:

- 1- علي بن ابي طالب
- 2- حسن بن علي (مجتبى)
- 3- حسين بن علي
- 4- علي بن الحسين (زين العابدين)
- 5- محمد بن علي (باقر)
- 6- جعفر بن محمد (صادق)
- 7- موسى بن جعفر (كاظم)
- 8- علي بن موسى (رضا)
- 9- محمد بن علي (تقى)
- 10- علي بن محمد (نقى)
- 11- حسن بن علي (عسكري)

12- امام مهدي (قائم) كه روايات متواتري از پيامبر، درباره او به عنوان «مهدي موعود» توسط محدثان اسلامي رسیده است.

درباره آشنائي با زندگاني اين پيشوايان بزرگ، كه اسامي آنها نيز در لسان رسول خدا(صلي الله عليه وآله) آمده است، به اين كتابها مراجعه فرماييد.

صفحه

۲۹

1- تذكرة الخواص (تذكرة خواص الامّة)

2- كفاية الأثر

3- وفيات الأعيان

4- اعيان الشيعة، به نگارش سيد محسن امين عاملي) كه از كتابهاي فوق جامعتر است.

صفحه

۳۱

چرا به هنگام صلوات بر محمد(صلي الله عليه وآله)، آل آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید و می گوید:
اللهم صل على محمد و آل محمد؟

پاسخ: این مطلب حتمی و مسلم است که خود پیامبر(صلي الله عليه وآله) (شیوه درود فرستادن بر خود را بر مسلمانان آموخته است. آنگاه که آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَاسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (1) نازل شد، مسلمانان پرسیدند: چگونه درود فرستیم؟ پیامبر فرمود: «لا تُصَلُّوا عَلَى الصَّلَاةِ الْبِئْرَاءِ» «بر من، صلوات ناقص نفرستید». باز پرسیدند: چگونه درود بفرستیم؟ فرمود: بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» (2).

1- احزاب: ۵۶

2- الصواعق المحرقة. (ابن حجر)، چاپ دوم در «مکتبه القاهرة» مصر، باب ۱۱، فصل اول، ص ۱۴۶ و نظیر آن در «الدر المنثور»، ج ۵، تفسیر آیه ۵۶ سوره احزاب، به نقل از محدثان و صاحبان صحاح و مسانید، از قبیل عبدالرزاق و ابن ابی شیبیه و احمد و بخاری و مسلم و ابو داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن مردویه، از کعب ابن عجره از پیامبر گرامی، آمده است.

صفحه

۳۲

موقعیت آل پیامبر، در مرتبه ای است که شافعی در شعر معروف خود می گوید:

يا أهل بيت رسول الله حُبُّكم *** فرضٌ من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر ائکم *** من لم يصل عليكم لا صلوة له (1)

- ای خاندان پیامبر گرامی، محبت شما فریضه ای است که خداوند آن را در قرآن فرو فرستاده است.

- در بزرگی و رفعت مقام شما، همان بس که هر کس بر شما درود نفرستد، برای او درود نخواهد بود.

1- الصواعق المحرقة، باب ۱۱، ص ۱۴۸، از فصل اول، و کتاب اتحاف (شبرای)، ص 29 و «مشارق الأنوار» (حمزای مالکی)، ص ۸۸، و المواهب (زرقانی) و الاسعاف (صبان)، ص ۱۱۹.

صفحه

۳۳

چرا امامان خود را معصوم می‌نامید؟

پاسخ: به عصمت امامان شیعه، که همگی اهل بیت پیامبرند، دلایل متعددی موجود است و ما از میان آنها تنها یکی را یادآور می‌شویم:

بنابر نقل دانشمندان شیعه و سنی، پیامبر(صلي الله عليه وآله) در آخرین روزهای زندگانی خود فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيته و أنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض(1)».

- من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها بجای می‌گذارم؛ یکی «کتاب خدا» (قرآن) و دیگری «اهل بیت من» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز رستاخیز، در کنار حوض کوثر به من برسند.

در اینجا نکته ای است جالب و آن این که: بدون شک قرآن مجید، از هرگونه انحراف و اشتباهی در امان است و چگونه ممکن است که خطا به

1- مستدرک حاکم، جزء سوم، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقة، باب ۱۱، فصل اول، صفحه ۱۴۹. قریب به این مضمون نیز در کتاب «کنز العمال»، جزء اول، باب الاعتصام بالکتاب و السنه، ص ۴۴ و در مسند احمد، جزء پنجم، صفحه ۱۸۲ و ۱۸۹ و غیر آنها آورده شده است.

صفحه

۳۴

وحي الهي راه یابد، در حالی که فرستنده آن خدا و آورنده آن فرشته وحي و دریافت کننده آن پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) است؟ زیرا عصمت هر سه بسان آفتاب روشن است و مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را در مقام اخذ وحي و حفظ و تبلیغ آن، مصون از اشتباه می‌دانند و روشن است که هرگاه کتاب خدا از چنین عصمت راستین و استوار برخوردار باشد، اهل بیت رسول خدا نیز از هر لغزش و اشتباه مصون خواهند بود. چراکه در این حدیث، عترت پیامبر، در جهت ارشاد و رهبری امت، به عنوان قرین قرآن مجید قلمداد گردیده اند و به حکم «مقارنت» هر دو از نظر عصمت، یک نواخت می‌باشند.

به بیان دیگر؛ جهت ندارد که فرد یا افراد غیر معصومی قرین کتاب خدا شمرده شوند.

روشن ترین شاهد عصمت ائمه(عليهم السلام) همان عبارت پیامبر(صلي الله عليه وآله) است که فرمود: «لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض»؛ «این دو (در هدایت و رهبری) هرگز از هم جدا نمی‌گردند تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند.»

هرگاه اهل بیت پیامبر از لغزشها در امان نباشند و در مواردی به خطا روند، از قرآن که خطا در آن راه ندارد، جدا گردیده و بی‌راهه می‌روند در حالی که رسول گرامی آن را بشدت نفی فرموده است.

البته مقصود از اهل بیت در سخن پیامبر، همه بستگان نسبی و سببی آن حضرت نیستند؛ زیرا شکی نیست که همه آنان از لغزشها مصون نبودند.

بنابراین، تنها گروه خاصی از عترت وی، چنین افتخاری را داشتند و این مقام و موقعیت بر جمع معدودی از آنان منطبق می‌باشد. و آنان همان ائمه اهل بیت(عليهم السلام) هستند که در طول تاریخ روشنی بخش راه امت و حافظ سنت پیامبر و نگهبان شریعت او بودند.

پرسش 7

چرا در اذان **أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيَّ اللَّهِ** می گویند و به ولایت علی (علیه السلام) گواهی می دهید؟

پاسخ: شایسته است در پاسخ این سؤال، نکات ذیل در نظر گرفته شوند:

1- فقهای شیعه همگی در کتابهای فقهی خود؛ اعم از استدلالی و غیره، تصریح می کنند که شهادت بر ولایت علی (علیه السلام) جزء اذان و یا اقامه نیست و هیچ کس حق ندارند آن را به عنوان جزء آن دو بر زبان جاری کند.

2- علی (علیه السلام)، از دیدگاه قرآن، یکی از اولیای خدا قلمداد گردیده است و در همان آیه، به ولایت وی بر مؤمنان تصریح می نماید، آنجا که می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (1)».

- تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را به پای می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند.

1- مانده: ۵۵

روایات صحاح و مسانید اهل سنت نیز بر این امر تصریح نموده اند که آیه شریفه در حق علی (علیه السلام) (آنگاه که در حال رکوع، انگشتر خود را به فقیر بخشید فرود آمده است (1) هنگامی که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل گشت، حسان بن ثابت این واقعه را چنین به نظم درآورد:

فَأَنْتَ الَّذِي أُعْطِيتَ إِذْ أَنْتَ رَاكِعٌ *** فَذَتَّكَ نَفْسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ

فَأَنْزَلَ فَيْكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ *** وَ بَيْنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ

- تو آن کسی هستی که در حال رکوع، بخشش نمودی، جانها فدای تو باد ای برترین رکوع کنندگان.

- پس خدا بهترین ولایت را درباره تو فرو فرستاد و آن را در احکام خلل ناپذیر شریعتها بیان فرمود.

3- پیامبر گرامی فرمود: «أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» «میزان و حقیقت واقعیت هر عملی، به نیت انسان بستگی دارد.»

بنابراین هرگاه «و لایب علی» «علیه السلام (یکی از اصولی که قرآن بدان تصریح فرموده است باشد، و از سوی دیگر جمله یاد شده به قصد جزئیّت گفته نشود و جزئی از اذان محسوب نگردد، چه مانعی دارد که این حقیقت نیز، در کنار شهادت بر رسالت پیامبر گرامی بازگو گردد؟

در اینجا مطلبی لازم به گفتن است و آن این که: اگر افزودن جمله ای بر اذان، امری است غیر مستحسن و بدین جهت بر شیعه خرده گرفته

1- مدارک نزول این آیه در مورد مذکور، بیش از آنست که در اینجا گردآوری شود. لکن از میان این مدارک انبوه، به برخی از آنها اشاره می نماییم:

1- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۸۶

2- احکام القرآن (تفسیر جصاص)، ج ۲، ص ۵۴۲

3- تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۳۴۵

4- الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳

صفحه

۳۷

می شود، این دو موردی که در زیر می آوریم، چگونه توجیه می گردد:

1- تاریخ صحیح گواهی می دهد که فصل «حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ» جزء اذان بوده است (1) در حالی که در دوران خلافت خلیفه دوم به تصور این که مردم با شنیدن آن گمان می برند که نماز بهترین عملها است و دیگر به سراغ جهاد نمی روند، آن را حذف کرد و به همین حالت باقی ماند (2).

2- جمله «أَلصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) جزء اذان نبوده و بعدها بر فصول آن اضافه گردیده است (3) و لذا شافعی، در کتاب «الأمّ» می گوید:

«اكره في الاذان الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ لِأَنَّ أَبَا مَحْزُورَةَ لَمْ يَذْكُرْهُ (4).»

- یعنی برای من خوشایند نیست که در اذان بگویم: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ؛ زیرا ابا محزوره (یکی از روایان و محدثان)، آن را (در حدیث خود) نیاورده است.

1- کنز العمال، کتاب الصلوة، ج ۴، ص ۲۶۶ عن الطبرانی: «كان بلال يؤذن بالصبح فيقول: حيّ علي خير العمل. و سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۵. و موطأ مالک، ج ۱، ص ۹۳.

2- کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۸. و کتاب «الصرط المستقیم و جواهر الأخبار و الآثار»، ج ۲، ص ۱۹۲. و شرح التجرید (قوشچی)، مبحث امامت، ص ۴۸۴: «صعد المنبر و قال: أيها الناس ثلاث كنّ علي عهد رسول الله أنا أنهي عنهنّ و أحرّمهنّ و أعاقب عليهنّ و هي متعة النساء و متعة الحج و حيّ علي خير العمل.»

3- کنز العمال، کتاب الصلوة، ج ۴، ص ۲۷۰.

4- به نقل از «دلائل الصدق»، ج ۳، القسم الثاني، ص ۹۷.

صفحه

۳۹

پرسش 8

مهدي آل محمد کیست و چرا در انتظار آمدن وي به سر مي برید؟

پاسخ: از مسائلي که شرايع آسماني بر آن اتفاق نظر دارند، مسأله «مصلح جهاني» است که در آخرالزمان ظهور مي کند. نه تنها جامعه اسلامي بلکه جامعه هاي يهود و نصاري نیز منتظر آمدن اين عدل گستر جهان هستند. با مراجعه به کتابهاي عهد عتيق و عهد جديد، اين حقيقت روشن مي گردد(1).

در اين مورد، پیامبر گرامي نیز گفتاري دارد که محدثان اسلامي آن را نقل کرده اند. آنجا که مي فرماید:

«لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلاً من أهل بيتي يملأها عدلاً كما ملئت جوراً(2)».

1- عهد عتيق: مزامير داوود، زمور ۹۶ و ۹۷ و کتاب دانيال نبي، باب ۱۲.

عهد جديد: انجيل متي، باب ۲۴، انجيل مرقوس، باب ۱۳، انجيل لوقا، باب ۲۱ (به نقل از موعودي که جهان در انتظار اوست)

2- صحيح ابي داوود، طبع مصر، المطبعة التازيه، ج ۲، ص ۲۰۷ و ينابيع المودة، ص ۴۳۲ و نورالابصار، (ب ۲، ص ۱۵۴).

صفحه

۴۰

- اگر از روزگار، بجز یک روز باقي نماند، همانا خداوند مردی از خاندان من برمي انگیزد تا جهان را پر از عدل و داد کند، چنانکه پر از ستم گردیده است.

بنابراین، چنانکه در پیش اشاره شد اعتقاد به چنین مصلحي مورد اتفاق صاحبان شرايع آسماني است و نیز روایات فراواني پیرامون مهدي موعود، در کتابهاي صحاح و مسانيداهل سنت، وارد شده است و محدثان و محققان اسلامي از فریقین (شیعه و سنی) درباره آن حضرت، کتابهاي فراواني به رشته تحریر درآورده اند(1).

مجموعه این روایات، خصوصیات و نشانه های او را بگونه ای معین نموده که درست بر فرزند بلافصل امام حسن عسکری (2) یازدهمین پیشوای شیعه، تطبیق می نماید. براساس این روایات، آن حضرت همنام پیامبر گرامی (3) و دوازدهمین پیشوا (4) و از نوادگان حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) (5) (می باشد).

مهدی موعود به امر الهی در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمد و هم اکنون بسان سایر افراد به زندگانی خود ادامه می دهد البته به صورت ناشناس.

لازم به گفتن است که چنین عمر طولانی، نه با علم و دانش ناسازگار

1- مانند کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، نگارش: محمد بن یوسف ابن الکنجی شافعی، و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، نگارش: علی بن حسام الدین، مشهور به متقی هندی. و کتاب المهدی و المهدویة، نگارش: احمد امین مصری.

اما علمای شیعه، در این زمینه کتابهای بسیار زیادی نوشته اند که شمارش آنها آسان نیست. مانند: الملاحم و الفتن و...

2- ینابیع الموده، ب ۷۶، در مناقب، از جابر بن عبدالله انصاری.

3- صحیح ترمذی، طبع دهلی، سال ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۴۶ و مسند احمد، طبع مصر، سال ۱۳۱۳، ج ۱، ص ۳۷۶.

4- ینابیع الموده، ص ۴۴۳

5- ینابیع الموده، ص ۴۳۲

صفحه

۴۱

است و نه با منطق وحی. جهان دانش امروز درصدد افزایش عمر طبیعی انسانها است و بر این باور است که بشر استعداد و شایستگی عمر طولانی را دارد و اگر بخشی از آفات و آسیبها پیشگیری شود، امکان افزایش آن زیاد است. تاریخ نیز اسامی کسانی را که دارای عمر طولانی بوده اند ضبط نموده است.

قرآن مجید درباره نوح پیامبر می فرماید:

«قَلْبَتْ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا(1)».

- نوح در میان قوم خود، هزار سال زندگی کرد، مگر پنجاه سال.

و درباره حضرت یونس می فرماید:

«قُلُوا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ(2)».

- اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز رستاخیز در شکم او (ماهی) باقی می ماند.

همچنین حضرت خضر پیامبر و حضرت عیسی مسیح (علیهم السلام)، از دیدگاه قرآن و به اتفاق آرای مسلمانان جهان، هنوز زنده هستند و به حیات خویش ادامه می دهند.

1- عنكبوت: ۱۴

2- صافات: ۱۴۴

صفحه

۴۳

پرسش 9

اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان، آن را نپذیرفته اند؟

پاسخ: شناخت حق و باطل، در گرو کمی پیروان و یا فزونی آنها نیست. در جهان امروز، نسبت مسلمانان به منکران اسلام، در حدود یک پنجم یا یک ششم است. اکثریت ساکنان خاور دور را بت پرستان و گاوپرستان و سایر منکران ماوراء طبیعت تشکیل می دهند.

چین با جمعیت متجاوز از یک میلیارد، جزء اردوگاه الحادی کمونیسم است و اکثریت مردم هندوستان را، که نزدیک یک میلیارد جمعیت دارد، گاوپرستان و بت پرستان تشکیل می دهند.

و از سویی چنین نیست که اکثریت، نشانه حقانیت باشد. قرآن مجید غالباً اکثریت ها را نکوهش نموده و به ستایش از برخی اقلیتها می پردازد، که در این مورد به عنوان نمونه، به برخی از آیات اشاره می نماییم:

1- «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ(1)».

1- اعراف: ۱۸

صفحه

۴۴

- اکثر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.

2- «إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَفُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(1)».

- اولیای وی نیستند مگر پرهیزکاران، ولیکن اکثر آنان نمی دانند.

3- «وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ(2)».

- و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

بنابراین، انسان واقع گرا، هیچگاه نباید از اقلیت پیروان آیین خود بهراسد و نیز نباید به خاطر اکثریت آنان مباحثات کند. بلکه شایسته است چراغ عقل را روشن سازد و از نور و فروغ آن بهره مند گردد.

مردی به امیر مؤمنان (علی) علیه السلام (عرض کرد: چگونه ممکن است که مخالفان تو در جنگ جمل، که اکثریت نسبی را تشکیل می دهند، بر باطل باشند؟

امام (علیه السلام) فرمودند:

«انَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ، إِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ.»

- حق و باطل، با مقدار پیروان، شناخته نمی شوند، حق را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت.

بر یک فرد مسلمان لازم است که این مسأله را از طریق علمی و منطقی تحلیل نماید و آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (3) «را بسان چراغی فرا راه خود قرار دهد.

گذشته از این، هر چند شیعه از نظر جمعیت به پایه اهل تسنن

1- انفال: ۳۴

2- سبأ: ۱۳

3- اسراء: ۳۶

صفحه

۴۵

نمی رسد، اما اگر سرشماری دقیقی صورت گیرد، معلوم خواهد شد که یک چهارم مسلمانان جهان را شیعیان تشکیل می دهند، و آنان در نوع مناطق مسلمان نشین دنیا زندگی می کنند (1) و در تمام برهه های تاریخ، در میان آنان دانشمندان و نویسندگان نام آور و صاحبان تصانیف و آثار می زیسته اند. شایسته است روشن گردد که پایه گذاران علوم اسلامی نیز غالباً شیعه بوده اند که در میان آنان:

ابوالاسود دثلی، پایه گذار علم «نحو»

خلیل بن احمد، پایه گذار علم «عروض»

معاذ بن مسلم بن ابی ساره کوفی، پایه گذار علم «صرف»

و ابو عبدالله محمد بن عمران کاتب خراسانی (مرزبانی) یکی از پیشتازان علم بلاغت به چشم می خورند (2).

برای آگاهی بیشتر بر تألیفات انبوه علما و دانشمندان شیعه، که شمارش همه آنها بسیار دشوار است، می توانید به کتاب ارزشمند «الذریعه الی تصانیف الشیعه» مراجعه کنید و نیز جهت آشنایی با شخصیت‌های بزرگ شیعه، کتاب «اعیان الشیعه» و برای کسب اطلاع از تاریخچه شیعیان «تاریخ الشیعه» را ملاحظه فرمایید.

1- برای توضیح بیشتر، به کتاب «اعیان الشیعه»، ج ۱، بحث ۱۲، ص ۱۹۴ مراجعه شود.

2- در این مورد، می‌توانید به کتاب «تأسیس الشیعه»، به نگارش سید حسن صدر مراجعه فرمایید.

صفحه

۴۷

پرسش 10

«رجعت» چیست و چرا به آن اعتقاد دارید؟

پاسخ: «رجعت» در لغت عرب به معنای «بازگشت» است و در اصطلاح، بر «بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از روز رستاخیز» اطلاق می‌شود که همزمان با نهضت جهانی مهدی موعود(علیه السلام) صورت می‌گیرد و این حقیقت، نه با عقل منافات دارد و نه با منطق وحي.

از دیدگاه اسلام و آیین های دیگر الهی، جوهره انسان را روح مجرد وي تشکیل می‌دهد، که از آن به «نفس» نیز تعبیر می‌شود و بعد از فناي بدن، باقی می‌ماند و به حیات جاودانه خود ادامه می‌دهد.

از سوي دیگر پروردگار بزرگ، از نظر قرآن، قادر مطلق است و هیچ مانعی، توانایی او را محدود نمی‌سازد.

با این دو مقدمه کوتاه، روشن می‌گردد که مسأله رجعت، از دیدگاه عقل امري است ممکن؛ زیرا با اندک تأملی معلوم می‌شود که بازگرداندن این گروه از انسانها، به مراتب از آفرینش نخستین آنان، سهل تر است.

بنابراین پروردگاري که در وهله اول آنان را آفریده است، بی تردید بر بازگرداندن مجدد آنان توانایی دارد.

صفحه

۴۸

براساس منطق وحي، نمونه هایی از «رجعت» را در اتمهای پیشین می‌توان یافت.

قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(1)».

- آنگاه که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آن که خداوند بزرگ را آشکار ببینیم، پس صاعقه شما را دربرگرفت در حالی که نگاه می‌کردید. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که سپاسگزار می‌نمایید.

و در جای دیگر از زبان عیسی مسیح می‌فرماید:

«و احي الموتى بإذن الله(2)».

- مردگان را به اذن خدای بزرگ، زنده می گردانم.

قرآن کریم نه تنها بر امکان رجعت صحه می گذارد که وقوع و تحقق بازگشت جمعی از انسانها را، پس از آن که از جهان رخت بریستند، تأیید می کند، قرآن در دو آیه ای که اینکه می آوریم به بازگرداندن گروهی از مردم پس از مرگ و پیش از برپایی قیامت، اشاره می کند.

«وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ(3)».

1- بقره: ۵۵ و ۵۶

2- آل عمران: ۴۹

3- نمل: ۸۲ - ۸۳

صفحه

۴۹

- و چون سخن (خدا) بر آنان واقع شود، موجودی را از بین آنان بیرون می آوریم که با مردم درباره این که گفتار ما را باور نداشتند، سخن گوید. و آن روز که از میان هر امت، جمعی از تکذیب کنندگان نشانه های ما را، برانگیزیم پس آنان بازداشته خواهند شد.

برای زمینه سازی استدلال به این دو آیه شریفه بر مسأله رجعت پیش از روز رستاخیز، شایسته است نکات یاد شده در زیر مورد توجه قرار گیرد:

1- مفسران اسلامی برآنند که این دو آیه، پیرامون قیامت سخن می گوید و آیه نخستین، یکی از نشانه های پیش از رستاخیز را بیان می کند؛ چنانکه جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدَّر المُنثُور» از ابن ابی شیبیه و او از حدیث نقل می کند که «خروج دابه» از حوادث پیش از قیامت است(1).

2- تردیدی نیست که در روز رستاخیز، همه انسانها محشور می گردند، نه یک گروه معین از میان هر امت، قرآن در مورد عمومیت و فراگیر بودن حشر انسانها چنین می فرماید:

«ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ(2)».

- آن، روزی است که همه مردم، گردآورده می شوند(3).

و در جای دیگر می فرماید:

«وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا(4)».

- و روزی که کوهها را به حرکت درآوریم و زمین را آشکار ببینی و همه

1- الدَّر المُنثُور، ج ۵، ص ۱۷۷، در تفسیر آیه ۸۲ از سوره نمل.

2- هود: ۱۰۳

3- در الذر المنثور، ج ۳، ص ۳۴۹، این روز را به روز قیامت، تفسیر نموده است.

4- کشف: ۴۷

صفحه

۵۰

آنان را گردآوری نموده و هیچ کس را فروگذار ننماییم.

بنابراین، در روز قیامت، همه افراد بشر برانگیخته می شوند و این امر به جمع معینی اختصاص ندارد.

3- آیه دوم از دو آیه مذکور، به برانگیخته شدن گروه خاص و جمع معینی از امتها تصریح می نماید نه همه انسانها؛ زیرا این آیه شریفه می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بآيَاتِنَا...»

- و آن روز که از میان هر امت، گروهی از تکذیب کنندگان آیات خود را برخوایم انگیزت.

این جمله به روشنی بر عدم برانگیخته شدن همه انسانها گواهی می دهد.

نتیجه: از این سه مقدمه کوتاه، به خوبی روشن می گردد که «برانگیختن گروه خاصی از انسانهای تکذیب کننده آیات الهی، که از آیه دوم استفاده می شود، حادثه ای است که پیش از برپا شدن قیامت، روی خواهد داد.

زیرا حشر انسانها در روز رستاخیز، شامل همه افراد بشر می گردد و به گروه خاصی محدود نمی شود.

با این بیان، روشنی گفتار ما مبنی بر بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از برپایی رستاخیز، به ثبوت می رسد و این پدیده همان «رجعت» است.

بر این اساس، اهل بیت پیامبر که قرین قرآن و مفسران وحی الهی هستند، به روشنگری در این زمینه برخاستند و ما برای رعایت اختصار، به دو گفتار از آنان اشاره می کنیم:

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«أَيَّامُ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ يَوْمُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (و يَوْمُ الْكَرَّةِ وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ)»

صفحه

۵۱

- ایام الهی، سه روز هستند روز قیامت مهدی(علیه السلام) و روز رجعت و روز رستاخیز.

و در جای دیگر می فرماید:

«لَيْسَ مَثًا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا.»

- کسی که بازگشت مجدد ما را به دنیا نپذیرد از ما نیست.

شایسته است در اینجا به دو نکته مهم اشاره کنیم:

1- فلسفه رجعت

با اندیشه در انگیزه های رجعت، به دو هدف بلند از اهداف این پدیده، برخورد می کنیم؛ یکی نشان دادن جلال و شکوه واقعی اسلام و سرافکنندگی کفر و دیگری دادن پاداش به انسانهای با ایمان و نیکوکار و کیفر نمودن کافران و ستمگران.

2- تفاوت بارز «رجعت» با «تناسخ»

لازم به ذکر است که مسأله رجعت از دیدگاه شیعه هرگز مستلزم اعتقاد به تناسخ نیست؛ زیرا نظریه تناسخ بر انکار رستاخیز مبتنی است و جهان را در گردش دائم می داند که هر دوره ای تکرار دوره پیش از آن است.

بر اساس این نظریه، روح هر انسانی پس از مرگ، بار دیگر به دنیا باز می گردد و به بدن دیگری منتقل می شود. پس اگر روح در زمان گذشته از نیکوکاران بوده، در بدنی قرار می گیرد که دوران بعد را با خوشی می گذراند و اگر از بدکاران بوده، به بدنی منتقل می شود که دوران بعد را با سختی ها سپری می کند. و این بازگشت در حکم رستاخیز او است! در حالی که معتقدان به رجعت، به پیروی از شریعت اسلام، به قیامت و معاد ایمان دارند و از سوی

صفحه

۵۲

دیگر انتقال یک روح جدا شده از بدن را به بدن دیگر محال می دانند (1). و تنها بر آنند که گروهی از انسانها، پیش از قیامت به این جهان باز می گردند و پس از برآورده شدن حکمتها و مصالح آن، بار دیگر به سراي جاودانی می شتابند تا در روز رستاخیز، همراه با دیگر انسانها برانگیخته شوند؟ و هرگز یک روح، پس از جدا شدن از بدن، به بدن دیگری منتقل نمی گردد.

1- صدر المتألهین در کتاب اسفار، ج ۹، باب ۸، فصل ۱، ص ۳، در مورد ابطال تناسخ می فرماید: «... فلو تعلقت نفس منسلخة ببدن آخر عند كونه جنیناً او غیر ذلك یلزم كون أحدهما بالقوة والآخر بالفعل، و كون الشئ بما هو بالفعل بالقوة. و ذلك ممتمع لان التركيب بينهما طبیعی إتحادي، و التركيب الطبيعي يستحيل بین امرین أحدهما بالفعل والآخر بالقوة.»

صفحه

۵۳

پرسش 11

شفاعت چیست که شما بدان معتقدید؟

پاسخ: شفاعت، یکی از اصول مسلم اسلام است که همه طوایف و فرق اسلامی به پیروی از آیات قرآن و روایات، آن را پذیرفته اند. هر چند در نتیجه شفاعت با هم اختلاف نظر دارند. حقیقت شفاعت این است که انسان گرامی که در نزد خداوند از قرب و مقامی برخوردار است، از خدای متعال خواهان بخشودگی گناهان و یا ارتقاع درجه انسانی دیگر گردد.

رسول گرامی فرمود:

«أَعْطِيَتْ خَمْسًا... وَ أُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةَ فَأَدْخَرْتُهَا لِأُمَّتِي (1).»

- پنج چیز به من ارزانی شد... و شفاعت به من عطا شد، پس آن را برای امت خود ذخیره نمودم.

از دیدگاه قرآن، شفاعتِ مطلق و بدون قید و شرط مردود است. شفاعت در صورتی مؤثر می‌گردد که:

1- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، ط مصر.

صفحه

۵۴

*اولاً: شفیع از جانب خدا در شفاعت مأذون باشد. تنها گروهی می‌توانند شفاعت نمایند که علاوه بر قرب معنوی به خدا، از جانب وی مأذون باشند. قرآن مجید در این مورد می‌فرماید:

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا(1)».

- مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدای رحمان، عهد دریافت کرده باشد.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«يَوْمَئِذٍ لَنْ نَقْبَعُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا(2)».

- در روز رستاخیز، شفاعت کسی درباره دیگران سود نمی‌بخشد، مگر کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار وی راضی گردد.

*ثانیاً: شخص مورد شفاعت نیز باید لیاقت فیض الهی را از طریق شفیع پیدا کند؛ یعنی رابطه ایمانی او با خدا و پیوند روحی وی با شفیع، گسسته نشود، بنابراین کافران که رابطه ایمانی با خداوند ندارند و برخی از مسلمانان گناهکار؛ مانند گروه بی‌نماز و آدم‌کش که فاقد پیوند روحی با شفیع هستند، مورد شفاعت قرار نمی‌گیرند.

قرآن در مورد افراد بی‌نماز و منکران روز رستاخیز می‌فرماید:

«فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ(3)».

- پس شفاعت شفیعیان، به آنان سودی نمی‌بخشد.

و درباره ستمگران می‌فرماید:

1- مریم: ۸۷

2- طه: ۱۰۹

3- مدثر: ۴۸

صفحه

۵۵

«ما للظالمين من حميم و لا شفيع يُطاع(1)».

- براي ستمگران هيچ خويشي و شفيعي، كه شفاعت وي پذيرفته شود، نخواهد بود.

فلسفه شفاعت

شفاعت، بسان توبه، روزنه اميدي است براي كساني كه مي توانند در نيمه راه ضلالت و معصيت، گناهان خويش را ترك كنند و از آن پس، باقيمانده عمر خود را در طاعت خدا سپري نمايند؛ زيرا انسان گناهكار هرگاه احساس كند كه در شرايط محدودتي (نه در هر شرايطي) مي تواند به شفاعت شفيع، نايل گردد، سعي مي كند كه اين حد را حفظ نمايد و گام فراتر نهد.

نتيجه شفاعت

مفسران در نتيجه شفاعت، كه آيا بخشودگي گناهان است و يا ارتقاء درجه، اختلاف نظر دارند ولي با توجه به فرموده پيامبر گرامي كه: «شفاعت من، براي مرتكبان گناهان كبيره است» نظر نخست، روشن تر مي گردد.

«ان شفاعتي يوم القيامة لاهل الكبائر من امتي(2)».

- شفاعت من در روز رستاخيز، از آن كساني از امت من است كه مرتكب گناهان كبيره شده اند.

1- مؤمن: ۱۸

2- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۵۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۳؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۵۳۷؛ سنن ترمذي، ج ۴، ص ۴۵.

صفحه

۵۷

پرسش 12

آيا درخواست شفاعت از شفيعان واقعي، شرک است؟

در توضيح سؤال گفته مي شود، شفاعت حق مخصوص خدا است چنانكه قرآن كريم در اين زمينه مي فرمايد:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً(1)».

- بگو براي خداست حق شفاعت.

بنابراين، درخواست شفاعت از غير خدا، درخواست حق مطلق خدا از بنده اوست و چنين درخواستي در حقيقت، پرستش غير خداست و با «توحيد در عبادت»، سازگار نيست.

پاسخ: مقصود از «شرک» در اینجا، شرک در ذات يا خالقيت و يا شرک در تدبير نيست، طبعاً منظور شرک در عبادت و پرستش او است.

روشن است که تبیین این مسأله، به تفسیر دقیق عبادت و پرستش بستگی دارد و همگی می دانیم که تفسیر معنای عبادت، در اختیار ما قرار داده نشده است تا هر خصوعي را برای مخلوقی و هر درخواستی را از بنده ای عبادت بدانیم.

1- زمر: ۴۴

صفحه

۵۸

بنابر تصریح قرآن مجید، فرشتگان بر آدم سجده کردند.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (1)»

- پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم، و از روح خود در وی دمیدم، پس بر او به سجده درافتید، که همه سجده نمودند.

در عین حال، این سجده گرچه به فرمان خدا بود، لیکن از نظر ماهیت، عبادت آدم نبود، وگرنه خدا به آن فرمان نمی داد.

همچنین می دانیم فرزندان یعقوب و حتی خود آن حضرت، بر یوسف سجده نمودند.

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا (2)»

- و پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و آنان بر او سجده کردند.

اگر چنین خصوعي پرستش یوسف بود، نه حضرت یعقوب پیامبر که از مقام عصمت برخوردار است انجام می داد و نه به این کار فرزندان خود راضی بود. در عین حال که هیچ خصوعي بالاتر از سجده نیست.

بر این اساس، باید مفهوم خصوع و یا درخواست از غیر را از معنای پرستش جدا سازیم. حقیقت پرستش آن است که انسان، موجودی را خدا ببندیشد و در برابر او به پرستش برخیزد و یا پدیده ای را مخلوق خدا بداند ولیکن تصور کند که کارهای خدایی از قبیل تدبیر جهان و غفران ذنوب به وی تفویض گردیده است. اما اگر خصوع ما در برابر کسی، آنگونه باشد که او را نه خدا بدانیم و نه ببندیشیم که کارهای خدایی به وی واگذار گردیده است، چنین خصوعي، جز احترام وی بسان تکریم فرشتگان در برابر آدم و احترام فرزندان

1- ص: ۷۳ - ۷۲

2- یوسف: ۱۰۰

صفحه

۵۹

یعقوب در مقابل یوسف، بیش نخواهد بود.

در مورد سؤال نیز باید گفت که هرگاه تصور کنیم حق شفاعت به شافعان راستین تفویض گردیده و آنان می توانند بدون قید و شرط، شفاعت نمایند و مایه مغفرت گناهان گردند، چنین اعتقادی، موجب شرک خواهد

بود زیرا کار خدا را از غیر او درخواست نموده ایم، اما هرگاه ببیندشیم که گروهی از بندگان پاک خدا، بدون این که مالک مقام شفاعت شوند، در یک چهارچوب معین، اجازه شفاعت در مورد گناهکاران را دارند و مهمترین شرط همان اذن و رضایت خداوند است، روشن است که درخواست چنین شفاعتی از بنده ای صالح، ملازم با خدا دانستن او نیست، همچنانکه مستلزم تفویض امور خدایی به او نمی باشد، بلکه درخواست کاری است از کسی که کار، شأن او است.

ما می بینیم که در زمان حیات پیامبر، گناهکاران برای درخواست مغفرت به حضور وی می رسیدند و آن حضر نیز به آنان، نسبت شرک نمی داد.

در سنن ابن ماجه از پیامبر گرامی روایت می کند که فرمود:

«أتدرون ما خیرني ربّي اللّيلة؟ قلنا الله و رسوله أعلم. قال فانه خیرني بين أن يدخل نصف امتي الجنّة و بين الشّفاعه فاخترت الشّفاعه، قلنا يا رسول الله ادع الله أن يجعلنا من أهلها قال هي لكلّ مسلم(1)».

- آیا می دانید که خدا امشب مرا بین چه چیزهایی مخیر فرمود؟ گفتیم خدا و پیامبر بهتر می دانند. فرمود: او مرا مخیر ساخت بین این که نصف امت من وارد بهشت گردند و بین شفاعت، پس شفاعت را اختیار نمودم. گفتیم ای پیامبر خدا، از پروردگار خود بخواه که ما را شایسته شفاعت گرداند. فرمود: شفاعت، برای هر مسلمانی خواهد بود.

1- سنن ابن ماجه، ج ۲، باب ذکر الشفاعه، ص ۵۸۶.

صفحه

۶۰

در این حدیث به روشنی، یاران پیامبر از خود او درخواست شفاعت می کنند و می گویند: «ادع الله...».

قرآن کریم نیز می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا(1)».

- و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند، به سوی تو می آمدند پس از خدا طلب مغفرت می نمودند و پیامبر برای آنان استغفار می کرد، بدستی خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

و در جای دیگر به نقل از فرزندان یعقوب می فرماید:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا دُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ(2)».

- گفتند: ای پدر، از خدا بر تقصیرات ما طلب مغفرت کن که ما بر خطا بودیم.

و حضرت یعقوب هم به آنان وعده استغفار داد و هرگز آنان را به شرک متهم نساخت.

«قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ(3)».

- گفت به زودی از درگاه خدا، برای شما مغفرت خواهم خواست، همانا او آمرزنده و مهربان است.

1- نساء: ۶۴

2- یوسف: ۹۷

3- یوسف: ۹۸

صفحه

۶۱

پرسش 13

آیا کمک خواستن از غیر خدا شرک است؟

پاسخ: از دیدگاه عقل و در منطق وحی، تمام انسانها بلکه همه پدیده های جهان، همان گونه که در پیدایش خود به خدا محتاجند، در تأثیربخشی خویش نیز بدو نیاز دارند.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ(1)».

- ای مردم، شما به خدا احتیاج دارید و او بی نیاز و ستوده است.

و در جای دیگر، همه پیروزیها را در انحصار پروردگار جهانیان دانسته و می فرماید:

«وَمَا النَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ(2)».

- نصرت و یاری، تنها از جانب خدای عزیز و حکیم است.

براساس این اصل مسلم اسلام، ما مسلمانان در هر نماز خود، این آیه شریفه را زمزمه می کنیم:

1- فاطر: ۱۵

2- آل عمران: ۱۲۶

صفحه

۶۲

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ(1)».

- تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می جوییم.

اینک برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق، می گوییم:

یاری جستن از غیر خدا، به دو صورت، متصور است:

1- در صورت اول آنست که بگونه ای از انسان یا پدیده دیگری استمداد نماییم که او را در اصل هستی یا عملکرد خویش، مستقل دانسته و در یاری رساندن، بی نیاز از خدا بینداریم.

شکی نیست که این گونه استمداد از غیر خدا، شرک محض است که قرآن کریم در آیه ذیل، بی پایگی آن را رقم می زند.

«فَلَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا وَ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا(2)».

- بگو اگر خدا درباره شما اراده عذاب نماید، کیست که شما را از او در امان بدارد؟ یا اگر اراده رحمت فرماید، (کیست که از آن پیشگیری نماید) و آنان برای خود، ولی و یاری نمی یابند.

2- روش دیگر آن است که به هنگام یاری جستن از انسانی دیگر، او را آفریده و نیازمند به خدا بدانیم که از خود، استقلالی ندارد و تأثیربخشی وی نیز از جانب خدای بزرگ، به منظور حل بعضی از مشکلات بندگان، به وی عطا گردیده است.

بر اساس این طرز تفکر، موردی که از وی یاری می طلبیم، حکم واسطه را دارد که پروردگار بزرگ او را «وسيله» برآوردن برخی نیازها قرار داده است. اینگونه کمک خواهی، در واقع، استعانت از خداوند است زیرا او است که

1- حمد: ۵

2- احزاب: ۱۷

صفحه

۶۳

به این وسائل و اسباب، هستی بخشیده و سرانجام آنان را در برآوردن نیازهای دیگران، تأثیر و توان عطا فرموده است. اصولاً زندگی افراد بشر بر مبنای این استعانت از اسباب و مسببات، پایه ریزی شده است، بطوری که بدون کمک گرفتن از آنها، زندگی انسان، دچار آشفتگی می گردد. در اینجا نیز اگر با این دید به آنها بنگریم که عوامل تحقق یاری خدا هستند که هم اصل هستی آنها از خدا است و هم تأثیربخشی آنها از جانب او است، این کمک گرفتن، با توحید و یکتاپرستی هیچ برخوردی ندارد.

اگر کشاورزی موحد و خداشناس، از عواملی؛ مانند زمین و آب و هوا و آفتاب کمک می گیرد و می تواند دانه ها را پرورش داده و به بار بنشانند در واقع از خدا استمداد می جوید؛ زیرا او است که به این عوامل و ابزار، نیرو و استعداد بخشیده است.

روشن است که این استعانت، با روح توحید و یگانه پرستی سازگاری کامل دارد. بلکه قرآن مجید ما را به اینگونه یاری جستن از پدیده هایی (مانند پایداری و نماز)، فرمان می دهد آنجا که می فرماید:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ(1)».

- از پایداری و نماز، یاری بجوید.

روشن است که صبر و پایداری کار بشر است و ما مأموریم از آنها کمک بگیریم و در عین حال، یک چنین استعانتی، با حصر آن به خدا در آیه ... «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» منافاتی ندارد.

پرسش 14

آیا خواندن و صدا زدن دیگران، مستلزم پرستش آنان و شرک است؟

آنچه که موجب برانگیخته شدن این پرسش گردیده، ظاهر برخی از آیات قرآن است که به حسب ظاهر، از خواندن غیر خدا نهي مي کند.

«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا(1)».

- مساجد، آن خداست، پس با خدا کسی را نخوانید.

«وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ(2)».

- جز خدا کسی را مخوان که نه نفعی به تو می رساند و نه ضرری.

گروهی، با دستاویز قرار دادن این گونه آیات، ندای دیگران و خواندن اولیای خدا و صالحان را، پس از درگذشت آنها، شرک و پرستش آنان دانسته اند.

پاسخ: برای روشن شدن پاسخ این پرسش، شایسته است معنای دو واژه «دعا» و «عبادت» را توضیح دهیم:

1- جن، ۱۸

2- یونس: ۱۰۶

شکی نیست که لفظ دعا در لغت عرب، به معنای ندا و خواندن و واژه «عبادت» به معنای پرستش است و هرگز نمی توان این دو لفظ را با هم مترادف و هم معنا شمرد؛ یعنی نمی توان گفت هر ندا و درخواستی عبادت و پرستش است زیرا:

اولاً: در قرآن مجید لفظ دعوت در مواردی بکار رفته است که هرگز نمی توان گفت مقصود از آن عبادت است مانند:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا(1)».

- (نوح گفت): پروردگارا! من شب و روز، قوم خودم را (به سوی تو) دعوت کردم.

آیا می توان گفت مقصود نوح این است که من قوم خود را شب و روز عبادت کردم.

بنابراین، نمی‌توان گفت دعوت و عبادت، مترادف یکدیگرند و اگر کسی از پیامبر یا مرد صالحی استمداد کرد و آنان را خواند، عبادتشان کرده است؛ زیرا دعوت و ندا اعم از پرستش است.

ثانیاً: مقصود از دعا در مجموع این آیات، مطلق خواندن نیست. بلکه دعوت خاصی است که می‌تواند با لفظ پرستش ملازم باشد؛ زیرا مجموع این آیات در مورد بت پرستانی وارد شده است که بت‌های خود را خدایان کوچک می‌پنداشتند.

شکی نیست که خضوع بت پرستان و دعا و استغاثه آنان در برابر بت‌هایی بود که آنها را به عناوین مالکان حق شفاعت و مغفرت و... توصیف می‌کردند و آنها را متصرف مستقل در امور مربوط به دنیا و آخرت می‌شناختند و ناگفته پیداست که در این شرایط، هر نوع دعوت و درخواستی از این

1- نوح: ۵

صفحه

۶۷

موجودات، عبادت و پرستش خواهد بود. روشن‌ترین گواه بر این که دعوت و خواندن آنان با اعتقاد به الوهیت بوده، آیه زیر است:

«فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ (1)».

- خدایانی که جز خدای بزرگ، آنان را فرا خواندند (می‌پرستیدند)، آنان را بی‌نیاز نساخت.

بنابراین، آیات مورد بحث، ارتباطی به محل بحث ما ندارد، موضوع بحث ما درخواست بنده ای از بنده دیگر است که نه او را إله و ربّ می‌داند و نه مالک و متصرف تامّ الاختیار در امور مربوط به دنیا و آخرت، بلکه او را بنده عزیز و گرامی خدا می‌شناسد که او را به مقام رسالت و امامت برگزیده و وعده داده است که دعای او را درباره بندگان خود بپذیرد، آنجا که فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (2)».

- اگر آنان هنگام ستم بر خویش، نزد تو می‌آمدند و از خدا درخواست آمرزش می‌کردند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می‌نمود، یقیناً خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

ثالثاً: آیات یاد شده، گواه روشن است که مقصود از دعوت، مطلق درخواست کار و حاجت نیست بلکه دعوت پرستشی است، از این جهت در یک آیه، پس از لفظ دعوت، بلافاصله از همان معنا به لفظ «عبادت» تعبیر آورده است:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ

1- هود: ۱۰۱

2- نساء: ۶۴

صفحه

۶۸

عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ(1)».

- و پروردگار شما فرمود مرا بخوانید (دعوت کنید) تا اجابت کنم شما را. آنان که از عبادت من سرکش می کنند، به زودی با ذلت و خواری، به دوزخ وارد می شوند.

همانطور که ملاحظه می نمایید در آغاز آیه، لفظ «ادعونی» و در ذیل آن لفظ «عبادتی» بکار برده شده، و این گواه است که مقصود از این دعوت، درخواست و یا استغاثه خاص در برابر موجوداتی بوده است که آنها را به صفات الهی شناخته بودند.

نتیجه

از سه مقدمه یاد شده چنین نتیجه می گیریم که هدف اساسی قرآن در این آیات، نهی از دعوت گروهی است که بت پرست است که بت ها را شریک خدا و مدبر یا مالکان شفاعت می دانستند و هر نوع خضوع و تذلل و یا ناله و استغاثه و طلب شفاعت و یا درخواست حاجت، از این دید بود که آنان خدایان کوچک می باشند که عهده دار کارهای خدایی هستند و بت پرستان معتقد بودند که خداوند، بخشی از کارهای مربوط به دنیا و آخرت را به آنان واگذار نموده است. این آیات، چه ارتباطی دارد با استغاثه از روح پاک که از نظر دعوت کننده، ذره ای از مرز بندگی، گام فراتر ننهاده بلکه بنده محبوب و گرامی خدا محسوب می شود؟!!

اگر قرآن می فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»(2). «مساجد از آن خدا است، پس همراه خدا کسی را نخوانید» مقصود، دعوتی است

1- غافر (مؤمن): ۶۰

2- جن: ۱۸

صفحه

۶۹

پرستشی است که عرب جاهلی، بت ها و یا اجرام کیهانی و فرشته و جن را می پرستیدند. این آیه و نظایر آن، مربوط به دعوت از شخص یا شیئی است که با معبود دانستن وی همراه باشد و شکی نیست که درخواست از این موجودات، با چنین اعتقاد، پرستش آنان خواهد بود. لیکن این آیات چه ارتباطی به درخواست دعا از شخص دارد که درخواست کننده هیچ مقام الهی و ربوبی و تدبیری برای او قائل نیست بلکه او بنده شایسته و محبوب خدا است؟

ممکن است تصور شود که دعوت اولیای شایسته خدا، تنهادر زمان حیات آنان جایز است و پس از درگذشت آنان، شرک می باشد.

در پاسخ این پرسش می گوئیم:

اولاً: ما از ارواح پاک بندگان نیکوکاری چون پیامبر و امامان، که به تصریح آیات قرآن زنده اند و در افقی فراتر از شهدا به حیات برزخی خود ادامه می دهند، استمداد می کنیم نه از بدنهای خفته در خاک. و اگر در کنار قبور آنان چنین درخواستی می نماییم به خاطر آن است که این حالت، در ما ایجاد ارتباط و توجه بیشتر به ارواح مقدس آنان می نماید. افزون بر این که طبق روایات، این مقام ها، محل استجابت دعا نیز هستند.

ثانیاً: زنده و مرده بودن آنان، نمی تواند ملاک شرک و توحید باشد، در حالی که سخن ما در معیارهای شرک و توحید است نه مفید و غیر مفید بودن این دعوت ها.

البته، سخن درباره این مسأله نیز (یعنی مفید و غیر مفید بودن این گونه استغاثه ها)، در جای خود بیان گردیده است.

صفحه

۷۱

پرسش 15

«بداء» چیست و چرا به آن معتقد هستید؟

پاسخ: واژه «بداء» در لغت عرب، به معنای ظهور و آشکار شدن است، و در اصطلاح دانشمندان شیعه، بر دگرگونی مسیر طبیعی سرنوشت یک انسان در پرتو رفتار صالح و پسندیده وی، اطلاق می گردد. مسأله بداء یکی از فرازهای بلند مکتب پویای تشیع است که برخاسته از منطق وحی و کاوش عقل می باشد.

از دیدگاه قرآن کریم، انسان در برابر سرنوشت خود، همیشه دست بسته نیست، بلکه راه سعادت برای او باز است و می تواند با بازگشت به راه حق و رفتارهای شایسته، مسیر فرجام زندگی خود را دگرگون سازد. از این رو، این حقیقت رابه عنوان یک اصل فراگیر و پایدار، چنین بیان می کند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (1).

- هیچگاه خداوند وضع گروهی را تغییر نمی دهد تا این که خود، وضع خویش را دگرگون سازند.

و در جای دیگر می فرماید:

1- رعد: ۱۱

صفحه

۷۲

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْفُرْيِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (1).

- هرگاه اهل آن مناطق ایمان می آوردند و پرهیزکار می شدند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.

و درباره تغییر سرنوشت حضرت یونس می فرماید:

«قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لِلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (2).

- پس اگر او از تسبیح کنندگان نمی بود، تا روز رستاخیز، در شکم از (نهنگ) باقی می ماند.

از آیه اخیر چنین برمی آید که ظاهر جریان، ایجاب می کرد یونس پیامبر، تا قیامت در آن زندان ویژه باقی بماند. لیکن رفتار شایسته آن حضرت (یعنی تسبیح گفتن)، مسیر سرنوشت وی را دگرگون ساخت و او را نجات داد.

این حقیقت، در روایات اسلامی نیز پذیرفته شده است. پیامبر گرامی در این زمینه می فرماید:

«إن الرجل ليحرم الرزق بالتدب بصيبيه ولا يردّ القدر إلا الدعاء ولا يزيد في العمر إلا البرّ(3)».

- یک انسان، به سبب گناه، از روزی خود محروم گردد و هیچ چیز نمی تواند این تقدیر و سرنوشت را دگرگون سازد مگر دعا کردن و هیچ چیز بر عمر وی نمی افزاید مگر نیکی نمودن.

1- اعراف: ۹۶

2- صافات: ۱۴۳ و ۱۴۴

3- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷ و مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۴۹۳. و نظیر آن در «التاج الجامع للاصول»، ج ۵، ص ۱۱۱.

صفحه

۷۳

از این روایت و امثال آن، به خوبی استفاده می شود که انسان بر اثر عصیان و گناه، به محرومیت از روزی، محکوم می شود؛ لیکن با رفتاری شایسته؛ مانند دعا می تواند مسیر سرنوشت خود را تغییر دهد و با نیکی کردن، بر عمر خود بیفزاید.

نتیجه

از آیات قرآن و سنت استفاده می شود که چه بسا انسان در چهارچوب رفتارهای متعارف خود، از دیدگاه اسباب و مسببات طبیعی و روال عادی عکس العمل کارها، به سرنوشت خاصی محکوم گردد و یا احیاناً یکی از اولیای خدا؛ مانند پیامبر و امام، به آن خبر دهد، به این معنا که اگر این طرز رفتار وی ادامه یابد سرنوشت مذکور در انتظار او خواهد بود. لیکن بر اثر یک چرخش ناگهانی، رفتاری متفاوت در پیش گیرد و از این راه، فرجام خود را دگرگون سازد.

این حقیقت برخاسته از منطق وحی و سنت پیامبر و کاوش عقل سلیم، در اصطلاح دانشمندان شیعه، «بداء» نامیده می شود.

شایسته است روشن گردد که تعبیر به بداء، از ویژگیهای تشیع نیست بلکه در نوشتارهای اهل سنت و در سخنان پیامبر گرامی، این تعبیر به چشم می خورد؛ به عنوان نمونه، پیامبر در حدیث یاد شده در زیر، واژه «بداء» را بکار برده است.

«بَدَأَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ(1)».

لازم به ذکر است که مسأله بداء به معنای راه یافتن دگرگونی به ساحت مقدس علم خداوندی نیست؛ زیرا خدا از ابتدا بر روند طبیعی رفتار انسانها و

1- النهاية في غريب الحديث و الأثر، نگارش مجدالدین مبارک بن محمد جزری، ج ۱، ص ۱۰۹.

صفحه

۷۴

هم بر تأثیر عوامل دگرگون کننده این روند، که موجب بداء می گردد، آگاه است و خود نیز در قرآن بدان خبر داده است.

«بِمَحْوَالِهِ مَا يَشَاءُ وَيُتَّبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ(1)».

- خدا هر چه را بخواهد و هر چه را بخواهد اثبات می کند و اصل کتاب (لوح محفوظ) نزد اوست.

بنابراین، خداوند بزرگ به هنگام بروز بداء، حقیقتی را که نزد وی از ازل معلوم بوده، بر ما آشکار می سازد. و لذا امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«ما بدالله في شيء الا كان في علمه قبل ان يبدوله(2)».

- در هیچ موردی برای خدا بداء رخ نداد مگر این که در ازل، از آن آگاه بود.

فلسفه بداء

شکی نیست که اگر انسان، دست خود را در تغییر سرنوشت خویش باز بداند، در صدد ساختن آینده ای بهتر برمی آید و با روحیه ای برتر و تلاشی بیشتر، در بهسازی زندگی خود می کوشد.

به بیانی دیگر، همانگونه که مسأله توبه و شفاعت، انسان را از نومیدی و سردی زندگی نجات می دهد، حقیقت بداء نیز موجب نشاط و شادابی وی می گردد و او را به آینده ای روشن امیدوار می سازد؛ زیرا در پرتو این بینش، انسان می داند که می تواند سرنوشت خود را به حکم خدای بزرگ، تغییر دهد و به سوی آینده ای بهتر و فرجامی درخشان تر قدم بردارد.

1- رعد: ۳۹

2- اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث ۹.

صفحه

۷۵

پرسش 16

آیا شیعه معتقد به تحریف قرآن است؟

پاسخ: مشهور دانشمندان شیعه بر آنند که هیچ گونه تحریفی در ساحت مقدس قرآن راه نیافته و قرآنی که امروز در دست ما است، همان کتاب آسمانی است که بر پیامبر گرامی نازل شد و هیچ زیاده و نقصانی در آن صورت نگرفته است. برای روشن شدن این سخن، به چند گواه روشن در این زمینه، اشاره می کنیم:

1- پروردگار عالم صیانت و پاسداری از کتاب آسمانی مسلمانان را تضمین نموده و می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ(1)».

- ما قرآن را فرو فرستادیم و یقیناً از آن نگهداری می کنیم.

روشن است که شیعیان جهان، از آنجا که قرآن را به عنوان سرلوحه اندیشه و رفتار خود قرار می دهند، به این آیه شریفه ارج نهاده و به پیام آن در حفظ و صیانت کتاب خدا، ایمان دارند.

2- پیشوای بزرگ شیعیان (علی) علیه السلام (که خود همواره همراه پیامبر

1- حجر: ۹

صفحه

۷۶

گرامی و از کاتبان وحی بود، در مناسبت‌های گوناگون، مردم را به سوی همین قرآن، دعوت فرموده است که برخی از سخنان آن حضرت را در زیر یادآور می شویم:

«واعلموا أنّ هذا القرآن هو النّاصح الذی لا یغشّ و الهادی الذی لا یضلّ(1)».

- بدانید که این قرآن، موعظه‌گری است که هرگز غش و خیانت نمی کند و راهنمایی است که هرگز گمراه نمی سازد.

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ یَعْظَ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمُبِیْنُ وَ سَبَبُهُ الْمُبِیْنُ(2)».

- خداوند سبحان، هرگز کسی را به مانند این قرآن نصیحت نفرموده است، قرآن ریسمان ستبر الهی و وسیله استوار خدا است.

«ثم أنزل علیه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابیحہ، و سراجاً لا یخبوا توقده. و منهاجاً لا یضلّ نهجه... و فرقاناً لا یخمد برهانه(3)».

- سپس خداوند کتابی را فرو فرستاد که نوری است خاموش نشدنی و چراغی است که هرگز بی فروغ نمی شود، و راهی است که هرگز رهروانش را گمراه نمی سازد، و مایه جدایی حق و باطل است که هیچگاه دچار خمودی برهان نمی گردد.

از سخنان والای پیشوای بزرگ شیعیان، به خوبی روشن می گردد که قرآن کریم بسان چراغ فروزانی است که تا ابد، روشنگر راه انسان‌های پیرو آن،

1- نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۷۶.

2- نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۷۶.

3- نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۹۸.

باقی خواهد ماند و هیچگونه دگرگونی که موجب خاموشی فروغ آن و یا باعث گمراهی انسانها گردد، در آن راه نخواهد یافت.

3- دانشمندان شیعه، اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی فرمود: «من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها به جای می گذارم؛ یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر اهل بیت و عترتم، مادام که به آن دو تمسک جویند، هرگز گمراه نمی شوید.»

این حدیث، از احادیث متواتر اسلامی است که هر دو گروه شیعه و سنی آن را نقل کرده اند. از این بیان نیز به روشنی معلوم می گردد که از نظر شیعه، کتاب خدا (قرآن) هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد؛ زیرا اگر تحریف در قرآن راه یابد، تمسک به آن موجب هدایت و رفع گمراهی نمی شود و این نتیجه، با نص این روایت متواتر، ناسازگار است.

4- در روایات پیشوایان شیعه، که همه دانشمندان و فقیهان ما آنها را نقل کرده اند، به این حقیقت تصریح شده است که قرآن، معیار تشخیص حق و باطل و مایه جدایی درست از نادرست است؛ به این معنا که هر سخنی حتی آنچه به اسم روایات به ما می رسد، باید به قرآن بازگردانده شود، اگر با آیات آن سازگار است، حق و درست و در غیر این صورت، باطل و نادرست خواهد بود.

روایات در این زمینه، در کتابهای فقهی و روایی شیعه بسیار است که به یکی از آنها اشاره می کنیم:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ما لم يُوافقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ (1)».

- هر سخنی که با قرآن سازگار نباشد، بیهوده و باطل است.

از این روایات نیز به خوبی روشن می گردد که دگرگونی، در قرآن راه

1- اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، روایت ۴.

ندارد و لذا این کتاب مقدس، تا ابد می تواند به عنوان میزان شناخت حق و باطل، قلمداد شود.

5- دانشمندان بزرگ شیعه که همواره پیشتازان فرهنگ اسلام و تشیع بوده اند، به این حقیقت اعتراف کرده اند که قرآن کریم هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد. گرچه شمارش همه این بزرگان دشوار است، لیکن به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1- ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، معروف به «صدوق» (متوفای ۳۸۱ هـ.) می فرماید:

«اعتقاد ما درباره قرآن این است که آن سخن خدا و وحی است. و کتابی است که باطل و نادرسی در آن راه ندارد و از جانب پروردگار حکیم و دانا نازل گردیده است و او فرو فرستنده و نگهبان آن می باشد (1)».

2- سید مرتضی علی بن حسین موسوی علوی، معروف به «علم الهدی» (متوفای ۴۳۶ هـ.) می فرماید:

«گروهی از صحابه پیامبر؛ مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر آنها، بارها همه قرآن را از اول تا به آخر، بر پیامبر گرامی خواندند و همه این ها به خوبی بر این حقیقت گواهی می دهند که قرآن گردآوری شده و مرتب و بدون کاستی و پراکندگی بوده است(2).

3- ابوجعفر محمد بن حسن طوسی معروف به «شیخ الطائفه» (متوفای ۴۶۰ هـ.) می فرماید:

«اما سخن در فزونی پاکاستی قرآن، از مطالبی است که در خور این کتاب نمی باشد؛ زیرا همه مسلمانان بر عدم فزونی قرآن، اتفاق نظر

1- الاعتقادات، ص ۹۳.

2- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰، به نقل از جواب «المسائل الطرابلسیات» سید مرتضی.

صفحه

۷۹

دارند، و در مورد کاستی آن هم، ظاهر مذهب مسلمانان، برخلاف آناست و این گفتار (عدم زیادت در قرآن)، به مذهب ما سزاوارتر است. این سخن را سید مرتضی پذیرفته و تأیید نموده است. و ظاهر روایات نیز همین حقیقت را به ثبوت می رساند. اندکی از مردم، به روایاتی در مورد نقصان آیات و یا جابه جایی آنها اشاره کرده اند که از طریق شیعه و اهل سنت رسیده است ولی این روایات، از قبیل خبرهای واحد هستند که موجب علم و یا عمل بر طبق آن نمی شوند و بهتر آن است که از آنها اعراض شود(1).

4- ابو علی طبرسی، صاحب تفسیر «مجمع البیان» می فرماید:

«در مورد فزونی قرآن، همه امت اسلامی، بر بی پایگی آن، اتفاق نظر دارند، و اما در مورد کاستی شدن آیات آن، اندکی از اصحاب ما و گروهی از فرقه «حشویه» از اهل سنت روایاتی آورده اند، ولی آنچه از مذهب ما پذیرفته شده و صحیح است، برخلاف آن می باشد(2).

5- علی بن طاووس حلی معروف به «سید بن طاووس» (متوفای ۶۶۴ هـ.) می فرماید:

«نظر شیعه آن است که دگرگونی در قرآن راه ندارد(3).

6- شیخ زین الدین عاملی (متوفای ۸۷۷ هـ.) در تفسیر آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» می فرماید:

«یعنی ما قرآن را از هر دگرگونی و تغییر و فزونی محافظت و پاسداری

1- تبیان، ج ۱، ص ۳.

2- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰.

3- سعد السعود، ص ۱۴۴.

صفحه

۸۰

مي نماييم(1)».

7- قاضي سيد نورالدين تستري، صاحب كتاب احقاق الحق، (متوفاي ۱۰۱۹ هـ). مي فرمايد:

«آنچه برخي به شيعه اماميه نسبت داده اند که آنان به دگرگوني قرآن قائل هستند، مورد پذيرش همه شيعيان نيست. تنها اندکي از آنان، چنين عقیده اي دارند که درميان شيعيان، به آنان اعتنا نمي شود(2)».

8- محمد بن حسين، معروف به «بهاءالدين عاملي» (متوفاي ۱۰۳۰ هـ). مي فرمايد:

«صحيح آن است که قرآن عظيم، از هرگونه فزوني و کاستي مصون است و اين که گفته مي شود: «نام امير مؤمنان) عليه السلام (از قرآن حذف شده است!» نزد دانشمندان پذيرفته نيست و هر کس که در تاريخ و روايات کاوش کند، مي داند که قرآن به دليل تواتر روايات و نقل هزاران تن از صحابه ثابت و استوار است و همه آن در زمان پيامبر گرامي، گردآوري شده است(3)».

9- فيض کاشاني، صاحب کتاب وافي (متوفاي ۱۰۹۱ هـ)، پس از آن که آياتي از قبيل «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» را، که بر عدم دگرگوني قرآن دلالت دارند، ذکر مي کند، مي فرمايد:

«در اين هنگام، چگونه ممکن است تحريف و دگرگوني در قرآن راه يابد؟ علاوه بر اين که روايات تحريف، مخالف کتاب خدا است. پس بايد

1- اظهارالحق، ج ۲، ص ۱۳۰.

2- آلاء الرحمن، ص ۲۵.

3- آلاء الرحمن، ص ۲۵.

صفحه

۸۱

اين روايات را بي پايه دانست(1)».

10- شيخ حر عاملي (متوفاي ۱۱۰۴ هـ). مي فرمايد:

«انسان کاوشگر در تاريخ و اخبار؛ بدرستي مي داند که قرآن به دليل تواتر روايات و نقل هزاران تن از صحابه، ثابت و استوار است و در زمان پيامبر، گردآوري شده و منظم بوده است(2)».

11- محقق بزرگوار «کاشف الغطاء» در کتاب معروف خود «کشف الغطاء» مي گويد:

«شکي نيست که قرآن، در پرتو حفظ و صيانت الهي، از هر کمبودي (و دگرگوني) محفوظ مانده است، چنانکه صريح قرآن و اتفاق نظر دانشمندان در همه عصرها بر آن گواهي مي دهد. و مخالفت گروه اندکي، قابل اعتنا نمي باشد.»

12- رهبر انقلاب اسلامي، حضرت آية الله العظمي امام خميني(قدس سره)نيز در اين زمينه سخني دارند که به عنوان گواه روشن ديگر، آن را يادآور مي شويم:

«هرکس به عنايت مسلمانان در مورد گردآوري قرآن و نگهباني و ضبط وتلاوت و نوشتن آن، آگاه باشد، بر بي پايگي پندار «تحريف قرآن» گواهي مي دهد و آن را غيرقابل باور مي يابد و اخباري که در اين زمينه وارد

شده، یا ضعیف است که نمی توان به آنها استدلال نمود و یامجهول است که نشانه های ساختگی بودن آنها آشکار می باشد و یا روایاتی است که مضمون آنها، تأویل و تفسیر قرآن است و یا اقسام دیگر که بیان آنها به تألیف کتابی جامع در این مورد نیاز دارد و اگر بیم

1- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱.

2- آلاء الرحمن، ص ۲۵

صفحه

۸۲

خارج شدن از موضوع بحث نمی رفت، تاریخ قرآن و آنچه در طول قرنهای برآن گذشته را شرح می دادیم و روشن می ساختیم که قرآن مجید، درست همین کتاب آسمانی است که در دست ما است و اختلاف نظری که در میان قاریان قرآن وجود دارد، امری جدید است که هیچ ارتباطی با آنچه که جبرئیل امین بر قلب پاک پیامبر گرامی نازل نمود، ندارد(1)»

نتیجه: جمهور مسلمانان، اعم از شیعه و سنی برآنند که این کتاب آسمانی، درست همان قرآنی است که بر پیامبر گرامی، فرو فرستاده شده است و از هرگونه تحریف و دگرگونی و فزونی و کاستی در امان است.

با این بیان، بی پایگی نسبت ناروایی که به شیعیان داده اند، به ثبوت می رسد و اگر نقل روایات ضعیفی در این مورد موجب این اتهام گردیده است، می گوئیم نقل این روایات به فرقه اندکی از شیعه اختصاص ندارد؛ زیرا جمعی از مفسران اهل سنت نیز اینگونه روایات ضعیف را نقل کرده اند که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

1- ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی در تفسیر خود از ابوبکر انبازی و او نیز از ابی بن کعب روایت می کند که سوره احزاب (با هفتاد و سه آیه) در زمان پیامبر به اندازه سوره بقره (که دویست و هشتاد و شش آیه دارد) بوده است و آیه «رجم» نیز در این سوره قرار داشته (2) هم اکنون اثری از چنین آیه ای در سوره احزاب به چشم نمی خورد.!

و نیز در همین کتاب، از عایشه نقل می کند که گفته است:

«سوره احزاب در زمان پیامبر دویست آیه داشته، پس چون مصحف

1- تهذیب الاصول، تقریرات دروس امام خمینی، ج ۲، ص ۹۶ [به قلم استاد جعفر سبحانی].

2- تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

صفحه

۸۳

نوشته شد، به بیش از آنچه که الآن موجود است دست نیافتند(1)»!

2- صاحب کتاب «الاتقان» نقل می کند که عدد سوره های مصحّب «ابی» یکصد و شانزده سوره بوده است؛ زیرا دو سوره دیگر به نامهای «حفد» و «خلع» در آن وجود داشته است(2)».

در حالی که همه می دانیم قرآن کریم یکصد و چهارده سوره دارد و از آن دو سوره (حقد و خلع) در قرآن، اثری نیست.

3- هبة الله بن سلامه، در کتاب «الناسخ و المنسوخ» از انس بن مالک نقل می کند که گفته است: «در زمان پیامبر سوره ای را می خواندیم که به اندازه سوره توبه بود و من تنها یک آیه از آن را حفظ کرده ام و آن این است:

«لَوْ أَنَّ لَأَيْنَ آدَمَ وَادِيَانَ مِنَ الدَّهَبِ لَأَبْتَعِيَ إِلَيْهِمَا ثَالِثًا وَ لَوْ أَنَّ لَهُ ثَالِثًا لَأَبْتَعِيَ إِلَيْهَا رَابِعًا وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ إِبْنِ آدَمَ إِلَّا الثَّرَابُ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ تَابَ.»!

در حالی که می دانیم چنین آیه ای در قرآن یافت نمی شود و اصولاً با بلاغت قرآن نیز سازگار نمی باشد.

4- جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» از عمر بن خطاب روایت می کند که سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده و در آن نیز آیه «رجم» وجود داشته است (3).

بنابراین، گروه اندکی از دو فرقه شیعه و سنی، روایات ضعیف و سست بنیانی را در مورد «وقوع دگرگونی در قرآن»، نقل کرده اند. این روایات ضعیف، از دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان؛ اعم از تشیع و تسنن پذیرفته نشده

1- تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

2- اتقان، ج ۱، ص ۶۷.

3- در المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

صفحه

۸۴

است، بلکه نص آیات قرآن و روایات صحیح و متواتر اسلامی و اجماع و اتفاق هزاران تن از اصحاب پیامبر و اتفاق مسلمانان جهان، بر آن است که هیچگونه تحریف، تغییر، فزونی و کاستی در قرآن مجید، راه نداشته و ندارد.

صفحه

۸۵

پرسش 17

نظر شیعه نسبت به صحابه چیست؟

پاسخ: از دیدگاه شیعه، کسانی که به دیدار و مصاحبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشریف حاصل نموده اند، به چند گروه تقسیم می شوند و ما پیش از آن که به شرح این سخن بپردازیم، شایسته است به صورت اجمال، «صحابی» را تعریف نماییم.

در اینجا، تعریف های گوناگونی پیرامون صحابی پیامبر وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1- سعید بن مسیب گوید: «صحابی کسی است که به مدت یک یا دو سال با پیامبر بوده و همراه وی در یک یا دو نبرد، شرکت داشته و جنگیده است(1)».

2- واقفی گوید: «دانشمندان برآنند که هرکس پیامبر را دیده و به اسلام گرویده و در امر دین، اندیشه نموده و به آن راضی گردیده است، نزد ما از اصحاب پیامبر محسوب می شود، گرچه به مدت یک ساعت از روز باشد(2)».

1- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲، طبع مصر.

2- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲ - ۱۱

صفحه

۸۶

3- محمد بن اسماعیل بخاری آورده است: «هر کس از مسلمانان با پیامبر مصاحبت داشته و یا او را دیده، از اصحاب آن حضرت است(1)».

4- احمد بن حنبل گوید: «هر کس یک ماه و یا یک روز و یا یک ساعت، با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده، جزء اصحاب است(2)».

در میان علمای اهل سنت، «عدالت صحابه» به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته شده است، به این معنا که هرکس مصاحبت با پیامبر را درک کرده باشد، عادل است(3)!

اینک در پرتو آیات روشنگر قرآن، به بررسی این سخن می پردازیم و دیدگاه شیعه را که برخاسته از منطق وحی است، می آوریم:

تاریخ، نام و نشان بیش از دوازده هزار تن را به عنوان صحابه پیامبر(صلی الله علیه و آله) ضبط نموده است که در میان آنان، چهره های گوناگونی وجود دارد. شکی نیست که مصاحبت با پیامبر گرامی، افتخار بزرگی بود که نصیب گروهی گردید و امت اسلامی پیوسته به دیده احترام به آنان می نگریستند؛ زیرا آنان، پیشتازان آیین اسلام بودند که برای نخستین بار، پرچم شوکت و عزت اسلام را به اهتزاز درآوردند.

قرآن کریم نیز به تمجید از آن پرچمداران پیشگام می پردازد و می فرماید:

«لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَئِكَ أَكْبَرُ

1- همان

2- همان

3- الاستيعاب في أسماء الاصحاب، ج ۱، ص ۲، در حاشیه «الاصابه»، اسدالغابه، ج ۱، ص ۳ به نقل از ابن اثیر

صفحه

۸۷

دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا(1)».

- آنان که پیش از فتح (مکه)، بخشش و مبارزه نمودند، نسبت به کسانی که پس از آن، انفاق و جهاد کردند، مساوی نیستند، بلکه در درجه ای بالاتر قرار دارند.

در عین حال باید اعتراف نمود که مصاحبت با پیامبر خدا، کیمیایی نبوده است که ماهیت انسان ها را دگرگون سازد و همه آنان را تا پایان عمر بیمه کند و در جرگه دادگران قرار دهد.

برای روشن شدن مسأله، سزاوار است پیش از هر چیز به قرآن که مورد اتفاق همه مسلمانان جهان است، روی آوریم و در حل این مسأله، از آن کتاب مقدس آسمانی مدد جوییم:

صحابی از دیدگاه قرآن

در منطق وحی، انسانهایی که به محضر پیامبر گرامی شرفیاب شده و مصاحبت ایشان را درک کرده اند، دو دسته اند:

گروه نخستین:

کسانی که آیات جاودانه قرآن، به مدح و ستایش آنان می پردازد و از آنان به عنوان پایه گذاران کاخ مجد و شوکت اسلام، یاد می کند و ما در اینجا برخی از فرازهای کتاب الهی را پیرامون این دسته از صحابه، یادآور می شویم:

1- حدید: ۱۰

صفحه

۸۸

1- پیشتازان نخستین

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(1)».

- و پیشتازان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، خدا از آنان خشنود و آنان نیز از خدا خوشنودند و خداوند، بهشت هایی را که در آنها نهرها جاری است، برای آنان مهیا فرموده و این به حقیقت، رستگاری بزرگی است.»

بیعت کنندگان در زیر درخت

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا(2)».

- خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند، خوشنود گردید و آنچه در دلهای آنان می گذشت را دانست، پس آرامش را بر آنان فرو فرستاد و پیروزی نزدیک را به آنان پاداش داد.»

3- مهاجران

«لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيُصْرُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ(3)».

1- توبه: ۱۰۰

2- فتح: ۱۸

3- حشر: ۸

صفحه

۸۹

- براي مستمندان مهاجري كه از ديار و دارايي خود رانده و دور شدند، در جستجوي فضل و خوشنودي خدا هستند و خدا و پيامبر را ياري مي نمايند. آنان راستگويان هستند.

4- اصحاب فتح

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ(1)».

- محمد فرستاده خدا است و ياران و همراهانش بر كافران سخت دل و با يكدیگر مهربانند. آنان را در حال ركوع و سجود مي بيني كه در جستجوي فضل و خوشنودي خدا هستند و بر رخسار آنان، آثار سجده پديدار است.

گروه دوم

دسته ديگر از كساني كه مصاحبت پيامبر را درك كردند، مردماني بودند دو چهره يا بيمار دل كه قرآن كريم به افشاگري ماهيت آنان پرداخته و پيامبر را از وجود آنان بيم مي دهد. در اينجا چند نمونه از اين گروه را نيز يادآور مي شويم:

1- منافقان شناخته شده

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَتَّهَدُ لَكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ

1- فتح: ۲۹

صفحه

۹۰

لِرَسُولِهِ وَاللَّهُ يُسْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ(1)».

- (اي پيامبر) نگاه كه منافقان نزد تو آمدند و گفتند: ما گواهي مي دهيم كه تو پيامبر خدايي، خدا مي داند كه تو رسول او هستي و هم او گواهي مي دهد كه منافقان دروغ گويانند.

2- منافقان ناشناخته

«وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ(2)»...

- برخی از بادیه نشینان که در اطراف شما هستند، منافقاند و برخی از اهل مدینه، در نفاق فرو رفته اند، تو آنها را نمی شناسی، ما می شناسیم.

3- بیمار دلان

«وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا(3)».

- هنگامی که منافقان و بیمار دلان می گفتند و عده خدا و پیامبر، فریبی بیش نبوده است!

4- گناهکاران

«وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا

1- منافقون: از آیه اول تا آخر

2- توبه: ۱۰۱

3- احزاب: ۱۲

صفحه

۹۱

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ(1)».

- برخی که به گناهان خود اعتراف کردند، عمل شایسته را با کار بد به هم آمیختند، باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد، خدا آمرزنده و مهربان است.

علاوه بر آیات شریفه قرآن، روایات فراوانی، از ناحیه پیامبر گرامی در مذمت برخی از صحابه رسیده است که به عنوان مثال دو نمونه از آنها را یادآور می شویم:

1- ابوحازم از سهل بن سعد روایت می کند که گفته است پیامبر گرامی فرمود:

«أنا فرطكم علي الحوض من ورد شرب و من شرب لم يظماً ابداً و ليردنّ عليّ أفواًمٌ أعرفهم و يعرفونني ثمّ يُحال بيني و بينهم.»

- من شما را به سوي حوض، مي فرستم هرکس بر آن وارد شود از آن مي نوشد و هرکس بنوشد، تا ابد تشنه نمي شود و گروه هايي بر من وارد مي شوند که من آنان را مي شناسم و آنان نيز مرا مي شناسند، سپس بين من و آنان، جدائي مي افتد.

ابوحازم گفته است در حالی که من این حدیث را می خواندم، نعمان بن ابی عیاش شنید، پس گفت: این چنین از سهل شنیدی؟ گفتم آری. گفت: گواهی می دهم که ابوسعید خدری نیز بر این حدیث چنین اضافه می کرد که پیامبر می فرماید:

«إِنَّهُمْ مَيِّ فَيَقَالُ ائِكَ لَاتَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ سَحَقًا

1- توبه: ۱۰۲

سحقاً لمن بدّل بعدی(1)».

- آنان از من هستند. پس گفته می شود تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه کردند! پس من می گویم دور باد از رحمت خدا آن که پس از من (احکام را) دگرگون ساخت.

از این جمله که «من آنها را می شناسم و آنان مرا می شناسند» و جمله دیگر که فرمود: «پس از من، دگرگون ساخت» معلوم می گردد که مراد از آنان، اصحاب آن حضرت هستند که مدتی با ایشان همراه بودند (این حدیث را بخاری و مسلم نیز، روایت نموده اند).

2- بخاری و مسلم از پیامبر روایت کرده اند که فرمود:

«یرد علیّ یوم القیامة رهطٌ من اصحابی - أو قال من أمّتی - فیحلّون عن الحوض فأقول یا ربّ أصحابی فیقول أنّه لا علم لک بما أحدثوا بعدک إنّهم ارتدّوا علی أدبارهم القهقری(2)».

- در روز رستاخیز، گروهی از اصحاب من - یا فرمود از امّت - بر من وارد می شوند پس از حوض (کوثر) دور می گردند، (از ورود و نزدیک شدن آنان به حوض کوثر جلوگیری می شود) پس من می گویم: «خدایا! این ها اصحاب من هستند»، خدا می فرماید: تو به آنچه آنان پس از تو انجام دادند، آگاه نیستی، آنان به همان حالت سابق (دوران جاهلیت) بازگشتند.

1- جامع الاصول (ابن اثیر)، ج ۱۱، کتاب الحوض فی ورود الناس علیه، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۲.

2- جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۳.

نتیجه

از آیات قرآن و سنت پیامبر روشن می شود که اصحاب و افرادی که به مصاحبت پیامبر نایل شده اند، همه در یک سطح و یک نواخت نبودند، بلکه گروهی از آنان، انسانهایی پیراسته و در اوج شایستگی بودند که خدمات ارزنده آنها سبب بارور شدن نهال نوپای اسلام گردید و دسته دیگر از همان آغاز، افرادی دو چهره و منافق، بیمار دل و یا گناهکار بودند(1).

و بدین بیان، نظر شیعه در مورد صحابه پیامبر که همان دیدگاه کتاب خدا و سنت است، روشن می گردد.

1- برای توضیح بیشتر، به قرآن مجید، سوره منافقون مراجعه فرمایید.

مقصود از ازدواج متعه چیست و چرا شیعه آن را حلال می‌داند؟

پاسخ: نکاح پیوندی است بین زن و شوهر. چیزی که هست این پیوند، گاهی به صورت دائمی است و حد و مرزی برای آن در عقد، بیان نمی‌شود و گاهی همان ماهیت، به صورت محدود، موقت و بامدتمعین است. هر دو به عنوان ازدواج شرعی انجام می‌گیرد و تفاوت این دو تنها در «دائم» و «موقت» بودن آن است. در سایر خصوصیات با یکدیگر همانند و یکسانند. شرایطی را که اینک یادآور می‌شویم در نکاح «متعه» بسان «ازدواج دائم» معتبر است:

- 1- زن و مرد باید مانع شرعی در ازدواج از قبیل نسب و سبب و دیگر موانع شرعی، نداشته باشند و گرنه عقد آنان باطل است.
- 2- مهریه مورد رضایت طرفین باید در عقد ذکر شود.
- 3- مدت ازدواج معین باشد.
- 4- عقد شرعی اجرا گردد.
- 5- فرزندی که از آنان متولد می‌شود، فرزند مشروع آنان است.

صفحه

همانگونه که برای فرزندان متولد شده بانکاح دائم، شناسنامه گرفته می‌شود، باید برای فرزندی که در نتیجه نکاح موقت متولد می‌گردد، شناسنامه اخذ گردد در این مورد نیز تفاوتی بین عقدا دائم و موقت وجود ندارد.

6- نفقه فرزندان، بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می‌برند.

7- آنگاه که مدت ازدواج به پایان رسیده، اگر زن در حد یائسه نباشد، باید عده شرعی نگه دارد و اگر در اثنای عده روشن شود که باردار است، باید از هر نوع ازدواج خودداری کند تا وضع حمل نماید.

همچنین، سایر احکام ازدواج دائم باید در مورد متعه رعایت شود تنها تفاوت این است که چون ازدواج متعه برای رفع ضرورت‌ها تشریح شده است، هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که زن به هنگام عقد، شرط میراث ننماید، از شوهر خود ارث نمی‌برد. و روشن است که این دو تفاوت، تأثیری در ماهیت نکاح ندارند.

همگی معتقدیم که آیین اسلام، شریعت جاودانی و خاتم است که پاسخگویی تمام نیازها می‌باشد. اینک می‌گوییم جوانی که به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در یک کشور و یا شهر غریب به سر ببرد و به علت امکانات محدود، نمی‌تواند به ازدواج دائم دست یابد، در برابر خود سه راه مشاهده می‌کند که باید یکی از آنها را انتخاب کند:

الف - به همان حالت عذب باقی بماند.

ب - در منجلاب فحشا و آلودگی‌ها سقوط کند.

ج - در چهارچوب شرایط یاد شده، با زنی که ازدواج او شرعاً جایز است، برای مدت معینی ازدواج نماید.

در مورد صورت نخست باید گفت که غالباً با شکست روبرو می‌شود، هر چند افراد انگشت شماری می‌توانند قید هر نوع عمل جنسی را بزنند و صبر

و بردباري پيشه سازند ولي اين روش، براي همه قابل اجرا نيست.

فرجام كساني كه راه دوم را برگزينند نيز تباهي و بيچارگي است و از ديده‌گاه اسلام عملي است حرام. و اندیشه تجويز آن به بهانه ضرورت، نوعي گمراهي فكري و كج انديشي مي باشد.

بنابر اين، تنها راه سوم متعين مي شود كه اسلام آن را پيشنهاد نموده و در زمان پيامبر نيز به آن عمل مي شد و بعدها مورد اختلاف واقع گرديد.

در اينجا از يادآوري يك نکته ناگزيريم و آن اين كه: كساني كه از نكاح متعه هراس دارند و آن را نامشروع مي پندارند، بايد توجه داشته باشند كه همه فقها و محققان اسلامي، نظير آن را از نظر معنا، در عقد دائم پذيرفته اند، و آن اين كه زوجين، عقد دائم ببندند ولي نيت هر دو آن باشد كه بعد از يك سال و يا كمتر و بيشتر، به وسيله طلاق از هم جدا گردند.

روشن است كه چنين پيوندی، به حسب ظاهر دائمي و در حقيقت موقت است و تفاوتی كه اين گونه نكاح دائم با متعه دارد اين است كه متعه، در ظاهر و باطن، محدود و موقت است ولي اين نوع ازدواج دائم، به ظاهر پيوسته و هميشگي و در باطن محدود مي باشد.

كساني كه اين نوع از ازدواج دائم را، كه مورد پذيرش همه فقهاي اسلامي است، تجويز مي كنند، چگونه از تشريع و تجويز نكاح متعه بر خود بيم و هراس راه مي دهند؟

تا اينجا با ماهيت ازدواج متعه آشنا شديم. اكنون وقت آن است كه با دلائل حلال بودن و تشريع آن آشنا گرديم و شايسته است در اينجا در دو مرحله سخن بگويم:

1- مشروع بودن نكاح متعه در صدر اسلام.

2- نسخ نشدن اين حكم شرعي در زمان رسول خدا.

دليل روشن مشروع بودن متعه، اين آيه است:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ قَرِيبًا» (1).

- پس هرگاه، از آن زنان بهره مند شديد، مزد آنان را (كه مهر معين است) بپردازيد.

الفاظ اين آيه به روشني گواه است كه در مورد ازدواج موقت وارد شده؛ زيرا:

اولاً: واژه «استمتع» بكار رفته، كه ظاهراً در مورد «نكاح موقت» است. اگر نكاح دائم منظور بود نياز به قرينه داشت.

ثانياً: لفظ «أجورهن» «به معنای «مزد آنان» بكار برده شده است كه گواه روشني بر متعه است؛ زيرا در مورد نكاح دائم كلماتي از قبيل «مهریه» و «صداق» بكار مي رود.

ثالثاً: مفسران شيعه و سني بر آنند كه آيه ياد شده، در مورد نكاح متعه نازل گرديده است.

جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر «در المنثور» از ابن جریر و سدی نقل می کند که آیه فوق در مورد متعه است (2).

همچنین، ابوجعفر محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، از سدی و مجاهد و ابن عباس نقل می کند که این آیه در مورد نکاح موقت است (3).

رابعاً: صاحبان صحاح و مسانید و جوامع روایی نیز این حقیقت را پذیرفته اند؛ به عنوان مثال مسلم بن حجاج در صحیح خود به نقل از جابر بن عبدالله و سلمة بن اکوع، روایت می کند که گفته اند:

1- نساء: ۲۴

2- در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه یاد شده

3- جامع البیان فی تفسیر القرآن، جزء ۵، ص ۹

صفحه

۹۹

«خرج علينا منادي رسول الله عليه السلام (فقال ان رسول الله قد اذن لكم ان تستمتعوا؛ يعني متعة النساء(1)).»

- منادی پیامبر به سوی ما آمد و گفت: رسول خدا به شما اجازه استمتاع (بهره مند شدن از زنها); یعنی نکاح متعه زنان را عنایت فرمود.

روایات صحاح و مسانید در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد. بنابراین، اصل تشریح متعه در صدر اسلام و در عصر پیامبرگرمی مورد پذیرش دانشمندان و مفسران اسلامی است (2).

اینک، سؤال این است: آیا مفاد آیه متعه منسوخ شده است؟

شاید کمتر کسی پیدا شود که در مورد اصل مشروع بودن متعه در زمان رسول خدا تردید کند، سخن درباره بقا و منسوخ نشدن این حکم است.

روایات و تاریخ اسلام، حاکی از آن است که عمل به این حکم الهی تا زمان خلافت خلیفه دوم در میان مسلمانان، رایج بوده و خلیفه، بنابر مصالحی از آن، نهی کرده است.

مسلم بن حجاج، در صحیح خود، نقل می کند که ابن عباس و ابن زبیر، درباره متعه نسا و متعه حج، اختلاف نمودند، جابر بن عبدالله گفت:

«فعلناهما مع رسول الله صلى الله عليه وآله (ثم نهانا عنهما عمر فلم نعد لهما(3)).»

1- صحیح مسلم، جزء ۴، ص ۱۳۰، ط مصر

2- به عنوان نمونه برخی از این مدارک را یادآور می شویم:

(1 صحیح بخاری، باب تمتع، ۲) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۶ و ج ۳ ص ۳۵۶، (۳ الموطأ (مالک)، ج ۲، ص ۳۰، (۴ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۰۶، (۵ تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹، (۶ نهاییه ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۹، (۷

تفسیر رازی، ج ۳، ص ۲۰۱، ۸) تاریخ ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۵۹، ۹ (احکام القرآن (جصاص)، ج ۲، ص ۱۷۸، ۱۰) محاضرات راغب، ج ۲، ص ۹۴، ۱۱ (الجامع الكبير (سیوطی)، ج ۸، ص ۲۹۳، ۱۲) فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۱۴۱

3- سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۵

صفحه

۱۰۰

- ما همراه با پیامبر(صلي الله عليه وآله) هر دو را انجام می دادیم، سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد و از آن پس دیگر به آن دو نپرداختیم.

جلال الدین سیوطی در تفسیر خود به نقل از عبدالرزاق و ابوداود و ابن جریر و آنها از «حکم» روایت می کنند که از وی سؤال شد آیا این آیه «متعته» نسخ شده است؟ گفت نه، و (علی) علیه السلام (فرمود:

«لولا ان عمر نهى عن المتعة ما زني الا شقي(1)».

- اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود، جز افراد شقاوتمند، کسی به زنا آلوده نمی شد.

علی بن محمد قوشچی نیز گوید: عمر بن خطاب بر روی منبر گفت:

«أيها الناس ثلاث كنّ علي عهد رسول الله أنا أنهي عنهنّ وأحرّمهنّ وأعاقب عليهنّ و هي متعة النساء و متعة الحجّ و حيّ علي خير العمل(2)».

- ای مردم، سه چیز در زمان رسول خدا بود که من آنها را نهی و تحریم می کنم و انجام دهنده آنها را به مجازات می رسانم. آنها عبارتند از «متعته زنان»، «متعته حج» و «حي علي خير العمل».

لازم به ذکر است که روایت در این زمینه بیش از آن است که در اینجا یادآور شویم(3).

1- در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه متعه

2- شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت، ص ۴۸۴

3- برای آگاهی بیشتر، به مدارک و اسناد ذیل مراجعه فرمایید:

[1] مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶ و ۳۶۳، ۲ (البيان و التبيين (جاحظ)، ج ۲، ص ۲۲۳، ۳) احکام القرآن (جصاص)، ج ۱، ص ۳۴۲، (4) تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۷۰، ۵) المبسوط (سرخسی حنفی)، کتاب الحج، باب القرآن، ۶) زاد المعاد (ابن قیم)، ج ۱، ص ۴۴۴، ۷) كنز العمال، ج ۸، ص ۲۹۳، ۸) مسند ابی داود طیالسی، ص ۲۴۷، ۹) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲، ۱۰) المستبین (طبری)، ۱۱) تفسیر رازی، ج ۳، ص ۲۰۲ - ۲۰۰، ۱۲) تفسیر ابوحنیان، ج ۳، ص ۲۱۸.

صفحه

۱۰۱

باید گفت که متعه از اقسام نکاح و ازدواج است؛ زیرا نکاح به دائم و موقت تقسیم می گردد و زنی که با وی عقد نکاح موقت بسته می شود، زوجه انسان و شوهر او نیز زوج آن زن می باشد و طبعاً چنین ازدواجی داخل در آیات مربوط به ازدواج است.

اگر قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» (1).

- و آنانکه دامان خود را پاک نگاه می دارند مگر بر ازواج و جفت های خود یا کنیزان که مال آنها هستند.

زنی که به عقد موقت در چهارچوب شرایط یاد شده درآمده است، از افراد و مصادیق «الا علیٰ أزواجهم» (یعنی مگر بر جفت های خود) می باشد و از چهارچوب آن خارج نیست؛ به این معنا است که زنی که با عقد نکاح متعه به ازدواج مردی درمی آید، همسر و زوجه او خواهد بود و واژه «ازواجهم» آن را شامل می گردد.

و اگر آیه یاد شده (در سوره مؤمنون)، معاشرت جنسی را برای دو گروه از زنان تجویز می کند؛ یکی همسران و دیگری کنیزان، زنی که با نکاح موقت، به ازدواج درمی آید، در قسم اول (همسران) داخل است.

شگفت از سخنانی کسانی که آیه یاد شده در سوره مؤمنون را ناسخ آیه متعه در سوره نساء دانسته اند. در حالی که همه می دانیم آیه ناسخ باید پس از آیه منسوخ نازل شود، ولی در این مورد جریان به عکس است، سوره مؤمنون که به عنوان ناسخ پنداشته شده، مکی است (یعنی در مکه مکرمه، پیش از آن که پیامبر گرامی به مدینه مهاجرت نماید، نازل گردیده است) و سوره نساء که

1- مؤمنون: ۶ - ۵

صفحه

۱۰۲

آیه متعه را دربردارد، مدنی است (بدین معنا که در شهر مدینه، بعد از هجرت پیامبر فرو فرستاده شده است).

اینک می پرسیم آیه واقع در سوره مکی چگونه می تواند ناسخ آیه ای باشد که در سوره مدنی است؟

دلیل روشن دیگری که بر نسخ نشدن آیه متعه در زمان پیامبر گواهی می دهد، همان روایات فراوانی است که نسخ شدن آن را در زمان رسول خدا انکار می کنند، نظیر روایتی که جلال الدین سیوطی در «در المنثور» نقل نمود و شرح آن گذشت (1).

در پایان این نکته یادآور می شویم که امامان اهل بیت که به حکم حدیث ثقلین، موجب هدایت امت و قرین جدایی ناپذیر قرآنند، به مشروع بودن و نسخ نشدن ازدواج متعه، تصریح نموده اند (2).

و این که اسلام، در هر زمانی توانایی حل مشکلات جوامع بشری را دارد نیز، مشروعیت چنین نکاحی را با رعایت شرایط یاد شده، تأیید می نماید؛ زیرا امروزه یکی از روشهای نجات جوانان از منجلاب فساد و تباهی، همان ازدواج موقت در چهارچوب شرایط خاص می باشد.

1- در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱، در ذیل آیه متعه

2- وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب اول از ابواب متعه، ص ۴۳۶

صفحه

۱۰۳

چرا شیعیان، بر تربت سجده می کنند؟

پاسخ: گروهی چنین می پندارند که سجده بر خاک و یا تربت شهیدان، به معنای پرستش بوده و نوعی شرک است.

در پاسخ این پرسش باید یادآور شد که میان دو جمله: «السجود لله» و «السجود علی الأرض» تفاوت روشنی وجود دارد. اشکال یاد شده، حاکی از آن است که میان این دو تعبیر، فرقی نمی گذارند.

بطور مسلم، مفاد «السجود لله» این است که «سجده برای خداست»، در حالی که معنای «السجود علی الأرض» آن است که «سجده بر زمین صورت می گیرد» و به تعبیر دیگر ما با سجده بر زمین، به خدا سجده می کنیم و اصولاً تمام مسلمانان جهان بر چیزی سجده می کنند در حالی که سجده آنان برای خدا است. تمام زائران خانه خدا بر سنگهای مسجدالحرام سجده می کنند در صورتی که هدف از سجده آنان خدا است.

باین بیان، روشن می شود که سجده کردن بر خاک و گیاه و ... به معنای پرستش آنها نیست بلکه سجود و پرستش برای خدا به وسیله خضوع تا حدّ خاک است، همچنین روشن می شود که سجده بر «تربت» غیر از سجده

صفحه

۱۰۴

«برای تربت» است.

از طرفی، قرآن کریم می فرماید:

«وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ(1)»

- هرکس در آسمان ها و زمین است، برای خدا سجده می کند.

و نیز پیامبر گرامی می فرماید:

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا(2)»

- زمین، سجده گاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است.

بنابراین، «سجده برای خدا» با «سجده بر زمین و تربت» نه تنها کوچکترین منافاتی ندارد که کاملاً سازگار است؛ زیرا سجده کردن بر خاک و گیاه، رمز نهایت خضوع و فروتنی در برابر خدای یگانه است.

در اینجا به منظور روشن تر شدن نظریه شیعه، سزاوار است به فرازی از سخنان پیشوای بزرگ خود - امام صادق(علیه السلام) - اشاره نماییم:

«عن هشام ابن الحكم قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام: (اخبرني عمّا يجوز السجود عليه و عمّا لايجوز؟ قال: السجود لايجوز الاعلى الأرض أو ما أثبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس. فقلت له جعلت فداك ما العلة في ذلك؟ قال لأنّ السجود هو الخضوع لله عزّوجلّ فلا ينبغي أن يكون علي ما يؤكل و يلبس، لأنّ ابناء الدّنيا عبید ما يأكلون و يلبسون، و الساجد في سجوده في عبادة الله عزّوجلّ فلا ينبغي أن يضع جبهته في سجوده علي معبود ابناء الدّنيا الذين اغتروا بغرورها. و السجود علي الأرض افضل لأنه أبلغ في التواضع و الخضوع

1- رعد: ۱۵

2- صحيح بخاري، كتاب الصلوة، ص ۹۱

صفحه
۱۰۵

لله عزّوجلّ(1)».

- هشام بن حکم مي گوید: از امام صادق(عليه السلام) درباره آنچه سجده بر آنها صحيح است پرسيدم، حضرت فرمود: سجده تنها بايد بر زمين و آنچه مي روياند - جز خوردنيها و پوشيدني ها - انجام گيرد. گفتيم: فدائيت کردم، سبب آن چيست؟ فرمود: سجده، خضوع و اطاعت براي خداوند است و شايسته نيست بر خوردني ها و پوشيدني ها صورت پذيرد؛ زيرا دنياپرستان، بردگان خوراک و پوشاکند، در حالي که انسان به هنگام سجده، در حال پرستش خدا به سر مي برد، پس سزاوار نيست پيشاني خود را بر آنچه که معبود دنياپرستان خيره سر است، قرار دهد.

و سجده نمودن بر زمين، بالاتر و برتر است؛ زيرا با فروتني و خضوع در برابر خدای بزرگ، تناسب بيشتري دارد.

اين سخن گویا، به روشني گواه آن است که سجده نمودن بر خاک، تنها بدان جهت است که چنين کاري با تواضع و فروتني در برابر خداوند يگانه، سازگارتر است.

* * *

در اینجا، پرسش ديگري مطرح مي شود که چرا شيعه مقيّد به سجده بر خاک و يا برخي گياهان است و بر تمام اشيا سجده نمي کند؟

در پاسخ اين سؤال مي گوييم: همانگونه که اصل یک عبادت بايد از جانب شرع مقدّس اسلام برسد، شرايط اجزاء و کيفيت آنها نيز بايد به وسيله گفتار و رفتار بيانگر آن؛ يعني پيامبر گرامي روشن گردد؛ زيرا رسول خدا، به حکم قرآن کریم، اسوه و نمونه همه انسان هاي وارسته است.

اينک به بيان فرازهايي از احاديث اسلامي که بيانگر سيره و سنت

1- بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۴۷، به نقل از «علل الشرايع»

صفحه
۱۰۶

پیامبر است می پردازیم که همگی حاکی از آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم بر خاک و هم بر رویدنی ها مانند حصیر سجده می نموده است، درست به همان شیوه ای که شیعه به آن معتقد است:

1- گروهی از محدثان اسلامی در کتب صحاح و مسانید خود این سخن پیامبر را بازگو کرده اند که آن حضرت، زمین را به عنوان سجده خود، معرفی نوده است، آنجا که می فرماید:

«جعلت لي الأرض مسجداً و طهوراً(1)».

- زمین، برای من، سجدهگاه و مایه پاکیزگی قرار داده شده است.

از کلمه «جعل» که در اینجا به معنای تشریح و قانون گذاری است، به خوبی روشن می شود که این مسأله، یک حکم الهی برای پیروان آیین اسلام است. و بدین سان، مشروع بودن سجده بر خاک و سنگ و دیگر اجزاء تشکیل دهنده سطح زمین، به ثبوت می رسد.

2- دسته ای از روایات، بر این نکته دلالت دارند که پیامبر گرامی، مسلمانان را به پیشانی نهادن بر خاک به هنگام سجده، فرمان می داد، چنانکه ام سلمه (همسر پیامبر) از آن حضرت روایت می کند که فرمود:

«تَرَبُّ وَجْهَكَ لِلَّهِ(2)».

- رخسار خود را برای خدا، بر خاک بگذار.

و از واژه «تَرَبُّ» در سخن پیامبر، دو نکته روشن مشهود؛ یکی آن که باید انسان به هنگام سجده، پیشانی خود را بر روی «تراب»؛ یعنی خاک بگذارد و دیگر آن که این رفتار، به علت امر به آن، فرمانی است لازم الاجرا

1- سنن بیهقی، ج ۱، ص ۲۱۲، [باب التيمم بالصعيد الطيب]؛ صحيح بخاري، ج ۱، كتاب الصلاة، ص ۹۱، اقتضاء الصراط المستقيم (ابن تيمية)، ص ۳۳۲

2- كنز العمال، ج ۷، ط حلب، ص ۴۶۵، ح ۱۹۸۰۹، كتاب الصلوة، السجود و مايتعلق به.

زیرا کلمه «تَرَبُّ» از ماده «تراب» به معنای خاک گرفته شده و به صورت صیغه امر، بیان گردیده است.

3- رفتار پیامبر گرامی در این مورد، گواه روشن دیگر و روشنگر راه مسلمانان است. وائل بن حجر می گوید:

«رَأَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَ سَلَّمَ] إِذَا سَجَدَ وَضَعَ جَبْهَتَهُ وَ أَنْفَهُ عَلَى الْأَرْضِ(1)».

- آنگاه که پیامبر سجده می نمود، پیشانی و بینی خود را بر زمین می نهاد.

انس بن مالک و ابن عباس و برخی از همسران پیامبر مانند عایشه و ام سلمه و گروه بسیاری از محدثان چنین روایت کرده اند:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (يُصَلِّي عَلَى الْخُمْرَةِ(2))».

- پیامبر، بر خمره که نوعی حصیر بود و از لیف درخت خرما ساخته می شد، سجده می نمود.

ابوسعید - از صحابه رسول خدا - می گوید:

«دخلت علي رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و هو يصلي علي حصير(3).»

- به محضر پیامبر وارد شدم در حالی که بر حصیری نماز می گزارد.

این سخن، گواه روشن دیگری بر نظریه شیعه است مبنی بر این که سجده بر آنچه از زمین می روید، در صورتی که خوردنی و پوشیدنی نباشد، جایز است.

1- احکام القرآن، (جصاص حنفي)، ج ۳، ص ۲۰۹، طبع بیروت، باب السجود علي الوجه.

2- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوة، باب الصلوة علي الخمره

3- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوة، باب الصلوة علي الحصير.

صفحه

۱۰۸

4- گفتار و رفتار صحابه و تابعان پیامبر نیز گویای سنت آن حضرت است:

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

«كُنْتُ أَصَلِّي الظُّهْرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنَ الْحِصَاءِ لَتَبْرَدَ فِي كَفِّي أضعها
لجبهتي أسجد عليها لشدة الحرِّ(1).»

- با پیامبر گرمی نماز ظهر می گزاردم، مشتکی سنگریزه برگرفته، و در دست خود نگه می داشتم تا خنک شود و به هنگام سجده بر آنها پیشانی گذاردم و این به خاطر شدت گرما بود.

سپس راوی می افزاید: اگر سجده بر لباسی که بر تن داشت جایز بود، از برداشتن سنگریزه ها و نگهداری آنها، آسان تر بود.

ابن سعد(متوفای ۲۰۹) در کتاب خود «الطبقات الكبرى» چنین می نگارد:

«كان مسروقٌ إذا خرج يخرج بلبنة يسجد عليها في السفينة(2).»

- مسروق بن اجدع، به هنگام مسافرت، خشتی را باخود برمی داشت تا در کشتی بر آن سجده نماید.

لازم به تذکر است که مسروق بن اجدع، یکی از تابعین پیامبر و اصحاب ابن مسعود بوده است و صاحب «الطبقات الكبرى» وی را جزء طبقه اول از اهل کوفه پس از پیامبر و از کسانی که از ابوبکر و عمر و عثمان و علی(علیه السلام) و عبدالله بن مسعود، روایت نموده اند، به شمار آورده است.

این سخن روشن، بی پایگی گفتار کسانی را که همراه داشتن قطعه ای

1- سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹، کتاب الصلوة، باب ما روي في التعجيل بها في شدة الحر.

2- الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۷۹، ط بیروت، در احوالات مسروق ابن اجدع.

صفحه

۱۰۹

تربت را شرک و بدعت می پندارند، اثبات می کند و معلوم می گردد که پیشتازان تاریخ اسلام نیز، بدین کار مبادرت میورزیدند(1).

نافع می گوید:

«إن ابن عمر كان إذا سجد و عليه العمامة يرفعها حتى يضع جبهته بالأرض(2).»

- عبدالله بن عمر به هنگام سجده، دستار خود را بر می داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد.

رزین می گوید:

«كُتِبَ إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ أبعثَ إِلَيَّ بِلُوحٍ مِنْ أَحْجارِ المَرْوَةِ أسجدَ عَلَيْهِ(3).»

- علی بن عبدالله بن عباس به من نوشت: لوحی از سنگ های کوه مروه را برای من بفرست تا بر آن سجده نمایم.

5- از سوی دیگر، محدثان اسلامی روایاتی را آورده اند حاکی از آن که پیامبر گرامی کسانی را که به هنگام سجده، گوشه دستار خود را بین پیشانی خود و زمین قرار می دادند، نهی نموده است.

صالح سبایی می گوید:

«إنَّ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و سلم رأى رجلاً يسجد بجنبه و قد اعتمَّ علي جبهته فحسر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و سلم عن جبهته(4).»

1- برای آگاهی بیشتر به شواهد دیگر، به کتاب «سیرتنا»، نگارش علامه امینی، مراجعه شود.

2- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵، ط ۱ (حیدرآباد دکن)، کتاب الصلوة، باب الكشف عن السجدة في السجود.

3- ازرقی، اخبار مکه، ج ۳، ص ۱۵۱

4- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

صفحه

۱۱۰

- پیامبر گرامی، شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود، در حالی که بر پیشانی خود، دستار بسته بود، پیامبر(صلی الله علیه وآله) عمامه را از پیشانی وی کنار زد.

عیاض بن عبدالله قرشی می گوید:

«رأى رسول الله صلى الله عليه وآله (رجلاً يسجد علي كور عمامته فأوماً بيده: إرفع عمامتك و أوماً إلي جبهته(1)).»

- رسول خدا مردی را در حال سجده مشاهده فرمود که بر گوشه عمامه خود سجده می نمود، به وی اشاره کرد که دستار خود را بردار، و به پیشانی او اشاره فرمود.

از این روایات نیز به روشنی معلوم می گردد که لزوم سجده بر زمین، در زمان پیامبر گرامی، امری مسلم بوده است، تاجایی که اگر یکی از مسلمانان، گوشه دستار خود را روی زمین قرار می داد تا پیشانی خود بر زمین نگذارد، مورد نهي رسول خدا قرار می گرفت.

6- پیشوایان معصوم شیعه که از طرفی - بنابر حدیث ثقلین - قرین جدایی ناپذیر قرآن و از سوی دیگر اهل بیت پیامبرند، در سخنان خود به این حقیقت، تصریح نموده اند:

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«السجود علي الأرض فريضة و علي الخمرة سنة(2).»

- سجده بر زمین، حکم الهی و سجده بر حصیر، سنت پیامبر است.

و در جای دیگر می فرماید:

«السجود لایجوز إلا علي الأرض أو علي ما أتبتت الأرض إلا

1- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

2- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۳، کتاب الصلوة، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۷.

صفحه

۱۱۱

ما أكل أو لبس(1).»

- جایز نیست سجده نمودن جز بر زمین و آنچه می رویاند مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها.

نتیجه

از مجموع دلایل یاد شده، به روشنی معلوم گردید که نه تنها روایات اهل بیت پیامبر، بلکه سنت رسول خدا و رفتار صحابه و تابعان آن حضرت، بر لزوم سجده کردن بر زمین و آنچه از آن می روید (مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها) گواهی می دهد.

علاوه بر آن، قدر مسلم آنست که سجده نمودن بر اشیای یاد شده جایز است در حالی که جایز بودن سجده بر سایر چیزها، مورد تردید و اختلاف است، بنابراین، به مقتضای احتیاط - که راه نجات و رستگاری است - سزاوار است در هنگام سجده کردن، به همین اشیای یاد شده اکتفا شود.

در پایان یادآور می شویم که این بحث، یک مسأله فقهی است و اختلاف میان فقهای اسلامی در اینگونه مسائل فرعی، فراوان به چشم می خورد، ولی یک چنین اختلاف فقهی نباید موجب نگرانی گردد؛ زیرا اینگونه اختلافات فقهی، در میان چهار مذهب اهل سنت نیز به وفور دیده می شود به عنوان مثال، مالکی ها می گویند:

گذاشتن بینی بر سجده، مستحب است در حالی که حنابله آن را واجب می دانند و ترک آن را از موجبات باطل شدن سجده می شمارند(2).

- 1- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۱، کتاب الصلوة، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۱.
- 2- الفقه علی المذهب الأربعة، ج ۱، ص ۱۶۱، طبع مصر، کتاب الصلوة، مبحث السجود.

صفحه

۱۱۳

پرسش 20

چرا شیعیان به هنگام زیارت، در و دیوار حرم را می بوسند و به آنها تبرک می جویند؟

پاسخ: تبرک جستن به آثار اولیای خدا، مسأله ای نیست که هم اکنون در میان گروهی از مسلمانان پدید آمده باشد، بلکه ریشه های این رفتار را در ژرفای تاریخ زندگانی رسول خدا و صحابه آن حضرت می توان یافت.

نه تنها پیامبر گرامی و یاران وی، بلکه پیامبران پیشین نیز، بدین امر مبادرت میورزیدند. و اینک دلایل مشروع بودن تبرک به آثار اولیا از دیدگاه کتاب و سنت را از نظر شما می گذرانیم:

1- در قرآن کریم می خوانیم: هنگامی که یوسف صدیق، خود را به برادران خویش معرفی کرد و آنان را مورد بخشودگی قرار داد، فرمود:

«إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْفُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا(1)».

- این پیراهن مرا با خود ببرید و بر صورت پدرم (یعقوب) افکنید تا دیدگانش بینا گردد.

1- یوسف: ۹۳

صفحه

۱۱۴

سپس می فرماید:

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَارْتَدَّ بَصِيرًا(1)».

- آنگاه که مژده دهنده، آن پیراهن را بر رخسار او افکند، بینایی وی بازگشت.

این سخن گویای قرآن، گواه روشنی بر تبرک جستن پیامبر خدا (یعقوب) به پیراهن پیامبری دیگر (حضرت یوسف) می باشد، بلکه بیانگر آن است که پیراهن یاد شده، موجب بازگشت بینایی حضرت یعقوب گردید.

آیا می توان گفت رفتار این دو پیامبر گرامی، از چهارچوب توحید و پرستش خدا خارج بوده است؟!

2- شکی نیست که پیامبر گرامی اسلام، به هنگام طواف خانه خدا، حجرالاسود را استلام می نمود و یا می بوسید.

بخاری در صحیح خود می گوید: مردی از عبدالله بن عمر درباره استلام حجر سؤال کرد و او در پاسخ گفت:

«رأيت رسول الله(صلي الله عليه وآله يستلمه و يقبله(2)).»

- پیامبر را مشاهده کردم که حجرالاسود را استلام می نمود و می بوسید.

در صورتی که اگر لمس کردن و یا بوسیدن سنگی، شرک به خدا بود، هرگز پیامبر (که منادی توحید است) به چنین کاری مبادرت نمیورزید.

3- در کتب صحاح و مسانید و در میان کتاب های تاریخ و سنن، روایات انبوهی در مورد تبرک جستن صحابه پیامبر به آثار آن حضرت؛ مانند لباس، آب وضو، ظرف آب و... به چشم می خورد که با مراجعه به آنها، کوچکترین تردیدی در مشروعیت و پسندیده بودن آن باقی نمی ماند.

1- یوسف: ۹۶

2- صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الحج، باب تقبیل الحجر، صفحه ۱۵۲ - ۱۵۱، ط مصر

صفحه

۱۱۵

گرچه شمارش همه روایات در این زمینه، در این نوشتار نمی گنجد، ولی به عنوان مثال، برخی از آنها را در اینجا یادآور می شویم:

الف: بخاری در صحیح خود، در ضمن روایتی طولانی که شرح برخی از ویژگی های پیامبر و یاران او را دربردارد، چنین می گوید:

«و إذا توضأ كادوا يقتتلون علي وضوءه(1).»

- هرگاه پیامبر وضو می گرفت، نزدیک بود مسلمانان، (بر سر بدست آوردن آب وضوی آن حضرت) باهم بجنگند.

ب - ابن حجر می گوید:

«إنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيَّ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يُؤْتِي بِالصَّبِيَّانِ فَيَبْرِكُ عَلَيْهِم(2).»

- کودکان را نزد پیامبر می آوردند و آن حضرت به منظور تبرک آنان، دعا می کرد.

ج - محمد طاهر مکی می گوید:

«از ام ثابت روایت شده که گفت: رسول خدا بر من وارد شد و از دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده آب نوشید و من برخاستم و دهانه مشک را بریدم.»

سپس می افزاید:

«این حدیث را ترمذی روایت کرده و می گوید: حدیث صحیح و حسن است و شارح این حدیث در کتاب ریاض الصالحین می گوید: ام ثابت، دهانه مشک را برید تا جای دهان پیامبر را نگهداری کند و بدو تبرک

1- صحیح بخاری، ج ۳، باب ماجوز من الشروط فی الاسلام، باب الشروط فی الجهاد و المصالحه، ص ۱۹۵

2- الاصابه، ج ۱، خطبه کتاب، ص ۷، ط مصر.

صفحه

۱۱۶

جوید و همچنین صحابه می کوشیدند تا از جایی که رسول خدا از آن آب نوشیده بود، آب بنوشند(1).»

«كان رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ جَاءَ خَدْمَ الْمَدِينَةِ بِأَنْيَتِهِمْ فِيهَا الْمَاءَ فَمَا يُوْتِي بِإِنَاءٍ إِلَّا غَسَّ يَدَيْهِ فِيهَا قَرِيمًا جَاؤُهُ فِي الْغَدَاةِ الْبَارِدَةَ فَيَغْسُ يَدَيْهِ فِيهَا(2).»

- خدمت گزاران مدینه به هنگام نماز صبح با ظرف آب نزد پیامبر می رفتند، پیامبرگرامی دست مبارک خود را در هر یک از آن ظروف آب فرو می برد، چه بسا در بامداد سردی خدمت وی می رسیدند، باز هم پیامبر دست خود را در آنها فرو می برد(3).

بدین سان، دلایل جواز تبرک به آثار اولیای خدا روشن گشت و معلوم گردید کسانی که شیعه که را به خاطر این رفتار، به شرک و دوگانه پرستی، متهم می کنند، معنای توحید و شرک را درست تحلیل نکرده اند. زیرا شرک و پرستش غیر خدا، بدان معنا است که در کنار پرستش خدا، موجود دیگری را نیز خدا بدانیم و یا کارهای خدایی را به وی نسبت دهیم، بطوری که او را در اصل هستی و یا اثربخشی، مستقل و بی نیاز از خدا قلمداد نماییم.

در حالی که شیعه، آثار اولیای خدا را مانند خود آنان، مخلوق و آفریده

1- تبرک الصحابه، (محمد ظاهر مکی)، فصل اول، ص ۲۹، ترجمه انصاری.

2- صحیح مسلم، جزء ۷، کتاب الفضائل، باب قرب النبی - ص - من الناس و تبرکهم به، ص ۷۹.

3- به منظور آگاهی بیشتر، می توانید به مدارک یاد شده در زیر، مراجعه فرمایید:

1. صحیح بخاری، کتاب اشربه

2. موطأ مالک، ج ۱، ص ۱۳۸، باب صلوات فرستادن بر پیامبر

3. اسدالغابه، ج ۵، ص ۹۰

4. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲

5. الاستيعاب، در حاشیه «الاصابه»، ج ۳، ص ۶۳۱

6. فتح الباری، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲

صفحه

۱۱۷

خدا می داند که هم در اصل وجود و پیدایش خود و هم در منشأ آثار بودن، نیازمند به خداوند یگانه اند.

شیعه تنها به پاس احترام پیشوایان خود و پیشتازان دین خدا و به منظور ابراز محبت بی شائبه خود نسبت به آنان، بدان آثار تبرک می جوید.

اگر شیعیان به هنگام زیارت حرم پیامبر و اهل بیت آن حضرت، ضریح را می بوسند، و یا در و دیوار را لمس می کنند، تنها بدان جهت است که به پیامبر گرامی و عترت او عشق میورزند و این یک مسأله عاطفی انسانی است که در وجود یک انسان شیفته، تجلی می کند.

ادیبی شیرین سخن می گوید:

أمرُ علي الديار ديار سلمي *** أقبلُ ذا الجدارَ و ذا الجدارا

و ما حُبُّ الديار شَعَفَنَ قلبي *** ولكن حُبُّ مَنْ سَكَنَ الديارا

- بر دیار سلمی می گذرم، این دیوار و آن دیوار را می بوسم.

- دوستی آن دیار، قلب مرا شاد نمی سازد، بلکه محبت ساکن آن است که مرا به وجد و سرور می آورد.

صفحه

۱۱۹

پرسش 21

آیا از دیدگاه اسلام، دین از سیاست جدا نیست؟

پاسخ: بیش از هر چیز، سزاوار است، معنای «سیاست» روشن شود تا در پرتو آن، رابطه دین با سیاست آشکار گردد. در اینجا برای واژه سیاست، دو احتمال مطرح است:

1- سیاست را به معنای «تزویر و نیرنگ و به کار گرفتن هر نوع وسیله ممکن در جهت رسیدن به هدف» بدانیم. (هدف، وسیله را توجیه می کند).

بدیهی است سیاست بدین معنا، گذشته از این که سیاست به معنای واقعی کلمه نبوده بلکه جز حیل و تقلب چیزی نیست و با دین سازگار نمی باشد.

2- آن که سیاست را به معنای تدبیر امور زندگی یک جامعه از طریق اصول صحیح اسلامی در زمینه های گوناگون، تفسیر نماییم.

سیاست به این معنا که همان اداره امور مسلمانان در پرتو قرآن و سنت است، جزء دین بوده و هرگز از جدا نمی باشد.

اینک برخی از دلایل هماهنگی دین با سیاست و لزوم تشکیل حکومت را یادآور می شویم:

صفحه

۱۲۰

روشن ترین گواه این گفتار، روش پیامبر گرامی در دوران پرفراز و نشیب رسالت است. با مطالعه گفتار و کردار رسول خدا، بسان آفتاب، روشن می گردد که آن حضرت، از آغاز دعوت خویش، در صدد پدید آوردن یک حکومت نیرومند، بر پایه ایمان به خدا بود که توانایی پی ریزی طرح ها و برنامه های اسلام را داشته باشد.

شایسته است در اینجا به برخی از شواهدی که بیانگر این همت بلند پیامبر است، اشاره کنیم:

پیامبر، پایه گذار حکومت اسلامی است:

1- آنگاه که رسول خدا مأموریت یافت تا دعوت خود را آشکار سازد، با روش های گوناگون، به تشکیل هسته های مبارزه و هدایت و گردآوری نیروهای مسلمان پرداخت و در این راستا، با گروه هایی که از دور و نزدیک به زیارت کعبه می آمدند، ملاقات می کرد و آنان را به سوی اسلام دعوت می نمود و در این میان، با دو گروه از مردم مدینه در محل «عقبه» به گفتگو نشست و آنان پیمان بستند تا آن حضرت را به شهر خود دعوت کنند و از او حمایت نمایند (1) و بدین سان، نخستین گامهای سیاستگذاری آن حضرت، در جهت تأسیس دولت اسلامی، برداشته شد.

2- رسول خدا، پس از هجرت به شهر مدینه اقدام به پایه گذاری و تشکیل یک سپاه نیرومند و با صلابت پرداخت، ارتشی که در دوران رسالت وی، در هشتاد و دو نبرد گوناگون، شرکت نمود و با پیروزی های درخشان خود، موانع تشکیل حکومت اسلامی را از سر راه اسلام برداشت.

3- پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با اعزام

1- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۳۱، مبحث عقبه اولی، ط ۲، مصر.

صفحه

۱۲۱

سفیران و ارسال نامه های تاریخی، با قطب های نیرومند سیاسی و اجتماعی عصر خود، ارتباط برقرار کرد و با بسیاری از سران گروه ها، پیمان اقتصادی، سیاسی و یانظامی بست.

تاریخ زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ویژگی های نامه های آن حضرت به: «کسری» امپراطور ایران، «قیصر» پادشاه روم، «مقوقس» سلطان مصر، «نجاشی» فرمانروای حبشه و دیگر زمامداران آن زمان را ضبط نموده است. برخی از محققان، اکثر نامه های یاد شده را در رساله ای جداگانه گرد آورده اند (1).

4- رسول خدا به منظور پیشبرد اهداف اسلام و انسجام هر چه بیشتر پایه های حکومت اسلامی، برای بسیاری از قبایل و شهرها فرمانروا تعیین کرد. به عنوان مثال نمونه ای از اقدام آن حضرت در این زمینه را می آوریم:

پیامبر گرامی، رفاعه بن زید را به عنوان نماینده خود، به سوی قبیله خویش، اعزام نمود و طی نامه ای چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، (هذا كتاب) من محمد رسول الله صلى الله عليه وآله (لرفاعة بن زيد إني بعثته إلي قومه عامّةً و من دخل فيهم يدعوهم إلي الله و إلي رسوله فمن أقبل منهم ففي حزب الله و حزب رسوله و من أدبر فله أمان شهرين(2)).»

- به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است از محمد پیامبر خدا برای رفاعه بن زید. من او را به جانب قوم خود و توابع آن گسیل داشتم تا آنان را به سوی خدا و پیامبر دعوت کند. پس هرکس دعوت وی را بپذیرد، از حزب خدا و پیامبر خواهد بود و هرکس از او روی بگرداند، تنها دو ماه فرصت امان دارد.

1- مانند «الوثائق السياسيّة» (محمد حميدالله) و «مكاتيب الرسول» (علي احمدي).

2- مكاتيب الرسول، ج ۱، ص ۱۴۴

صفحه

۱۲۲

با در نظر گرفتن اینگونه رفتارها و اقدام ها از پیامبر(صلي الله عليه وآله) شکي نيست که وي از آغاز بعثت، درصدد تشکیل یک حکومت نیرومند بوده تا در پرتو آن، احکام جهان شمول اسلام، در تمام زوایای زندگانی جوامع بشری، تحقق یابد.

آیا کارهایی از قبیل پیمان بستن با گروه ها و قبایل متنفذ، بنیان گذاری ارتشی نیرومند، اعزام سفیر به کشورهای مختلف، هشدار دادن به پادشاهان و فرمانروایان و مکاتبه با آنان، و گسیل داشتن استناداران و فرمانداران به شهرها و بخشهای دور و نزدیک و امثال این کارها، جز «سیاست» - به معنای تدبیر و اداره شؤون جامعه - نام دیگری دارد؟

گذشته از سیره پیامبر، رفتار خلفای راشدین برای مسلمانان و بخصوص روش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(علیه السلام) (برای هر دو گروه شیعه و سنی، در زمان خلافت و حکومت خویش نیز، بر «هماهنگی دین با سیاست» گواهی می دهد.

دانشمندان هر دو گروه اسلامی، دلایل گسترده ای از کتاب و سنت بر لزوم حکومت و مدیریت امور جامعه، اقامه کرده اند که به عنوان نمونه، برخی از آنها را یادآور می شویم:

ابوالحسن ماوردي در کتاب خود «احکام سلطانيّه» می گوید:

«الامامة موضوعة لخلافة النبوة في حراسة الدين و سياسة الدنيا، و عقدها لمن يقوم بها في الامّة واجب بالإجماع(1).»

- امامت و حکومت، به منظور جانشینی و پی گیری نبوت، قرار داده شده است، تا موجب پاسداری از دین و سیاست و تدبیر امور دنیا گردد، و برقراری حکومت برای کسی که آن را برپا می دارد، به اتفاق و اجماع مسلمانان، واجب است.

این دانشمند اسلامی، که یکی از علمای مشهور اهل سنت است، در مقام اثبات این معنا، به دو نوع دلیل، اشاره می نماید:

1- دلیل عقلي

2- دلیل شرعي

در مورد دلیل عقلي، چنین می نگارد:

«لما في طباغ العقلاء، من التسليم لزعيم يمنعهم من التظالم، و يفصل بينهم في التنازع و التخاصم، و لولا الولاية لكأثوا فوضي مهملين و همجا مضاعين(1)».

- زیرا این در سرشت خردمندان است که از رهبری پیروی نمایند، تا آنان را از ستم کردن بر یکدیگر بازدارد و به هنگام نزاع، آنان را از هم جدا سازد و اگر فرمانروایان نباشند، مردم پراکنده و آشفته می گردند و کارآمدی خود را از دست می دهند.

و در مورد دلیل شرعي چنین می گوید:

«ولكن جاء الشرع بتفويض الامور إلي وليه في الدين، قال الله عزوجل: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (فرض علينا طاعة أولي الأمر فينا و هم الائمة المتامرون علينا(2))».

- ولي، دلیل شرعي بر واگذاری کارها به ولي و فرمانروای در دین، وارد شده، خداوند بزرگ می فرماید: «ای ایمان آورندگان، از خدا پیامبر و صاحبان امر پیروی کنید» پس خدا پیروی از صاحبان امر را بر ما واجب فرموده و آنان پیشوایان و فرمانروایان بر ما هستند».

1- همان.

2- الاحكام السلطانية، باب اول، ص ۵، ط ۱، مصر.

شیخ صدوق به نقل از فضل بن شاذان روایت می کند که به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام (منسوب است، در ضمن این روایت بلند، فرازهایی از سخنان آن حضرت پیرامون ضرورت تشکیل حکومت، وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم:

«أنا لانجد فرقة من الفرق و لا ملة من الملل بقوا و عاشوا إلا بقيم و رئيس لما لا بُدَّ لهم منه من أمر الدين و الدنيا فلم يجز في حكمة الحكيم أن يترك الخلق لما يعلم أنه لا بُدَّ لهم منه و لا أقوام لهم إلا به فيقاتلون به عدوهم و يقسمون به فيئهم و يقيمون به جمعهم و جماعتهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم(1)».

- ما هیچ گروه و امّتی را نمی یابیم که بدون فرمانروا و رئیس، بتواند به زندگی و بقای خود ادامه دهد؛ فرمانروایی که در شؤون دین و دنیا به او نیاز است. پس، از حکمت خداوند حکیم به دور است که مردم را از

آنچه بدو نیاز دارند و بدون آن نمی‌توانند روی پای خود بایستند، فروگذار نماید. پس مردم، همراه با فرمانروا با دشمنان خود می‌جنگند و به حکم او، غنیمت‌ها و دست‌آوردهای در جنگ را تقسیم می‌کنند و به فرمان او، نمازهای جمعه و جماعت را برپا می‌دارند و حاکم است که ستمگران را از ستمدیدگان، باز می‌دارد.

البته، تشریح همه روایات و تحلیل سخنان گوناگون فقهای اسلامی، از دیدگاه فقهت، در این نوشتار کوتاه، نمی‌گنجد و باید در کتاب مستقلی بیان گردد.

با بررسی فراگیر فقه اسلامی نیز روشن می‌گردد که بخش بزرگی از

1- علل الشرائع، باب ۱۸۲، ح ۹، ص ۲۵۳

صفحه

۱۲۵

قوانین شرعی، بدون برپا کردن یک حکومت نیرومند، تحقق نمی‌پذیرد.

اسلام، ما را به جهاد و دفاع و دادخواهی از ستمگر و حمایت از ستمدیده و اجرای حدود و تعزیرات شرعی و امر به معروف و نهی از منکر در چهارچوبی گسترده و برقراری یک نظام مالی مدون و پاسداری از وحدت جامعه اسلامی، دعوت می‌کند و روشن است که اهداف یاد شده بدون برخورداری از یک نظام توانا و حکومت منسجم، نمی‌تواند جامه عمل بپوشد؛ زیرا حمایت از شرع مقدس و دفاع از حریم اسلام، به ارتشی سازمان یافته نیاز دارد و تشکیل یک چنین سپاه نیرومند، مستلزم برپایی حکومتی قوی بر پایه ارزش‌های اسلامی است. همچنین، اجرای حدود و تعزیرات به منظور برپا داشتن فرایض و پیشگیری از گناهان و نیز گرفتن حق ستمدیدگان از ستمکاران و سایر موارد یاد شده، بدون یک نظام و تشکیلات هماهنگ و توانا، امکان پذیر نمی‌باشد و یا موجب آشوب و هرج و مرج می‌گردد.

گرچه دلایل لزوم برپایی حکومت در اسلام، به آنچه بیان گردید، محدود نمی‌شود ولی از دلایل یاد شده به خوبی روشن می‌گردد که نه تنها دین از سیاست جدا نیست، که تشکیل حکومت اسلامی بر پایه نظام ارزشی شرع‌انور، یک ضرورت غیرقابل اجتناب و وظیفه جوامع اسلامی در سراسر جهان می‌باشد.

صفحه

۱۲۷

پرسش 22

چرا شیعه، فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین) علیهما السلام ((را فرزندان رسول خدا) صلی الله علیه و آله (می‌خواند؟

پاسخ: با بررسی کتاب‌های تفسیر و تاریخ و روایات، روشن می‌شود که این گفتار، به شیعه اختصاص ندارد بلکه می‌توان گفت: همه محققان مسلمان، از تمام گروه‌های اسلامی بر این مسأله، اتفاق نظر دارند.

اینک با استناد به قرآن مجید و احادیث و سخنان مفسران مشهور، دلایل روشن این مسأله را از نظر می گذرانیم:

اصولاً قرآن کریم، فرزندان صلبی انسان را فرزندان او می داند، همچنین کسانی را که از اولاد وی [اعم از دختر یا پسر] به دنیا می آیند، فرزندان وی می خواند.

از دیدگاه کتاب و سنت، شواهد فراوانی بر این حقیقت وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

1- قرآن مجید، در آیه ذیل، حضرت عیسی را از فرزندان ابراهیم خلیل می شمارد، در حالی که عیسی فرزند مریم است و از طریق مادر، به حضرت ابراهیم می رسد:

صفحه

۱۲۸

«وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى (1)».

- و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و همه را به راه راست هدایت کردیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم و از فرزندان ابراهیم: داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را نیز هدایت نمودیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. [همچنین از فرزندان ابراهیم] زکریا و یحیی و عیسی.

دانشمندان مسلمان، آیه یاد شده را گواهی روشن بر این دانسته اند که امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) فرزندان رسول خدا و ذریه او هستند.

برای نمونه، به یکی از آن موارد اشاره می کنیم:

جلال الدین سیوطی نقل می کند که:

«أرسل الحجاج إلي يحيى بن يعمر فقال: بلغني أنك تزعم أن الحسن والحسين من ذرية النبي (صلي الله عليه وآله) تجده في كتاب الله و قد قرأته من أوله إلي آخره فلم أجده».

قال: ألسنت تقرأ سورة الانعام: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ» حَتَّى بَلَغَ «وَ يَحْيَى وَ عِيسَى»؟ قال: بلي. قال: أليس عيسى من ذرية ابراهيم و ليس له أب؟ قال: صدقت (2)».

روزی حجاج، به دنبال «یحیی بن یعمر» فرستاد و به وی گفت: برایم گزارش داده اند که تو می پنداری حسن و حسین، فرزندان و ذریه پیامبرند و این سخن را در کتاب خدا (قرآن) یافته ای، در حالی که من از

1- انعام: ۸۴ و ۸۵

2- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۸، طبع بیروت، در ذیل یاد شده از سوره انعام.

صفحه

۱۲۹

آغاز تا پایان قرآن را خواندم و این سخن را نیافتم.

«یحیی بن یعمر» گفت: آیا این آیه از سوره انعام را نخوانده ای که می فرماید «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ» تا آنجا که می فرماید: «وَيَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ»؟ گفت: چرا، خوانده ام.

یحی گفت: آیا در این سخن قرآن، حضرت عیسی به عنوان ذریه ابراهیم به شمار نرفته است در حالی که برای او پدری نبود] و از طریق مادر به ابراهیم می رسد؟ [حجاج پاسخ داد: سخن تو، درست است.

از مجموع آیه یاد شده و سخنان مفسران قرآن، به روشنی معلوم می گردد که نه تنها شیعه بلکه تمام دانشمندان مسلمان، امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) (را ذریه و فرزندان رسول خدا می نامند).

2- یکی از آیات روشن قرآن که بر صحت گفتار یاد شده، گواهی می دهد، آیه مباحله در سوره «آل عمران» است. اینک نص آیه مباحله را همراه با سخنان مفسران می آوریم:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ - أَبْنَاءَنَا وَ نِسَاءَنَا وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ(1)».

- هرکس با تو در مقام مجادله برمی آید، پس از آن که به وحی خدا آگاه گشتی، بگو: بیایید فرزندان ما و فرزندان شما، و زنان ما و زنان شما، و جان های ما و جان های شما را فراخوانیم، سپس یکدیگر را نفرین نماییم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

مفسران می گویند: آیه یاد شده که به آیه «مباحله» معروف است، در مقام مناظره پیامبر گرامی با سران مسیحیان نجران و پس از لجاجت وزیدن

1- آل عمران: ۶۱

صفحه
۱۳۰

آنان، فرو فرستاده شد و آن حضرت به فرمان خدا، همراه با علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین - سلام الله علیهم - به منظور مباحله به راه افتادند و چون بزرگان نصاری، رفتار پیامبر و اهل بیت آن حضرت را مشاهده نمودند، بر جان خود بیم کردند و از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) درخواست کردند تا از مباحله و نفرین آنان صرف نظر نماید و آن حضرت هم پیشنهاد آنان را پذیرفت و با بستن پیمانی، این قضیه خاتمه یافت.

از آنجا که دانشمندان هر دو گروه شیعه و سنی، بر این نکته اتفاق نظر دارند که در روز مباحله، امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام)، همراه پیامبر گرامی بودند، به روشنی معلوم می گردد که مقصود از «أبنائنا» [یعنی فرزندان ما] در سخن رسول خدا، امام حسن و امام حسین می باشند، و بدین سان روشن می گردد که حسن و حسین(علیهم السلام) (در آیه یاد شده، فرزندان پیامبر گرامی قلمداد شده اند.

لازم به ذکر است که مفسران، پس از نقل روایات بسیار در ذیل آیه مباحله، بر صحت این برداشت روشن، گواهی می دهند و ما به عنوان نمونه، به برخی از آنها، اشاره می کنیم:

الف:

جلال الدین سیوطی به نقل از حاکم و ابن مروویه و ابونعیم، از جابر بن عبدالله، چنین می کند:

«أنفسنا و أنفسکم»: رسول الله(صلی الله علیه و آله) (و علی، و أبنائنا: الحسن و الحسين و نساءنا: فاطمة(1)).»

- مقصود از «أنفسنا» [جان های ما]، علی بن ابی طالب است و «أبناءنا»

1- در المنثور، ج ۲، ص ۳۹، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده.

صفحه

۱۳۱

[فرزندان ما [حسن و حسین و «نساءنا» [بانوان ما [فاطمه.

ب:

فخرالدین رازی در تفسیر خود، پس از بیان روایت یاد شده می گوید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ كَالْمُتَّفَقِ عَلَيَّ صَحَّتْهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَ الْحَدِيثِ (1)».

- بدان که این روایت، به عنوان حدیثی است که اهل تفسیر و حدیث، بر صحت آن اتفاق نظر دارند.

آنگاه چنین می افزاید:

«المسألة الرابعة: هذه الآية دالة على أن الحسن و الحسين عليهما السلام (كانا إبنی رسول الله صلي الله عليه وآله (وعد أن يدعوا أبناءه فدعا الحسن و الحسين فوجب أن يكون إبنیه (2)».

- آیه یاد شده گواه این معناست که حسن و حسین (فرزندان پیامبر بودند؛ زیرا قرار بود رسول خدا) صلی الله علیه وآله، فرزندان خود را فراخواند، پس حسن و حسین را فراخواند.

ج: ابو عبدالله قرطبی نیز، در تفسیر خود، اینگونه آورده که:

[«أبناءنا [دلیل علی أن أبناء البنات يسمون أبناءاً (3)».

- [أبناءنا [در سخن قرآن (در آیه یاد شده)، گواه آن است که فرزندان دختر انسان، فرزندان انسان قلمداد می گردند.

3- سخنان رسول خدا) صلی الله علیه وآله (روشن ترین گواه است بر این که امام حسن

1- تفسیر «مفاتیح الغیب»، ج ۲، ص ۴۸۸، ط ۱، مصر، سنه ۱۳۰۸ هـ.

2- همان.

3- الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۴، ط بیروت.

صفحه

۱۳۲

و امام حسین) علیهما السلام (فرزندان پیامبر گرامی اند .

و اینجا به دو نمونه از سخنان آن حضرت اشاره می‌کنیم:

الف: رسول خدا، در مورد حسن و حسین فرمود:

«هذان ابناي من أحبهما فقد أحببني(1)».

- حسن و حسین، دو فرزند من هستند، هر که آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.

ب: و نیز پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) با اشاره به حسن و حسین(علیهما السلام) فرمود:

«إن ابني هذين ريحانتي من الدنيا(2)».

- این دو فرزند من، دو ریحانه من از دنیا هستند.

1- تاریخ مدینه دمشق، نگارش ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين(علیه السلام)، ص ۵۹، ح ۱۰۶، ط ۱ بیروت. سنه ۱۴۰۰ هـ.

2- مدرک سابق، ص ۶۲، ح ۱۱۲

صفحه

۱۳۳

پرسش 23

چرا شیعه، خلافت را تنصیصی می‌داند؟

پاسخ: روشن است که دین مقدس اسلام، آیینی جهانی و جاودانی است و تا پیامبر گرامی در قید حیات است، رهبری مردم بر عهده او است و پس از درگذشت وی، باید رهبری به شایسته‌ترین فرد و امت، واگذار گردد.

در این که آیا مقام و منصب رهبری پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) یک مقام تنصیصی است (که به فرمان پروردگار جهان و تصریح رسول خدا) صلی الله علیه وآله(برگزیده می‌شود) و یا یک مقام انتخابی است، دو نظر وجود دارد: شیعیان معتقدند که مقام رهبری، مقام تنصیصی است و باید جانشین پیامبر، از جانب خدا تعیین گردد، در حالی که اهل سنت معتقدند که این مقام، مقام انتخابی و گزینشی است و امت باید فردی را پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای اداره امور کشور برگزیند.

محاسبات اجتماعی گواه است بر تنصیصی بودن خلافت

دانشمندان شیعه، دلایل بسیاری را بر لزوم تنصیصی بودن مقام خلافت، در کتابهای اعتقادی خویش بیان کرده اند، ولی آنچه در اینجا می تواند مطرح کرد، تجزیه و تحلیل شرایط حاکم بر عصر رسالت است که به روشنی بر

صفحه

۱۳۴

صحت نظریه شیعه گواهی می دهد.

بررسی سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت، ایجاب می کرد که جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید بوسیله خدا از طریق خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) برگزیده شود. زیرا جامعه اسلامی، پیوسته از ناحیه یک خطر مثلث (امپراطوری روم، پادشاهی ایران و منافقان) به شکست و نابودی تهدید می شد. همچنین مصالح امت ایجاد می کرد که پیامبر با تعیین رهبر سیاسی، همه امت را در برابر دشمن خارجی، در صف واحدی قرار دهد و زمینه نفوذ دشمن و تسلط او را - که اختلافات داخلی به آن کمک می نماید - از بین ببرد.

اینک توضیح این مطلب

یک ضلع از این مثلث خطرناک را، امپراطوری روم تشکیل می داد. این قدرت بزرگ، در شمال شبه جزیره استقرار یافته و پیوسته فکر پیامبر را به خود مشغول کرده بود و آن حضرت تا آخرین لحظه زندگانی خویش از اندیشه روم فارغ نگشت.

نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش مسیحی روم، در سال هشتم هجری در سرزمین فلسطین بود. این برخورد به قتل سه فرمانده به نام های «جعفر طیار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» و شکست ناگوار ارتش اسلام منتهی گردید.

عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سپاه کفر، مایه جرأت ارتش قیصر گردید و هر لحظه بیم آن می رفت که مرکز اسلامی مورد تاخت و تاز قرار گیرد. از این جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سال نهم هجرت، با ارتش گران و سنگینی، به سوی کرانه های شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را شخصاً رهبری کند. در این مسافرت سراسر رنج و زحمت، ارتش اسلام توانست حیثیت

صفحه

۱۳۵

دیرینه خود را بازیابد و حیات سیاسی خود را تجدید کند.

این پیروزی نسبی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قانع نساخت و چند روز پیش از بیماری خود، ارتش اسلام را به فرماندهی «اسامه» مأمور کرد تا به کرانه های شام بروند و در صحنه حضور یابند.

ضلع دوم دشمن، پادشاهی ایران بود، تا آنجا که خسرو ایران از شدت ناراحتی، نامه پیامبر را پاره نمود و سفیر او را با اهانت بیرون کرد و به استاندار یمن نوشت که پیامبر را دستگیر کند و در صورت امتناع، او را بکشد.

اگر چه خسرو پرویز - پادشاه ایران - ، در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (درگذشت، اما موضوع استقلال ناحیه یمن، - که مدتها مستعمره دولت ایران بود - از چشم انداز خسروان ایران دور نبود و هرگز تکبیر و نخوت به سیاستمداران ایرانی اجازه نمی داد که وجود چنین قدرتی را تحمل کنند.

خطر سوم، خطر حزب منافق بود که پیوسته به صورت ستون پنجم در میان مسلمانان مشغول تبهکاری و ایجاد نفاق بودند تا آنجا که قصد جان پیامبر نموده و خواستند او را در راه تبوک به مدینه، ترور نمایند.

گروهی با خود زمزمه می کردند که با مرگ رسول خدا، نهضت اسلامی پایان می گیرد و همگی آسوده می شوند(1).

قدرت تخریبی منافقان، به پایه ای بود که قرآن از آنها، در سوره های: آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد، فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر یاد می کند(2).

آیا با وجود چنین دشمنانی نیرومند که در کمین اسلام نشسته بودند، صحیح است که پیامبر سلام، برای جامعه نو بنیاد اسلامی، جانشینی برای

1- طور: ۳۰

2- با اقتباس از «فروغ ابدیت»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

صفحه

۱۳۶

رهبری دینی و سیاسی و... معرفی نکند؟

محاسبات اجتماعی می گوید که پیامبر(صلي الله عليه وآله) باید با معرفی زعیم و رهبر، از بروز هر نوع اختلاف پس از خود، جلوگیری نموده و با پدید آوردن یک خط دفاعی محکم و استوار، وحدت اسلامی را بیمه سازد. پیشگیری از هر نوع حوادث بد و ناگوار و این که پس از درگذشت پیامبر گرامی(صلي الله عليه وآله)، هر گروهی بگوید: باید امیر از ما باشد، جز با معرفی و تعیین رهبر، امکان پذیر نبود.

این محاسبات اجتماعی، ما را به صحت و استواری نظریه تنصیصی بودن مقام رهبری پس از پیامبر(صلي الله عليه وآله) (رهنمون می کند.

گواهی نصوص رسول خدا(صلي الله عليه وآله)

براساس این زمینه اجتماعی و جهات دیگر، پیامبر(صلي الله عليه وآله) (از نخستین روزهای بعثت تا واپسین ایام شریف خویش، مسأله جانشینی را مطرح کرده و جانشین خویش را هم در آغاز رسالت خود - در مراسمی که به مناسبت آشکار ساختن نبوت برای خویشاوندان خود برقرار نمود - و هم در پایان عمر خود - هنگام بازگشت از حجة الوداع در «غدیر خم» - و در طول زندگانی خویش، معین فرموده است که سه نمونه استوار از نصوص یاد شده را در پاسخ سؤال شماره ۲، همراه با اسناد و مدارک آنها در کتابهای دانشمندان و محدثان اسلامی، بیان نمودیم.

با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی یاد شده در صدر اسلام و با مراجعه به نصوص رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (در مورد معرفی و تعیین امیر مؤمنان به عنوان جانشین خویش، به روشنی معلوم می گردد که مسأله «تنصیصی بودن مقام خلافت» مسأله ای ضروری و اجتناب ناپذیر است.

صفحه

۱۳۷

آیا سوگند به غیر خدا شرک است؟

پاسخ: تفسیر واژه های توحید و شرک را باید از میان آیات و سنت جستجو کرد؛ زیرا قرآن مجید و رفتار رسول خدا، ارزنده ترین معیارهای شناخت حق از باطل و توحید از شرک، می باشند.

بر این اساس، سزاوار است تا هر اندیشه و رفتار را در پیشگاه وجدان بیدار و بدون تعصب، با محک منطق وحی و شیوه زندگانی پیامبر گرامی، ارزیابی نماییم.

اینک، دلایل روشن خود را بر جواز سوگند به غیر خدا، از دیدگاه کتاب و سنت، یادآور می شویم:

1- قرآن مجید، در لابلای آیات جاودان خویش، به آفریده های برومندی چون «جان پیامبر»، «روان انسان»، «قلم» که مظهر نگارش است، «خورشید»، «ماه»، «ستاره»، «روز و شب»، «آسمان و زمین»، «زمان» و «کوهساران و دریا» سوگند یاد کرده است که برخی از آن آیات را از نظر شما می گذاریم.

صفحه

۱۳۸

الف: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (1).

- (ای پیامبر)، به جانت سوگند، آنان در مستی (تمایلات نفسانی) خویش، سرگردانند.

ب: «وَالشَّمْسُ وَضُحَيْهَا. وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّيْهَا. وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّيْهَا. وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَىٰهَا وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنِيهَا. وَالْأَرْضُ وَمَا طَحْيَهَا. وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّيْتَهَا. فَالْتَمَّهَا فُجُورًا وَتَقْوِيهَا» (2).

- سوگند به خورشید و تابش آن، و قسم به ماه وقتی به دنبال خورشید برون آید، و سوگند به روز آنگاه که جهان را پر فروغ سازد، و قسم به شب وقتی که جهان را در پرده سیاه خود کشد، و قسم به آسمان و آن که آن را برافراشت و سوگند به زمین و آن که آن را گسترانید و سوگند به جان (انسان) و آن که او را نیکو آفرید و نیک و بد او را به وی الهام نمود.

ج: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ» (3).

- سوگند به ستاره آنگاه که فرود آید.

د: «ن، وَالْقَلَمُ وَمَا يَسْطُرُونَ» (4).

- قسم به قلم و آنچه می نگارند.

ه: «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (5).

- سوگند به زمان، انسان در زیان است...

2- شمس: ۸ - ۱

3- نجم: ۱

4- قلم: ۱

5- عصر: ۲ - ۱

صفحه

۱۳۹

و: «وَالْفَجْرِ وَآيَاتِ عَشْرِ (1)».

- قسم به سپیده و شب های ده گانه.

ز: «وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رِقِّ مَنشُورٍ وَ النَّبِيِّ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (2)».

- سوگند به کوه طور سینا، قسم به کتاب نوشته شده (قرآن) در صحیفه منشور، سوگند به «بیت معمور» (خانه آباد)، قسم به طاق برافراشته، سوگند به دریای پرتلاطم.

همچنین، سوگند به مظاهر جهان آفرینش، در سوره های «نازعات»، «مرسلات»، «بروج»، «طارق»، «بلد»، «تین» و «ضحی»، به چشم می خورد.

شکی نیست که اگر سوگند به غیر خدا، موجب شرک و دوگانه پرستی بود، هرگز قرآن کریم، که منشور جاودان توحید و یکتاپرستی است، بدان مبادرت نمیورزید و اگر هم یک چنین سوگندی از خصایص خدا بود، می باید در آیات قرآن تذکر داده شود تا اشتباه رخ ندهد.

2- همه مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را اسوه خویش می دانند و به روش زندگانی و رفتار آن حضرت، به عنوان میزان سنجش و ملاک تشخیص درست از نادرست، می نگرند.

محققان مسلمان و نگارندگان صحاح و مسانید، موارد بسیاری از سوگندهای پیامبر گرامی به غیر خدا را روایت نموده اند.

احمد بن حنبل - پیشوای گروه حنابله - در کتاب مسند خود، از رسول خدا، چنین روایت می کند:

«فَلَعَمْرِي لَأَنْ تَكَلَّمَ بِمَعْرُوفٍ وَتَنْهَى عَنْ مَنكَرٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ

1- فجر: ۲ - ۱

2- طور: ۶ - ۱

صفحه

۱۴۰

تَسْكُتِ (1)».

- به جانم سوگند، اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی بهتر از آن است که ساکت باشی.

مسلم بن حجاج در کتاب صحیح خویش، که یکی از صحاح شش گانه به شمار می رود، چنین آورده:

«جاء رجل إلي النبي صلى الله عليه وآله (فقال يا رسول الله أي الصدقة أعظم اجرا؟ فقال: أما و أبيك لتنبأته أن تصدق و أنت صحيحٌ شحيحٌ تخشي الفقر و تأمل البقاء(2)).»...

- مردی از پیامبر گرامی پرسید: پاداش کدام صدقه بزرگتر است؟ فرمود: به پدرت سوگند، از آن آگاه خواهی شد و آن این که در حالت سلامت و حرص خود و با بیم فقر و امید به بقاء، صدقه دهی. »

آیا کسانی که بخش عظیمی از مسلمانان جهان را به خاطر جایز دانستن سوگند به غیر خدا، مشرک می پندارند، این رفتار آشکار آن حضرت را چگونه توجیه می کنند؟

3- گذشته از کتاب خدا و سنت پیامبر، رفتار یاران نزدیک رسول خدا نیز، گواه روشنی بر جایز بودن قسم به غیر خداوند است:

علی بن ابی طالب (در بسیاری از فرازهای سخنان بلند خویش، به جان خود سوگند یاد می کند، آنجا که می فرماید:

«ولعمري ليضعفن لكم التيه من بعدي أضعافاً(3).»

1- مسند احمد، ج ۵، صفحه ۲۲۴ و ۲۲۵، حدیث بشیر بن خصاصیه سدوسی.

2- صحیح مسلم، جزء سوم، ط مصر، کتاب الزکاة، باب بیان ان افضل الصدقه، صدقة الصحيح الشحيح، صفحه ۹۳ و ۹۴.

3- نهج البلاغه (محمد عبده)، خطبه ۱۶۱.

صفحه

۱۴۱

- به جانم سوگند، پس از من، سرگردانی شما، چند برابر خواهد شد.

و در جای دیگر می فرماید:

«ولعمري لإن لم تنزع عن غيک و شقاقک لتعرفنهم عن قليل يطلبونک(1).»

- به جانم قسم، اگر از گمراهی و شقاوت خود دست بر نداری، آنان را خواهی شناخت که تو را می جویند(2).

روشن است که در برابر اینهمه روایت و نص، هیچ اجتهاد و استحسانی نمی تواند عرض اندام نماید و هیچ دلیل دیگری نمی تواند رفتار خدا در قرآن مجید و شیوه پیامبر گرامی و سیره یاران نزدیک آن حضرت - مانند امیر مؤمنان - را تخطئه نماید و آنان را به شرک و دوگانه پرستی متهم سازد.

نتیجه:

از مجموع دلایل یاد شده، به روشنی معلوم می گردد که مشروعیّت سوگند به غیر خدا از دیدگاه کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره مؤمنان، یک اصل مسلم است و با توحید و یکتاپرستی منافاتی ندارد.

بنابراین، اگر ظاهر روایتی با آنچه با دلایل قطعی به ثبوت رسید مخالف باشد، باید بگونه ای توجیه و تأویل گردد که با این اصل مسلم قرآن و روایی، سازگار باشد.

گاهی به یک روایت مبهم اشاره می شود که نص آن را ذکر نموده و پاسخ آن را بیان می داریم:

1- نهج البلاغه (محمد عبده)، نامه ۹.

2- برای آگاهی بر موارد دیگر، به خطبه های ۱۶۸ و ۱۸۲ و ۱۸۷ و نامه های ۶ و ۵۴، مراجعه فرمایید.

صفحه

۱۴۲

«ان رسول الله سمع عمر و هو يقول: و أبي. فقال إن الله ينهاكم أن تحلفوا بأبائكم و من كان حالفاً فليحلف بالله أو يسكت(1)».

- پیامبر گرامی شنید که عمر به پدر خود سوگند یاد می کند. پیامبر فرمود: خداوند شما را از سوگند به پدرانتان نهی کرده است هرکس قسم می خورد، به خدا سوگند یاد کند و یا ساکت باشد.

گرچه این حدیث، در برابر آیات قرآن و روایات روشنی که سوگند به غیر خدا را جایز می شمارند، نمی تواند قد برافزاد، لیکن به منظور جمع بین آن و آیات و روایات یاد شده، باید گفت: نهی از سوگند عمر به پدر خود توسط پیامبر و همچنین جلوگیری از قسم خوردن امثال وی به پدران خویش، بدان جهت است که پدران آنان نوعاً بت پرست و مشرک بوده اند. و انسان کافر و بت پرست، بی لیاقت تر از آن است که مورد قسم قرار بگیرد و به وی سوگند یاد کنند.

1- سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۹ و سنن نسائی، ج ۷، ص ۴ و ۵

صفحه

۱۴۳

پرسش 25

توسل به اولیای الهی، موجب شرک و مایه بدعت است؟

پاسخ: «توسل» موجود گرانمایه ای را جهت نیل به مقام قرب الهی، بین خود و خدا وسیله قرار دادن است.

ابن منظر در لسان العرب می گوید:

«توسّل إليه بكذا، تقرّب إليه بحرمة أصرة تعطفه عليه(1)».

- با فلان موجود به وي متوسّل شد؛ يعني: به وسيله احترام و مقام آنچه نظر او را جلب مي کند، به وي نزديک گرديد.

قرآن مجيد مي فرمايد:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(2)».

- اي مؤمنان، پرهيزكار باشيد و به سوي خدای بزرگ، وسيله فراهم سازيد و در راه او مبارزه كنيد، باشد كه رستگار گرديد.

جوهری در «صاح اللغه» «وسيله» را اينگونه تعريف مي کند:

1- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴

2- مائده: ۳۴

صفحه

۱۴۴

«الوسيلة ما يتقرّب به إلي الغير».

- وسيله عبارت است از آنچه با آن به ديگري تقرّب مي جوييم.

بنابر اين، موجود ارزشمندی كه به او متوسّل مي شويم، گاهي اعمال شايسته و پرستش خالصانه خداوند است كه به عنوان وسيله نيرومندی ما را به پروردگار جهان نزديک مي سازد و گاه يك انسان برومند كه در نزد خدای بزرگ، از مقام و احترام ویژه اي برخوردار است.

اقسام توسّل

توسّل را مي تواند به سه قسم تقسيم نمود:

1- توسّل به اعمال صالح؛ چنانكه جلال الدين سيوطي در ذيل آيه شريفه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ «چنين روايت کرده:

«عَنْ قَتَادَةَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) قَالَ: تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِطَاعَتِهِ وَالْعَمَلِ بِمَا يَرْضِيهِ(1)».

- قتاده در مورد آيه «وابتغوا اليه الوسيله» مي گويد: با اطاعت خدا و عملي كه مورد خوشنودي وي باشد، به پروردگار نزديک شود.

2- توسّل به دعاي بندگان شايسته، چنانكه قرآن كريم، از زبان برادران يوسف چنين حكايت مي کند:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ(2)».

- (فرزندان يعقوب به پدر خویش) گفتند: اي پدر، از خدای بزرگ، بخشش گناهان ما را بخواه كه ما در اشتباه به سر مي برديم. (يعقوب)

1- در المنثور، ج ۲، ص ۲۸۰، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده

2- یوسف: ۸ - ۷

صفحه

۱۴۵

گفت: به زودی از پروردگار خود، برای شما طلب بخشش می‌نمایم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

از آیه یاد شده به روشنی معلوم می‌گردد که فرزندان یعقوب به دعا و استغفار پدر خویش متوسل گردیدند و آن را وسیله بخشودگی خود دانستند و حضرت یعقوب پیامبر نیز، نه تنها به توسل آنان اعتراض نکرد، که به آنها وعده دعا و استغفار هم داد.

3- توسل به شخصیت‌های ابرومند معنوی که در نزد خدا از مقام و حرمت خاصی برخوردارند، به منظور نیل به مقام قرب الهی.

این نوع توسل نیز از صدر اسلام مورد پذیرش و رفتار صحابه پیامبر بوده است.

اینک در پرتو احادیث و رفتار صحابه رسول خدا و بزرگان جهان اسلام، دلائل این مسأله را از نظر می‌گذرانیم:

1- احمد بن حنبل در مسند خود از عثمان بن حنیف، چنین روایت می‌کند:

«إِنَّ رَجُلًا ضَرَبَ الرَّبَصْرَ أَنِّي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَسْلَمَ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَعَافِيَنِي، قَالَ: إِنَّ شَنْتَ دَعْوَتِ لَكَ وَإِنَّ شَنْتَ آخِرَتِ ذَاكَ فَهُوَ خَيْرٌ، فَقَالَ: أَدْعُهُ. فَأَمْرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحْسِنُ وَضُوئَهُ فَيُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ وَيَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَيَّ رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ، فَتَقْضِيْ لِي اللَّهُمَّ شَفْعَهُ فِي (1)».

1- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸، بخش روایات عثمان بن حنیف

مستدرک حاکم، ج ۱، کتاب صلوة التطوع، ط بیروت، ص ۳۱۳

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، ط دار احیاء الکتب العربیة

«التاج»، ج ۱، ص ۲۸۶

الجامع الصغیر (سیوطی)، ص ۵۹

التوسل والوسیلة، (ابن تیمیة)، ص ۹۸، ط بیروت

صفحه

۱۴۶

- مردی نابینا نزد پیامبر گرامی آمد و گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر فرمود: اگر می‌خواهی دعا نمایم و اگر مایل هستی به تأخیر می‌اندازم و این بهتر می‌باشد. مرد نابینا عرض کرد: دعا بفرما. پیامبر

گرامی او را فرمان داد تا وضو بگیرد و در وضوی خود دقت نماید و دو رکعت نماز بگذارد و این چنین دعا کند:

پروردگارا! من از تو درخواست می‌کنم و به وسیله محمد، پیامبر رحمت به تو روی می‌آورم. ای محمد من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می‌شوم تا حاجتم را برآورده فرمایی. خدایا! او را شفیع من گردان.

درستی این روایت، مورد اتفاق محدثان است بطوری که حاکم نیشابوری در مستدرک، پس از نقل حدیث یاد شده، آن را به عنوان حدیث صحیح توصیف می‌کند و ابن ماجه نیز به نقل از ابواسحاق می‌گوید: «این روایتی صحیح است» و ترمذی در کتاب «ابواب الادعیه» صحت این روایت را تأیید می‌نماید. و «محمّد سیب الرفاعي» نیز در کتاب «التوصل الي حقیقة التوسّل» می‌گوید:

«لاشک أن هذا الحديث صحيح و مشهور... و قد ثبت فيه بلاشک و لاریب ارتداد بصر الأعمی بدعاء رسول الله صلی الله علیه و آله [و سلم له (1)].»

1- التوصل الي حقیقة التوسّل، ص ۱۵۸، ط ۱، بیروت

صفحه

۱۴۷

- تردیدی نیست که این حدیث، صحیح و مشهور است... و در این روایت، ثابت شده است که با دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و بیّنایی آن مرد نابینا، به وی بازگشت.

از این روایت به خوبی روشن می‌شود که توسّل به پیامبر گرامی، به منظور برآورده شدن نیاز به وسیله وی، جایز است، بلکه رسول خدا آن مرد نابینا را فرمان داد تا چگونه دعا کند. و با وسیله قرار دادن پیامبر بین خود و خدا، از پروردگار جهان درخواست نماید. و این معنا همان توسّل به اولیای الهی و عزیزان درگاه خداوند است.

2- ابو عبدالله بخاری در صحیح خود می‌گوید:

«إنّ عمر بن الخطاب رضي الله عنه كان إذا قحطوا إستسقى بالعبّاس بن عبدالمطلب فقال: أللهمّ إنا كنا نتوسّل إليك بنبيّنا فتسقينا و إنا نتوسّل إليك بعمّ نبيّنا فاسقنا. قال فيسقون (1).»

- هرگاه قحطی رخ می‌داد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب - عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) طلب باران می‌نمود و می‌گفت: خدایا! در زمان حیات پیامبر به او متوسّل می‌شدیم و باران رحمت خود را بر ما نازل می‌فرمودی. اکنون به عموی پیامبر به سوی تو متوسّل می‌شویم تا ما را سیراب کنی. و سیراب می‌شدند.

3- مسأله توسّل به اولیای خدا بقدری معمول و رایج بوده که مسلمانان صدر اسلام نیز در اشعار خود، پیامبر را وسیله بین خود و خدا معرفی می‌نمودند:

سواد بن قارب برای پیامبر گرامی، قصیده‌ای سرود و در لابلای ابیات آن چنین گفت:

1- صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الجمعة، باب الاستسقاء، ص ۲۷، ط مصر

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا رَبَّ غَيْرُهُ *** وَأَنْتَ مَأْمُونٌ عَلَيَّ كُلِّ غَالِبٍ

و انك أدنی المرسلین وسیله *** إلی الله یا بن الأکرمین الاطائب(1)»

- گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خدا نیست و تو بر هر پنهان و پوشیده‌ای امینی و گواهی می‌دهم که تو - ای فرزند گرامیان و پاکان - در میان دیگر پیامبران، نزدیک‌ترین وسیله به سوی خدا هستی.

در عین حال که پیامبر گرامی این شعر را از سواد بن قارب شنید، ولی هرگز وی را از چنین سخنی بازداشت و او را به شرک و بدعت متهم نساخت.

شافعی نیز در دو بیت‌ی که می‌آوریم، به این حقیقت اشاره می‌کند:

«أَلِ النَّبِيِّ ذُرِّيَعَتِي *** هُمْ إِلَيَّ وَسَيْلَتِي

أرجوبهم أعطي غداً *** بيدي اليمين صحيفتي(2)»

- خاندان پیامبر وسیله من به سوی خدا هستند و امیدوارم که به خاطر آنان، نامه عملم به دست راست من داده شود.

گرچه روایات رسیده پیرموان جواز توسل به اولیای الهی، فراوان است، لیکن در پرتو روایات یاد شده، مسأله توسل و مطلوب بودن آن از دیدگاه سنت پیامبر و روش صحابه و دانشمندان بزرگ اسلامی، روشن می‌گردد و نیازی به اطاله سخن نیست.

با این بیان، بی‌پایگی گفتار آنان که توسل به عزیزان درگاه خدا را شرک و بدعت دانسته‌اند، به ثبوت می‌رسد.

1- الدرر السنیه، (سید احمد بن زینی دحلان) ص ۲۹، به نقل از طبرانی

2- الصواعق المحرقة (ابن حجر عسقلانی) ص ۱۷۸، ط قاهره

پاسخ: گرامی داشت خاطره بندگان شایسته خدا، بسان برپایی یادواره ها و جشن های میلاد آنان، گرچه از دیدگاه خردمندان، مسأله ای روشن است، لیکن به منظور رفع هرگونه شبهه ای در این زمینه، دلائل مشروع بودن آن را از نظر می گذرانیم:

1- برپایی مراسم، ابراز محبت است

قرآن کریم، مسلمانان را به دوستی پیامبر گرامی و اهل بیت آن حضرت دعوت می کند:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (1)»

- (ای پیامبر)، بگو از شما پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمی خواهم.

شکی نیست که برگزاری مراسم گرامی داشت اولیای الهی، جلوه ای از عشق و علاقه مردم به آنان است که از دیدگاه قرآن کریم مورد پذیرش است.

1- شوری: ۲۳

صفحه

۱۵۰

2- برپایی مراسم، تعظیم پیامبر است

قرآن، علاوه بر یاری رسول خدا، تجلیل از مقام وی را نیز به عنوان معیار رستگاری و سعادت، معرفی می کند.

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (1)»

- آنان که به پیامبر گرویدند و او را گرامی داشتند و یاریش نمودند و از روشنائی که بر وی فرو فرستاده شد پیروی کردند، رستگار اند.

از آیه یاد شده، بخوبی معلوم می شود که گرامی داشت رسول خدا از دیدگاه اسلام، مطلوب و پسندیده است و برگزاری مراسمی که خاطره شکوهمند پیامبر را همیشه زنده نگاه دارد و از مقام شامخ وی تمجید نماید، مورد خوشنودی خداوند است. زیرا در این آیه، چهار صفت برای رستگاران بیان گردیده است:

الف: ایمان، «الذین آمنوا به»؛ «کسانی که به وی گرویدند.»

ب: پیروی از نور وی، «واتبعوا النور الذي أنزل معه»؛ «از نوری که بر وی فرو فرستاده شد، پیروی نمودند.»

ج: یاری نمودن او، «ونصروه»؛ «او را یاری کردند.»

د: تعظیم و تجلیل از مقام پیامبر، «وعزروه»؛ «او را گرامی داشتند.»

بنابراین، احترام و تعظیم پیامبر نیز علاوه بر ایمان و یاری وی و پیروی از دستوراتش، امری ضروری است و بزرگداشت پیامبر گرامی، امتثال «وعزروه» می باشد.

3- برپایی مراسم، تأسی و پیروی از پروردگار است

خداوند در قرآن مجید، به تجلیل از پیامبر گرامی پرداخته، می فرماید:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (1); «آوازه تو را در جهان، بلند کردیم.»

در پرتو این آیه شریفه، معلوم می گردد که خدا می خواهد شکوه و جلال پیامبر در جهان گسترش یابد و خود نیز در لابلای آیات قرآن، به تمجید از وی برمی خیزد.

ما نیز به پیروی از کتاب آسمانی خویش، با برگزاری یادواره های شکوهمند، از مقام والای آن اسوه کمال و فضیلت، تجلیل نموده و از این طریق، مراتب تأسی و پیروی خود را از پروردگار جهانیان، ابراز می داریم.

روشن است که هدف مسلمانان از این مراسم، جز بلندآوازه ساختن پیامبر گرامی چیز دیگری نیست.

4- نزول وحی، کمتر از نزول مانده نیست

قرآن مجید از زبان پیامبر خدا، عیسی (علیه السلام) (چنین حکایت می کند:

«قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (2).»

- عیسی بن مریم عرض کرد: بار الهی، پروردگارا! مانده ای از آسمان فرو فرست تا برای همه ما «عید» باشد و نشانه ای از جانب تو، و ما را روزی ده که بهترین روزی دهندگان تویی.

حضرت عیسی، از خدا درخواست می کند تا مانده ای آسمانی بر آنان

1- انشراح: ۴

2- مانده: ۱۱۴

نازل گردد و روز نزول آن را عید بگیرند.

اینک می پرسیم: در حالی که پیامبری گرامی، روزی را که مانده آسمانی - که موجب لذت بردن جسم انسان است - نازل گردید؛ عید بگیرد، اکنون اگر مسلمانان جهان در روز نزول وحی خدا و یا زاد روز پیامبر گرامی - که نجات بخش انسان ها و مایه حیات جوامع بشری است - مراسم جشنی برپا سازند و آن را عید بگیرند، مایه شرک یا بدعت است؟!

5- سیره مسلمانان

پیروان آیین اسلام، از دیرزمان به برپایی چنین مراسمی، که به منظور بزرگداشت خاطره پیامبر گرامی برگزار می‌گردد، مبادرت می‌ورزیدند.

حسین بن محمد دیار بکری، در «تاریخ الخمیس» چنین می‌نگارد:

«ولایزال أهل الإسلام يحتفلون بشهر مولده عليه السلام و يعملون الولائم و يتصدقون في لياليه بأنواع الصدقات و يظهرون السرور و يزيدون في المبرات و يعتنون بقراءة مولده الكريم و يطهر عليهم من برکاته کل فضل عمیم(1)».

- مسلمانان جهان، همواره در ماه ولادت پیامبر جشن می‌گیرند و ولیمه می‌دهند و در شب‌های آن ماه، صدقه می‌پردازند و ابراز شادمانی می‌کنند و به انواع نیکی‌ها جامه عمل می‌پوشانند و به خواندن یادنامه میلاد وی، اهتمام می‌ورزند، و رحمت‌ها و برکت‌های فراگیر او بر همگان آشکار می‌گردد.

با این بیان، حکم کلی جایز بودن و شایستگی مراسم گرامی داشت خاطره اولیای خدا از دیدگاه قرآن و سیره مسلمانان، بدست می‌آید و

1- حسین بن محمد بن حسن دیار بکری، تاریخ الخمیس، ط بیروت، ج ۱، ص ۲۲۳

صفحه

۱۵۳

بدین سان، بی‌پایگی سخن آنان که برپایی یادواره عزیزان درگاه خدا را بدعت دانسته‌اند، روشن می‌گردد؛ زیرا بدعت آن است که تجویز آن به صورت خصوصی یا کلی، از قرآن و سنت استفاده نشود، در حالی که حکم کلی مسأله یاد شده به روشنی از آیات قرآن و روش و سیره همیشگی مسلمانان، بدست می‌آید.

همچنین، برپایی این مراسم، تنها به خاطر ابراز احترام و تجلیل از بندگان شایسته خدا و با اعتقاد به بندگی و نیازمندی آنان به پروردگار جهان، صورت می‌گیرد.

بنابراین، رفتار یاد شده با اصل توحید و یگانه پرستی کاملاً سازگار است.

بدین سان روشن می‌گردد گفتار کسانی که برپایی مراسم گرامی داشت اولیای الهی را موجب شرک و دوگانه پرستی دانسته‌اند، پایه و اساسی ندارد.

صفحه

۱۵۵

پرسش 27

چرا شیعیان، نمازهای پنجگانه را در سه نوبت می‌خوانند؟

پاسخ: نخست به منظور روشن شدن بحث، شایسته می‌دانیم دیدگاه فقها را در این زمینه یادآور شویم:

1- همه گروه‌های اسلامی در این مسأله اتفاق نظر دارند که در «عرفه» می‌توان هر دو نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، با هم و بدون فاصله ادا نمود، و در «مزدلفه» نیز جایز است نماز مغرب و عشا را در وقت عشا بجا آوریم.

2- حنفی‌ها می‌گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر در یک وقت، و نماز مغرب و عشا در یک وقت، تنها در همان دو مورد «عرفه» و «مزدلفه» جایز است و در سایر موارد، نباید صورت پذیرد.

3- حنبلی‌ها، مالکی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر و یا جمع میان نماز مغرب و عشا در یک وقت خاص، علاوه بر دو مورد یاد شده، در حال سفر نیز، جایز است. برخی از این گروه‌ها، با هم خواندن دو نماز را، در موارد اضطراری؛ مانند زمانی که باران ببارد و یا نمازگزار بیمار یا در

صفحه

۱۵۶

هراس از دشمن باشد، جایز می‌دانند(1).

4- شیعه بر آن است که هر یک از نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا، یک «وقت خاص» دارند و یک «وقت مشترک»:

الف - وقت خاص نماز ظهر، از آغاز ظهر شرعی (وقت زوال) است تا مقدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانده می‌شود، در این مدت محدود، تنها نماز ظهر را می‌توان بجا آورد.

ب - وقت خاص نماز عصر، زمانی است که از آن لحظه تا وقت غروب، تنها به اندازه مدت خواندن نماز عصر، فرصت باشد.

ج - وقت مشترک بین دو نماز ظهر و عصر، از انتهای وقت خاص نماز ظهر، تا ابتدای وقت خاص نماز عصر است.

سخن شیعه آن است که در تمام این وقت مشترک، می‌توانیم نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله بخوانیم، ولی اهل تسنن معتقدند: از اول ظهر شرعی (وقت زوال) تا آنگاه که سایه هر چیز، به اندازه خود آن چیز، گردد، به نماز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز عصر، در این مدت خوانده شود، و از آن پس تا موقع مغرب، به نماز عصر اختصاص دارد و نمی‌توان نماز ظهر را در آن وقت بجا آورد.

د - وقت خاص نماز مغرب، از آغاز مغرب شرعی است تا مقدار زمانی که سه رکعت نماز خوانده شود و در این مدت محدود، تنها نماز مغرب را می‌توان ادا نمود.

ه - وقت خاص نماز عشا، زمانی است که از آن لحظه تا نیمه شب شرعی، تنها به اندازه خواندن نماز عشا فرصت باشد. در این مدت کوتاه، تنها نماز عشا را می‌توانیم بجا آوریم.

1- با اقتباس از: «الفقه علی المذاهب الأربعة»، کتاب الصلاة، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً

صفحه

۱۵۷

و - وقت مشترک بین دو نماز مغرب و عشا، از انتهای وقت خاص نماز مغرب تا ابتدای وقت خاص نماز عشا ادامه دارد.

شیعه معتقد است: در طول این مدت مشترک، می توانیم نماز مغرب و عشا را با هم و بدون فاصله بخوانیم، ولی اهل سنت می گویند: از اول غروب تا هنگام زوال شفق از مغرب، به نماز مغرب اختصاص دارد و نباید نماز عشا در این مدت خوانده شود. و از هنگام زوال شفق از مغرب تا نیمه شب شرعی، به نماز عشا اختصاص دارد و نمی توان نماز مغرب را در آن وقت بجا آورد.

نتیجه این که: بنابر نظریه شیعه، پس از فرا رسیدن ظهر شرعی، می توانیم نماز ظهر را بخوانیم و بلافاصله به خواندن نماز عصر پردازیم، یا نماز ظهر را تا نزدیک اول وقت خاص نماز عصر، به تأخیر اندازیم بگونه ای که نماز ظهر را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عصر به پایان رسانیم و سپس نماز عصر را بخوانیم و بدین سان، بین نماز ظهر و عصر، جمع نماییم، گرچه مستحب است نماز ظهر را پس از زوال نماز عصر را هنگامی که سایه هر چیز به اندازه خود آن گردد، بجا آوریم.

همچنین می توانیم به هنگام فرا رسیدن مغرب شرعی، نماز مغرب را ادا نماییم و بلافاصله پس از آن، به خواندن نماز عشا پردازیم و یا نماز مغرب را تا نزدیک وقت خاص نماز عشا به تأخیر اندازیم بطوری که نماز مغرب را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عشا، به پایان رسانیم و سپس به خواندن نماز عشا مبادرت ورزیم و بدین سان، بین نماز مغرب و عشا جمع کنیم، گرچه مستحب است نماز مغرب را پس از مغرب شرعی و نماز عشا را بعد از زوال شفق از جانب مغرب بجا آوریم.

این بود نظریه شیعه، لیکن اهل سنت، جمع بین دو نماز ظهر و عصر و یا دو نماز مغرب و عشا به این نحو را بطور مطلق در همه جا و همه وقت،

صفحه

۱۵۸

جایز نمی دانند. بنابراین، محل بحث، عبارت است از جمع میان دو نماز در همه زمان ها و مکان ها، بطوری که هر دو نماز، در وقت یکی از آنها ادا شود؛ مانند جمع میان دو نماز عرفه و مزدلفه.

5- همه مسلمانان در این مسأله اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی میان دو نماز، جمع نبود، ولی در تفسیر این روایت، دو نظر وجود دارد:

الف - شیعه می گوید: مقصود این است که در نخستین اوقات نماز ظهر، می شود پس از اتمام نماز ظهر، نماز عصر را بجا آورد و همچنین در نخستین اوقات نماز مغرب، می شود پس از خواندن نماز مغرب، نماز عشا را ادا نمود، و این مسأله به زمان یا مکان و یا شرایط خاصی بستگی ندارد بلکه در همه جا و همه وقت، جایز است.

ب - دیگران می گویند: مقصود روایت این است که نماز ظهر، در آخر وقت آن و نماز عصر در اول وقت آن بجا آورده شود و نیز نماز مغرب در آخر وقت و نماز عشا در آغاز وقت آن ادا گردد.

اکنون به منظور روشن شدن مسأله، به بررسی روایات در این زمینه می پردازیم و ثابت می کنیم که مقصود از جمع در این احادیث همان است که شیعه می گوید؛ یعنی دو نماز را در وقت یکی از آنها بجا آوردن، نه ادا نمودن یکی از آنها در آخر وقت آن و بجا آوردن دیگری در اول وقت آن:

اینک روایات

1- احمد بن حنبل - رهبر گروه حنابله - در مسند خود از جابر بن زید، چنین روایت می کند:

أخبرني جابر بن زيد أنه سمع ابن عباس يقول: صليت مع رسول الله صلى الله عليه وآله] و سلم ثمانياً جميعاً و سبعاً

جميعاً. قال قلت له يا أبا السَّعْتَاءِ اظنُّه أآخر الظُّهر و عجل العصر و أآخر المغرب و عجل العشاء، قال و أنا أظنُّ ذلك(1)».

- جابر بن زيد گوید: از ابن عباس شنیدم که می گفت: با پیامبر گرامی هشت رکعت نماز (ظهر و عصر) را با هم و هفت رکعت نماز (مغرب و عشا) را نیز با هم به جای آوردم. می گوید به «ابوشعثا» گفتیم: فکر می کنی رسول خدا، نماز ظهر را به تأخیر انداخت و نماز عصر را زودتر ادا نمود و نیز نماز مغرب را به تأخیر انداخت و نماز عشا را زودتر بجا آورد، (ابوشعثا) گفت: من هم چنین می اندیشم.

از این روایت به روشنی معلوم می گردد که پیامبر گرامی، هر دو نماز ظهر و عصر را با هم و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم و بدون فاصله، بجای آورده است.

2- احمد بن حنبل، از عبدالله بن شقیق، روایت ذیل را یادآور می شود:

«خطبنا ابن عباس يوماً بعد العصر حتَّى غربت الشمس و بدت النجوم و علق الناس ينادونه الصلوة و في القوم رجلاً من نبي تميم فجعل يقول: الصلوة الصلوة: قال فغضب قال أتعلمني بالسنة؟ شهدت رسول الله صلى الله عليه وآله] و سلم جمع بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء. قال عبدالله فوجدت في نفسي من ذلك شيئاً فلقيت أبا هريرة فسألته فوافقته(2)».

- ابن عباس بعد از نماز عصر، برای ما سخنرانی نمود تا آنگاه که خورشید غروب کرد و ستارگان آشکار شدند و مردم ندای نماز دادند و در آن میان، مردی از قبیله بنی تمیم به تکرار کلمه «نماز» پرداخت، ابن

1- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۱

2- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱

عباس، خشمگین گردید و گفت: آیا تو می خواهی سنت پیامبر را به من بیاموزی؟ من شاهد و ناظر بودم که رسول خدا بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود.

عبدالله می گوید: برای من در این مسأله، تردیدی بروز کرد و لذا در دیداری با ابوهریره در این مورد سؤال کردم و او سخن ابن عباس را تأیید نمود.

در این حدیث، دو تن از صحابه «عبدالله بن عباس» و «ابوهریره» بر این حقیقت گواهی می دهند که پیامبر گرامی نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم خوانده و ابن عباس نیز به رفتار پیامبر، تأسی نموده است.

3- مالک بن انس - رهبر گروه مالکیه - در کتاب «موطأ» اینگونه می نگارد:

«صلی رسول الله صلى الله عليه وآله (الظهر و العصر جميعاً، و المغرب و العشاء جميعاً في غير خوف ولا سفر(1)».

- رسول خدا(صلي الله عليه وآله) هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواندند و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم بجا مي آورد، بدون اين كه از دشمن بهراسد و يا در سفر باشد.

4- مالك بن انس، از معاذ بن جبل، چنين روايت مي نمايد:

«فكان رسول الله(صلي الله عليه وآله) يجمعُ بين الظُّهر والعصر، و المغرب و العشاء(2).»

1- موطأ مالك، كتاب الصلوة، ط ۳ (بيروت)، ص ۱۲۵، حديث ۱۷۸

صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱، طبع بيروت، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر.

2- موطأ مالك، كتاب الصلوة، ص ۱۳۴، حديث ۱۷۶، ط ۳ (بيروت)، سال ۱۴۰۳ هـ.

صحيح مسلم، ط مصر، جزء ۲، ص ۱۵۲

صفحه

۱۶۱

- رسول خدا، نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشا را نیز با هم مي خواند.

5- مالك بن انس از نافع و او از عبدالله بن عمر چنين روايت مي كند:

«كان رسول الله(صلي الله عليه وآله) إذا عجل به السَّير يجمع بين المغرب والعشاء(1).»

- هرگاه پيامبر براي پيمودن مسيري عجله داشت، نماز مغرب و عشاء را با هم مي خواند.

6- مالك بن انس، از ابوهريره چنين روايت مي كند:

«إن رسول الله - صلي الله عليه[و آله] أو سلم - كان يجمع بين الظُّهر والعصر في سفره الي تبوك(2).»

- پيامبر گرامي در راه تبوك، نماز ظهر و عصر را با هم بجا مي آورد.

7- مالك در موطأ از نافع چنين روايت مي نمايد:

«إنَّ عبدالله بن عمر كان إذا جمع الامراء بين المغرب و العشاء في المطر جمع معهم(3).»

- هرگاه اميران، نماز مغرب و عشا را در باران با هم مي خواندند، عبدالله بن عمر هم هر دو نماز را با هم ادا مي نمود.

8- مالك بن انس به نقل از علي بن حسين مي نگارد:

«كان رسول الله - صلي الله عليه[و آله] أو سلم - إذا أراد أن يسير يومه جمع بين الظُّهر والعصر و إذا أراد أن يسير ليله

1- موطأ مالك، كتاب الصلوة، ط ۳ (بيروت)، ص ۱۲۵، حديث ۱۷۷

2- موطأ مالک، کتاب الصلوة، ص ۱۲۴، حدیث ۱۷۵

3- مدرک سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۹

صفحه

۱۶۲

جمع بین المغرب و العشاء (1).»

- هرگاه پیامبر می خواست در روز، طی طریق نماید، نماز ظهر و عصر را با هم ادا می کرد و هر وقت می خواست در شب مسیری را بپیماید، نماز مغرب و عشا را با هم بجا می آورد.

9- محمد زرقانی در شرح موطأ، از ابی شعنا چنین روایت می کند:

«إنَّ بن عباس صلِّي بالبصرة الظهر والعصر ليس بينهما شيء والمغرب والعشاء ليس بينهما شيء (2).»

- عبدالله بن عباس در شهر بصره، نماز ظهر و عصر را با هم خواند، بطوری که بین آن دو فاصله ای نبود و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا نمود؛ بگونه ای که بین آن دو فاصله ای نیفتاد.

10- زرقانی از طبرانی و او از ابن مسعود، آورده است:

«جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و سلم بين الظهر والعصر وبين المغرب والعشاء. فقيل له في ذلك، فقال: صنعت هذا لئلا تحرج أمّتي (3).»

- پیامبر گرامی، نماز ظهر و عصر را با هم اقامه کرد و نماز مغرب و عشا را نیز با هم بجا آورد. در این مورد از وی سؤال شد، فرمود: برای این که امت من در رنج و سختی قرار نگیرند.

11- مسلم بن حجاج، بواسطه ابو زبیر و از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می کند:

1- مدرک سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۱

2- شرح زرقانی بر موطأ مالک، ط مصر، جزء اول، باب «الجمع بين الصلاتين في الحضر و السفر»، ص ۲۹۴

3- مدرک سابق، ص ۲۹۴

صفحه

۱۶۳

«صلِّي رسول الله - صلي الله عليه [و آله و سلم - الظهر والعصر جميعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر (1).»

- پیامبر - ص - در مدینه منوره - بدون هیچ هراسی از دشمن و بدون این که در حال سفر باشد، نماز ظهر و عصر را با هم بجا آورد.

سپس ابن عباس، در مورد هدف پیامبر از این کار می گوید: برای این که می خواست هیچ کس از امت وی در زحمت نیفتد (2).

12- مسلم در صحيح خود، از سعيد بن جبیر و او از ابن عباس روايت مي نمايد كه گفته است:

«جمع رسول الله - صلي الله عليه [و آله] و سلم - بين الظهر والعصر، المغرب والعشا في المدينة، من غير خوف ولا مطر(3)».

- پیامبر گرامی، در مدینه منوره بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود، بدون این که هراسی در میان باشد و یا باران ببارد.

آنگاه سعيد بن جبیر مي گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزید؟ ابن عباس گفت: برای آن که نمی خواست امت خود را به زحمت بیندازد(4).

13- ابو عبدالله بخاری باب ویژه ای را تحت عنوان «باب تأخیر الظهر الي العصر» - به این مسأله اختصاص داده (5) که خود این عنوان، گویاترین

1- صحيح مسلم، جزء ۲، ط مصر، ص ۱۰۱، «باب الجمع بين الصلاتين في الحضر»

2- مدرک سابق، در ذیل حدیث یاد شده

3- همان مدرک، ص ۱۰۲

4- مدرک سابق، ص ۱۰۲، در ذیل حدیث یاد شده

5- صحيح بخاري، جزء اول، ص ۱۱۰، كتاب الصلوة، باب «تأخير الظهر الي العصر»، ط مصر، نسخه اميريه، سنه ۱۳۱۴ هـ.

صفحه

۱۶۴

شاهد بر آن است که مي توان نماز ظهر را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم بجا آورد. آنگاه، بخاری در همان باب، روايت یاد شده در زیر را بیان مي کند:

«إِنَّ النَّبِيَّ - صلي الله عليه [و آله] و سلم - صَلَّى بالمدينة سبعا و ثمانياً، الظهر و العصر، و المغرب و العشاء(1)».

- پیامبر(صلي الله عليه وآله) هفت رکعت (نماز مغرب و عشا) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر) را در مدینه به جاي آورد.

از این روايت به خوبی روشن مي گردد که نه تنها مي توان نماز ظهر را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم ادا نمود، بلکه به قرینه سياق استفاده مي شود که به پیروي از پیامبر گرامی، مي توان نماز مغرب را نیز به تأخیر انداخت و در وقت نماز عشا به جاي آورد.

14- و لذا بخاری در جاي دیگر از صحيح مي گوید:

«قال ابن عمر و أبو أيوب و ابن عباس رضي الله عنهم: صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ(2)».

- عبدالله بن عمر و ابو ایوب انصاری و عبدالله بن عباس گفته اند: پیامبر دو نماز مغرب و عشا را با هم (بدون فاصله) بجا آورد.

بخاری می‌خواهد از این روایت استفاده کند که پیامبر گرامی نماز مغرب و عشا را با هم خواند و گرنه معلوم است که پیامبر بی نماز نبوده است.

15- مسلم بن حجاج در صحیح خود، چنین می‌نگارد:

«قال رجلٌ لابن عباس الصلوة فسكت ثم قال الصلوة فسكت، ثم قال: لا أمّ لك أتعلّمنا بالصلوة و كنا

1- مدرک سابق

2- صحیح بخاری، جزء اول، کتاب الصلوة، باب ذکر العشاء، ص ۱۱۳، ط مصر، سنه ۱۳۱۴ هـ.

صفحه

۱۶۵

نجم بین الصلّاتین علی عهد رسول الله - صلی الله علیه و آله [و سلم - (1)].»

- مردی به ابن عباس گفت: نماز، او سخنی نگفت. دوباره گفت: نماز، ابن عباس سکوت نمود، باز گفت: نماز، وی پاسخی نداد. برای چهارمین بار گفت: نماز، ابن عباس گفت: «لا أمّ لك»؛ «مادر برایت نباشد»، آیا تو می‌خواهی نماز را به ما بیاموزی؟ در حالی که ما با پیامبر، بین دو نماز جمع می‌نمودیم و هر دو را با هم بجا می‌آوردیم.

16- مسلم روایت می‌کند:

«إن رسول الله - صلی الله علیه و آله [و سلم - جمع بین الصلّاة فی سفرة سافرها فی غزوة تبوک فجمع بین الظهر والعصر، و المغرب والعشاء. قال سعید: فقلت لابن عباس: ما حمله علی ذلك؟ قال: أراد أن لا یخرج أمته (2)].»

- پیامبر گرامی، جمع بین نمازها را در مسافرت خود در غزوه تبوک انجام داد و بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود. سعید بن جبیر می‌گوید: از ابن عباس سبب آن را پرسیدم؟ گفت: پیامبر می‌خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد.

17- مسلم بن حجاج، از زبان معاذ، چنین حکایت می‌کند:

«خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله [و سلم فی غزوة تبوک فکان یصلی الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً (3)].»

1- صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۳، باب الجمع بین الصلّاتین فی الحضر

2- صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۱، ط مصر

3- مدرک سابق، ص ۱۵۲

- با پیامبر گرامی در نبرد تبوک، خارج شدیم، پیامبر نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا می نمود.

18- مالک بن انس، در کتاب «موطأ» می نگارد:

«عن ابن شهاب أنه سأل سالم بن عبدالله: هل يجمع بين الظهر والعصر في السفر؟ فقال: نعم لا بأس بذلك، ألم تر إلي صلاة الناس بعرفة؟» (1)

- ابن شهاب، از سالم بن عبدالله پرسید: آیا نماز ظهر و عصر در حین مسافرت با هم جمع می شوند؟ پاسخ داد: آری، اشکالی ندارد، آیا نماز مردم را در روز عرفه (در سرزمین عرفات) نمی بینی؟

لازم به ذکر است که مسلمانان جایز می دانند در روز عرفه و در عرفات، بین نماز ظهر و عصر، جمع کنند و هر دو را در وقت ظهر و بدون فاصله می خوانند. در اینجا سالم بن عبدالله می گوید: همانطور که مردم در عرفه، هر دو نماز را با هم می خوانند، در غیر عرفه نیز می توان بین آن دو جمع نمود.

19- متقی هندی، در کتاب «کنز العمال» آورده:

«قال عبدالله: جمع لنا رسول الله صلى الله عليه وآله (مقيماً غير مسافر بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء. فقال رجل لابن عمر: لم تري النبي صلى الله عليه وآله (فعل ذلك؟ قال: لأن لا يجرح أمته إن جمع رجلٌ(2)).»

- عبدالله بن عمر گوید: پیامبر گرامی، در حالی که ساکن و در حضر بود و در حال سفر نبود، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود.

1- موطأ مالک، ط ۳ (بیروت)، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۰

2- کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع في صلاة المسافرين، باب جمع، ج ۸، ص ۲۴۶، ط ۱ (حلب)، سنه ۱۳۹۱ هـ.

پس مردی از ابن عمر سؤال نمود: چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزید؟ پاسخ داد: برای این که امت خود را در رنج و مشقت نیندازد، اگر شخصی بخواهد بین دو نماز جمع نماید.

20- همچنین در «کنز العمال»، چنین می خوانیم:

«عن جابر، أن النبي - صلى الله عليه [و آله] و سلم - جمع بين الظهر والعصر بأذان وإقامتين(1).»

- جابر بن عبدالله گوید: پیامبر (صلى الله عليه وآله) بین نماز ظهر و عصر با یک اذان و دو اقامه، جمع نمود.

21- در کنز العمال، روایت ذیل را یادآور می شود:

«عن جابر أن رسول الله - صلى الله عليه [و آله] و سلم - غربت له الشمس بمكة فجمع بينهما بسرف(2).»

- جابر بن عبدالله می گوید: در حالی که پیامبر گرامی در مکه بودند، خورشید غروب نمود و هنگامی که به منطقه «سرف» (3) رسید، نماز مغرب و عشا را با هم ادا نمود.

22- در کنز العمال از ابن عباس، چنین آمده:

«جمع رسول الله - صَلَّى الله عليه [و آله] أو سلم - بين الظهر و العصر، و المغرب والعشاء بالمدينة في غير سفر و لامطر، قال: قلت لابن عباس: لم تراه فعل ذلك؟ قال: أراد التوسعة علي أمته (4).»

1- کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع في صلوة المسافر، باب جمع، ج 8، ص 247، ط 1 (حلب).

2- مدرک سابق

3- «سرف»، منطقه ای است که در نُه میلی مکه واقع است، (کنز العمال، در ذیل روایت حدیث یاد شده آورده)

4- کنز العمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع، باب جمع، ج 8

صفحه

۱۶۸

- پیامبر گرامی، در مدینه منوره، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود، بدون این که در حال سفر باشد و یا باران ببارد. راوی می گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر بین دو نماز جمع نمود؟ ابن عباس پاسخ داد: زیرا پیامبر می خواست در رفتار امت خود توسعه و تسهیلی ایجاد نموده باشد.

نتیجه

اینک در پرتو روایات یاد شده، به جمع بندی دلایل روشنی که بر صحّت تفسیر جمع، از نظر شیعه گواهی می دهد، می پردازیم:

1- جمع بین دو نماز در یک وقت، به دلیل تسهیل امور و پیشگیری از رنج و زحمت:

بسیاری از روایات، بر این حقیقت گواهی می دهد که اگر جمع میان نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا در یک وقت جایز نباشد، موجب رنج و مشقت در کار مسلمانان می گردد، و لذا پیامبر به منظور ایجاد نوعی توسعه و تسهیل در امور مسلمانان، با هم خواندن هر دو نماز را در یک وقت، تجویز نمودند. در این زمینه به احادیث دهم، شانزدهم، نوزدهم و بیست و دوم، مراجعه فرمایید.

روشن است که اگر مقصود از روایات یاد شده، این باشد که می توان نماز ظهر و عصر را به آخر وقت آن، (نزدیک زمانی که سایه هر چیز به اندازه خود آن باشد) در نزد اهل سنت تأخیر انداخت و نماز عصر را در آغاز وقت آن بجا آورد، بطوری که هر دو نماز با هم و در عین حال در محدوده وقت خود خوانده شود، یک چنین کاری نه تنها مایه سهولت نیست بلکه موجب مشقت و زحمت بیشتر است در حالی که هدف از جمع میان دو نماز تسهیل در امور

صفحه

۱۶۹

است.

با این بیان، روشن می‌گردد مقصود آن است که می‌توان دو نماز را در سراسر وقت مشترک میان آن دو، مانند اوائل وقت یاد شده و یا اواخر آن بجا آورد، نه این که یکی را در آخر وقت آن نماز و دیگر را در آغاز وقتش ادا نماییم.

2- جمع میان دو نماز در یک وقت در عرفه، بیانگر کیفیت جمع است

همه گروه های اسلامی، جمع میان دو نماز ظهر و عصر در یک وقت را در عرفه جایز دانسته اند، (1) از سوی دیگر برخی از روایات یاد شده، بر این معنا گواهی می‌دهد که اینگونه جمع میان دو نماز، در جاهای دیگر نیز بسان جمع میان آن‌ها در عرفه می‌باشد و از این نظر، تفاوتی میان روز عرفه و سایر روزها و یا سرزمین عرفات و سایر سرزمین‌ها وجود ندارد. در این مورد، به حدیث هیجدهم مراجعه فرمایید.

بنابراین، همانگونه که در عرفه می‌توان نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، به اتفاق آراء همه مسلمانان، بجا آورد، همچنین در غیر عرفه نیز، جمع یاد شده جایز می‌باشد.

3- شیوه جمع میان دو نماز در سفر، بیانگر کیفیت جمع است

از طرفی، فقهای حنبلی، مالکی و شافعی، جمع میان دو نماز را در حال سفر، جایز دانسته اند و از سوی دیگر، روایات یاد شده تصریح می‌نمایند که در این زمینه، تفاوتی میان سفر و حضر وجود ندارد و پیامبر (گرامی) صلی الله علیه و آله (هم در سفر و هم در حضر، میان دو نماز جمع می‌نمود.

در این مورد، به روایات سوم، یازدهم، سیزدهم، نوزدهم و بیست و دوم مراجعه فرمایید. بر این اساس، همانطور که با هم خواندن دو نماز در یک

1- الفقه علی المذاهب الاربعه، کتاب الصلاة، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً.

صفحه

۱۷۰

وقت در سفر (به نحوی که شیعه می‌گوید) جایز است، در حضر نیز جایز می‌باشد.

4- شیوه جمع میان دو نماز در حال اضطرار، بیانگر کیفیت جمع در حال اختیار است

تعداد انبوهی از روایات صحاح و مسانید، بر این حقیقت گواه است که پیامبر گرامی و صحابه آن حضرت، در مواقع اضطراری مانند زمان بارش باران، و یا ترس از دشمن و یا در حال بیماری، دو نماز را - چنانکه شیعه می‌گوید - با هم و در یک وقت، بجا می‌آوردند، و لذا بسیاری از فقیهان گروه های مختلف اسلامی، به جواز آن در برخی حالت های اضطراری، فتوا داده اند، در حالی که روایات یاد شده، تصریح می‌نمایند به این که از این جهت نیز، میان حالت اضطرار و غیر آن، تفاوتی وجود ندارد و پیامبر گرامی در غیر باران و هراس از دشمن نیز، میان دو نماز جمع می‌نمود. در این زمینه به روایات سوم، یازدهم، دوازدهم، و بیست و دوم، مراجعه فرمایید.

5- رفتار صحابه پیامبر(صلی الله علیه و آله) بیانگر کیفیت جمع است

در میان روایات یاد شده، به این نکته برخورد می‌کنیم که بسیاری از صحابه پیامبر، هر دو نماز را در وقت واحد با هم بجا می‌آوردند، چنانکه عبدالله بن عباس، نماز مغرب را آنقدر به تأخیر انداخت تا هوا تاریک گشت و ستارگان آسمان، پدیدار شدند و هر قدر دیگران، کلمه نماز را ندا می‌کردند، به آنان اعتنا می‌نمود و سرانجام نماز مغرب و عشاء را بعد از سپری شدن پاسی از شب، با هم به جا آورد و در پاسخ اعتراض کنندگان گفت: من شاهد و ناظر بودم که پیامبر هم، این چنین نماز می‌خواند و ابوهیره نیز، سخن ابن عباس را تأیید نمود. در این مورد به روایات دوم، هفتم، نهم و پانزدهم، مراجعه فرمایید.

در پرتو روایات یاد شده، تردیدی نمی ماند که ابن عباس، به شیوه ای که شیعه بر آن است، میان دو نماز در وقت یکی از آنها، جمع نمود.

6- سیره پیامبر(صلي الله عليه وآله) بیانگر شیوه جمع میان دو نماز است

از حدیث بیست و یکم، به روشنی معلوم گردید که پیامبر به هنگام مغرب، هنوز در مکه بودند و نماز مغرب را به تأخیر انداختند تا این که در منطقه سرف که در فاصله نه میلی مکه قرار دارد، هر دو نماز مغرب و عشا را با هم در یک وقت بجا آورد. در حالی که روشن است اگر آن حضرت، به هنگام اول مغرب هم از شهر مکه حرکت نموده باشد، تا زمانی که به منطقه سرف برسد، با توجه به وسایل کُندرو و حمل و نقل قدیم، طبعاً قسمتی از شب، گذشته بوده است، و لذا پیامبر گرامی هر دو نماز مغرب و عشا را در وقت نماز عشا با هم ادا نموده است.

از مجموع روایات یاد شده - که همگی از منابع روایی و صحاح و مسانید اهل تسنن استخراج گردیده اند، صحت نظریه شیعه، مبنی بر جواز جمع میان دو نماز ظهر و عصر و یا دو نماز مغرب و عشا، در یک وقت، به بیانی که گذشت و عمومیت و گسترش آن نسبت به همه شرایط و مکانها و زمانها به ثبوت می رسد.

پرسش 28

منابع فقه شیعه چیست؟

پاسخ: شیعه به پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر(صلي الله عليه وآله) (به منظور استنباط احکام شرعی، از چهار منبع اساسی به شرح زیر، بهره مند می گردد:

1- کتاب خدا

2- سنت

3- اجماع

4- عقل

در میان منابع یاد شده، کتاب خدا و سنت پیامبر، اساسی ترین سرچشمه فقه شیعه است که پیرامون آن دو به اختصار سخن خواهیم گفت:

کتاب خدا؛ قرآن

پیروان مکتب تشیع، قرآن را به عنوان استوارترین منبع فقه خویش و معیار شناخت احکام الهی می دانند؛ زیرا پیشوایان شیعه کتاب آسمانی، اسلام را والاترین مرجع برای بدست آوردن احکام فقهی، معرفی نموده اند، بدینگونه که هر نظریه ای باید با سخن قرآن، سنجیده شود و در صورت مطابقت با آن،

صفحه

۱۷۴

پذیرفته گردد وگرنه از آن اعراض به عمل آید.

ششمین پیشوای شیعه، امام صادق(علیه السلام) در این زمینه می فرماید:

«و کُلَّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زَخْرَفٌ»(1).

- هر سخنی که با قرآن هماهنگ نباشد، بی پایه است.

همچنین امام صادق(علیه السلام) از پیامبر گرامی، چنین نقل می کند.

«أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قَلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يَخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»(2).

- ای مردم، هر سخنی که به من نسبت دهند، اگر با کتاب خدا هماهنگ است، از من می باشد و اگر با آن سازگار نباشد، از من نیست.

با این دو حدیث، به روشنی معلوم می گردد کتاب آسمانی مسلمانان از دیدگاه پیشوایان شیعه، استوارترین منبع استنباط احکام شرعی، به شمار می رود.

سنت

سنت، به معنای گفتار، رفتار و تأیید کاری توسط رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دومین سرچشمه زلال فقه شیعه می باشد و امامان از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) بطور مستقل، به عنوان ناقلان سنت پیامبر و گنجینه علوم وی قلمداد می کردند. البته سخنان پیامبر گرامی در صورتی که از طرق معتبر دیگر نیز وارد گردد، مورد پذیرش شیعه می باشد.

در اینجا سزاوار است در دو زمینه به بحث و بررسی بپردازیم:

1- اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، حدیث ۳

2- مدرک سابق، حدیث ۵

صفحه

۱۷۵

دلایل تمسک به سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله)

پیشوایان شیعه، در کنار توصیه پیروان خود به قرآن، آنان را به سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) نیز سفارش نموده اند و کتاب و سنت را در کنار یکدیگر ستوده اند. امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجِدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِيَّاهُ فَالذِي جَاءَكُمْ بِهِ أُولَى بِهِ (1)).»

- هرگاه سخني به شما رسيد، اگر در كتاب خدا و گفتار پيامبر گرامي، گواهي بر آن يافتيد بپذيريد و گرنه آن سخن براي آورنده آن، سزاوارتر است.

همچنين امام محمد باقر(عليه السلام) تمسک به سنت پيامبر را شرط اساسي فقيه جامع الشرايط دانسته و چنين مي فرمايد:

«إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهَ الزَّاهِدَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبَ فِي الْآخِرَةِ، الْمَتَمَسِّكَ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِيَّاهُ) (2).»

- فقيه واقعي كسي است كه از دنيا بپرهيزد و مشتاق سراي و اوسين باشد و به سنت پيامبر گرامي تمسک نمايد.

رهبان بزرگ شيعه در مورد سنت تا آنجا پيش رفته اند كه مخالفت با كتاب خدا و سنت پيامبر را مايه كفر دانسته اند. امام صادق(عليه السلام) در اين زمينه مي فرمايد:

«مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِيَّاهُ) فَقَدْ كَفَرَ (3).»

- هر كه با قرآن و سنت پيامبر(صلي الله عليه وآله) مخالفت ورزد، كافر است.

1- اصول كافي، ج ۱، كتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب، حديث ۲

2- مدرک سابق، حديث ۸

3- مدرک سابق، حديث ۶

صفحه

۱۷۶

با اين بيان روشن مي گردد كه شيعه بيش از هر گروه ديگر اسلامي، به سنت پيامبر گرامي ارج مي نهد و بدین سان، بي پايجي سخن آنان كه شيعه را به بيگانگي از سنت پيامبر متهم مي نمايند، به ثبوت مي رسد.

دلایل تمسک به احاديث اهل بيت(عليهم السلام)

به منظور روشن شدن سخن شيعه در مورد احاديث عترت پيامبر(صلي الله عليه وآله) ناچاريم در دو زمينه، به بررسي پردازيم:

الف: ماهيت احاديث پيشوايان معصوم

ب: دلائل اعتبار و لزوم تمسک به اهل بيت پيامبر

اينک در پرتو دلائل روشن، با رعايت اختصار، به بررسي هر دو زمينه مي پردازيم:

ماهيت احاديث عترت رسول خدا(صلي الله عليه وآله)

از ديده شيعه، تنها پروردگار جهان، داراي حق تشريع و قانونگذاري براي جامعه بشريت است كه قوانين و احكام شرع مقدس را بوسيله پيامبر خود، به جهانيان ابلاغ مي نمايد و روشن است كه رسول خدا، تنها واسطه

وحي و تشریح بين خدا و مردم مي باشد و با اين بيان روشن مي گردد كه اگر شيعه، احاديث اهل بيت را نيز از منابع فقه خود مي داند، اين بدان معنا نيست كه براي آن در برابر سنت پيامبر گرامي، اصالت و استقلال قائل باشد، بلكه اعتبار احاديث عترت، تنها بدان جهت است كه بيانگر سنت رسول خدا مي باشد.

بنابر اين، امامان معصوم شيعه، از خود سخني ندارند و آنچه مي گويند، همان سنت پيامبر گرامي است.

صفحه

۱۷۷

در اینجا به منظور اثبات اين سخن، شايسته مي دانيم برخي از روايات عترت را بياوريم:

1- امام صادق(عليه السلام) به مردی كه از ايشان سؤال نمود، فرمودند:

«مهما أجبك فيه بشئ فهو عن رسول الله(صلي الله عليه وآله) (لسنا نقول برأينا من شي(1)).»

- هر پاسخي كه به تو دادم، از پيامبر گرامي است و ما به رأي خود سخن نمي گوييم.

و در جاي ديگر مي فرمايد:

«حديثي حديث أبي، و حديث أبي حديث جدّي، و حديث جدّي حديث الحسين، و حديث الحسين حديث الحسن، و حديث الحسن حديث امير المؤمنين، و حديث امير المؤمنين حديث رسول الله(صلي الله عليه وآله)، و حديث رسول الله قول الله عزّوجلّ(2).»

- سخن من، سخن پدرم (امام باقر) و سخن پدرم، سخن جدّم (امام علي بن الحسين) است، و سخن جدّم سخن حسين بن علي و سخن حسين، سخن حسن بن علي و سخن امام حسن گفتار امير مؤمنان و گفتار وي نيز سخن رسول خدا و سخن رسول خدا سخن خداوند بزرگ است.»

2- امام محمد باقر(عليه السلام) به جابر چنين مي فرمايد:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ(صلي الله عليه وآله) (عَنْ جِبْرِئِيل) عَلَيْهِ السَّلَامُ (عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَكَلَّمَا أَحَدْتُكَ بِهَذَا الْأَسْنَادِ(3)).»

1- جامع احاديث الشيعه، ج ۱، ص ۱۲۹

2- مدرک سابق، ص ۱۲۷

3- مدرک سابق، صفحه ۱۲۸

صفحه

۱۷۸

- پدرم از جدّم رسول خدا براي من روايت فرمود و او نيز از جبرئيل و جبرئيل هم از خدای بزرگ روايت نمود، و آنچه براي تو روايت مي كنم با اين اسناد مي باشد.»

در پرتو روايات ياد شده، ماهيت احاديث پيشوايان شيعه كه همان سنت پيامبر گرامي است، روشن مي گردد.

دلایل اعتبار و لزوم تمسك به اهل بيت پيامبر

محدثان هر دو گروه شیعه و سنی بر آنند که رسول خدا، دو میراث گرانبها از خود به جای گذاشته و همه مسلمانان را به پیروی از آنها دعوت نموده و سعادت و هدایت مردم را در گرو تمسک به آن دو دانسته است، یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگری اهل بیت و عترت خویش.

در اینجا به عنوان نمونه، برخی از این روایات را یادآور می‌شویم:

1- ترمذی در صحیح خود از جابر بن عبدالله انصاری و او از رسول خدا، چنین روایت می‌کند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي(1)».

- ای مردم، من در میان شما دو چیز را به جای می‌گذارم که اگر بدانها تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و عترت خودم.

2- همچنین ترمذی در کتاب یاد شده چنین می‌نگارد:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدٌ هُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ

1- صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی، ج ۵، ط بیروت، ص ۶۶۲، ح ۳۷۸۶

صفحه

۱۷۹

لَنْ يَفْتَرُ قَاتِي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا(1)».

- پیامبر(صلي الله عليه وآله) فرمود: من در میان شما دو چیز را به جای خواهم گذاشت که اگر بدانها تمسک نمایید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد و یکی از آنها بر دیگری برتری دارد، کتاب خدا که بسان رشته اتصال میان آسمان و زمین است و عترت و اهل بیت من، آنان هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند، پس بنگرید چگونه پس از من با آن دو رفتار خواهید نمود.

3- مسلم بن حجاج روایتی در صحیح خود از پیامبر گرامی(صلي الله عليه وآله) آورده که فرمود:

«أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يَوْشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولَ رَبِّي فَاجِيبْ وَ أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخَذُوا بَكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسَكُوا بِهِ فَحَتَّ عَلَيَّ كِتَابُ اللَّهِ وَ رَغَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلَ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي(2)».

- ای مردم، من بشری هستم که نزدیک است فرستاده خدا (قابض ارواح) به سراغم بیاید و من به او پاسخ دهم. من در میان شما دو یادگار گرانبها به جای می‌گذارم؛ یکی از آنها «کتاب خدا» است که نور و هدایت را در بردارد، به کتاب خدا تمسک نمایید. آنگاه پیامبر مردم را به قرآن ترغیب نمود و چنین افزود: و «اهل بیت» من، شما را به اهل بیتم سفارش می‌کنم، شما را به اهل بیتم سفارش می‌کنم، شما را به اهل

1- مدرک سابق، ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸

2- صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳.

بیتم، سفارش می‌کنم.

4- گروهی از محدثان از پیامبر گرامی روایت نموده اند که فرمود:

«إني تاركٌ فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيته و إني لئن يفترقا حتي يردا عليّ الحوض (1)».

- من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها به جای می‌گذارم؛ یکی «کتاب خدا» قرآن و دیگری اهل بیتم، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهد گشت تا در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر، به من برسند.

لازم به تذکر است که حدیث در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد و محقق برومند سید میر حامد حسین، اسناد این روایت را در کتاب «عقبات الأنوار» که در شش جلد به چاپ رسیده، گردآوری نموده است.

در پرتو روایات یاد شده، به روشنی معلوم می‌گردد که تمسک به اهل بیت پیامبر و پیروی از آنان، در کنار کتاب خدا و سنت رسول گرامی، از ضروریات اسلام و رها نمودن سخنان عترت، موجب ضلالت و گمراهی است.

اینک سؤالی که خودنمایی می‌کند، این است که عترت پیامبر که اطاعت از آنان، به فرمان رسول خدا بر ما واجب گردیده، چه کسانی هستند؟ ولذا به منظور روشن شدن این مسأله، با استناد به روایات، به بررسی معنای عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌پردازیم:

1- مستدرک حاکم، جزء ۳، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقة، باب ۱۱، فصل اول، ص ۱۴۹ و قریب بدین مضمون نیز در کتابهای یاد شده در زیر به چشم می‌خورد:

مسند احمد، جزء ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹

کنز العمال، جزء اول باب الاعتصام بالکتاب والسنة، ص ۴۴

اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسانی هستند؟

از روایات یاد شده روشن گردید که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) همه مسلمانان را به پیروی از عترت خود دعوت نموده و آن را در کنار کتاب خدا، به عنوان مرجع مردم پس از خویش قلمداد کرده و با صراحت تمام فرموده است: «قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت.»

بر این اساس، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسانی هستند که به حکم این که رسول خدا آنان را قرین قرآن معرفی فرموده، از مقام عصمت برخوردار بوده و از سرچشمه زلال معارف اسلامی، بهره مند باشند. زیرا در غیر این صورت، از کتاب خدا (قرآن) جدا خواهند شد، در حالی که پیامبر گرامی فرمود: قرآن و عترت از هم جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

بدین سان، ضرورت شناختن دقیق اهل بیت و صفات برجسته آنان که تنها بر امامان شیعه - که همگی از عترت پیامبرند - منطبق است به ثبوت می‌رسد.

اینک در پرتو روایات محدثان بزرگ اسلامی، دلائل روشن خود را در این زمینه می آوریم:

1- مسلم بن حجّاج پس از بیان حدیث «ثقلین»، چنین گوید که:

«یزید بن حیان از زید بن ارقم پرسید:

أهل بیت پیامبر) صلی الله علیه وآله (چه کسانی هستند؟ آیا آنان، همسران پیامبرند؟ زید بن ارقم در پاسخ چنین گفت:

«لا وأیم الله إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلقها فترجع إلي أبيها و قومها. أهل بيته أصله و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده(1)».

1- صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علی بن ابی طالب، ط مصر، ص ۱۲۳

صفحه

۱۸۲

- نه (چنین نیست)، به خدا سوگند زن برای برهه ای از زمان، با مرد (همراه) است، سپس آن مرد زن خود را طلاق می دهد تا نزد پدر و خویشان خود باز گردد. مقصود از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) کسانی هستند که اصل - یعنی دارای ریشه های عمیق قرابت - و از وابستگان او باشند، آنان که پس از پیامبر گرامی، از صدقه محرومند.

این روایت به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که مقصود از «عترت پیامبر» که تمسک به آنان بسان پیروی از کتاب خدا واجب است، همسران آن حضرت نیستند، بلکه اهل بیت پیامبر کسانی هستند که علاوه بر انتساب جسمانی دارای وابستگی معنوی به وی، شایستگی ویژه ای باشند تا بتوان آنان را در کنار کتاب خدا به عنوان مرجع مسلمانان جهان، قلمداد نمود.

2- پیامبر گرامی، تنها به بیان «اوصاف» اهل بیت اکتفا نفرمود، بلکه به «تعداد» آنان که دوازده تن می باشند نیز تصریح نمود:

مسلم از جابر بن سمره حکایت می کند:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَيَّ اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً. ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمَهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قَرِيْبِي(1)».

- از پیامبر گرامی شنیدم که فرمود: «اسلام به دوازده خلیفه، عزیز خواهد ماند». سپس سخنی گفت که من آن را نفهمیدم، از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ پاسخ داد که فرمود: «همگی از قریب هستند».

مسلم بن حجّاج همچنین از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین روایت می کند که:

«لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم اثنا عشر رجلاً(2)».

1- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، ط مصر

2- مدرک سابق

«امور مردم به شایستگی، سپری خواهد شد مادامی که دوازده مرد بر آنان فرمانروایی نمایند.»

این دو روایت، گواه روشنی است بر گفتار شیعه که «امامان دوازده گانه شیعه، پیشوایان راستین مردم پس از پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) هستند»، زیرا در اسلام، خلفای دوازده گانه ای که بلافاصله پس از رسول خدا، مرجع امور مسلمانان و مایه عزت و شوکت اسلام باشند، جز دوازده امام از اهل بیت پیامبر، مصداق دیگری ندارد؛ زیرا اگر از چهار خلیفه که در اصطلاح مسلمانان، به خلفای راشدین معروفند بگذریم، سایر زمامداران از بنی امیه و بنی عباس، با رفتارهای ناروایی که تاریخ بدانها گواهی می دهد، مایه تنگ اسلام و مسلمانان بوده اند.

بدین طریق، مقصود از «اهل بیت» که پیامبر گرامی، آنان را قرین قرآن و مرجع مسلمانان جهان معرفی نموده است، همان پیشوایان دوازده گانه از عترت پیامبرند که حافظان سنت رسول خدا و حاملان علوم او می باشند.

3- امیر مؤمنان - علی بن ابیطالب(علیه السلام) - نیز، پیشوایان مسلمانان را از بنی هاشم دانسته است که این هم خود گواه روشن دیگری بر درستی سخن شیعه در شناخت اهل بیت می باشد، آنجا که می فرماید:

«إِنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غَرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ - مِنْ بَنِي هَاشِمٍ لِاتِّصَاحِ عَلِيٍّ مِنْ سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلِحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ(1).»

- امامان از قریش، در طائفه بنی هاشم قرار داده شده اند و دیگران شایستگی ولایت بر مردم را ندارند و فرمانروایی حاکمان دیگر بی اساس است.

نتیجه: از مجموع روایات یاد شده، چهره دو حقیقت آشکار می گردد:

1- نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۴۴

1- تمسک به اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پیروی از آنان، در کنار اطاعت از کتاب خدا، واجب است.

2- اهل بیت رسول خدا که به عنوان «قرین قرآن مجید» و مرجع همه مسلمانان معرفی گردیده اند، دارای ویژگی های زیر می باشند:

الف: همه آنان از قبیله قریش و طائفه بنی هاشم می باشند.

ب: همه آنان دارای چنان قرابتی با رسول خدا هستند که صدقه بر آنان حرام است.

ج: همه آنان از مقام عصمت برخوردارند و گرنه از قرآن مجید عملاً جدا می گردیدند در حالی که پیامبر گرامی فرمود: آن دو (قرآن و عترت) از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند.

د: مجموع آنان، دوازده نفر باشد که بعد از رسول خدا، یکی پس از دیگری، ولی و پیشوای مسلمانان باشد.

هـ : این دوازده خلیفه پیامبر (صلي الله عليه وآله (مايه عزّت و شوکت روز افزون اسلام باشند.

با در نظر گرفتن این اوصاف که از روایات بدست می آید، بسان آفتاب، روشن می گردد که مقصود پیامبر (صلي الله عليه وآله (از اهل بیت خود، که پیروي از آنان را به مسلمانان سفارش فرموده است، همان دوازده امام پاک از عترت پیامبر گرامی هستند که شیعه به پیروي و تمسک به آنان در شناخت احکام فقهی خویش، افتخار می کند.

صفحه

۱۸۵

پرسش 29

آیا ابوطالب با ایمان از دنیا رفت که به زیارت او می روید؟

پاسخ: ابوطالب، فرزند عبدالمطلب و پدر بزرگوار امیرمؤمنان (علي) علیه السلام (و عموي پیامبر گرامی) صلي الله عليه وآله (از دیدگاه شیعه، مردی مؤمن به رسالت رسول خدا) صلي الله عليه وآله (و در همه مشکلات و تنگناهاي صدر اسلام یار و یاور پیامبر بوده است.

خانواده ابوطالب

وي در خانه اي چشم به جهان گشود که سرپرستی آن را جدّ پیامبر (صلي الله عليه وآله) و قهرمان پیروان مکتب ابراهیم خلیل؛ یعنی «عبدالمطلب» بر عهده داشت و با اندک کاوشی در تاریخ جزیره العرب، روشن می شود که عبدالمطلب در بحرانی ترین شرایط و خطرناک ترین برهه از زندگانی خویش، دست از خداپرستی و حمایت از آیین توحید برنداشت. آنگاه که ابرهه، لشکری گران از فیل سواران برانگیخت و به قصد ویران نمودن کعبه، به سوی مکه حرکت نمود، در میان راه، برخی از شتران عبدالمطلب را مصادره کرد، هنگامی که عبدالمطلب به منظور بازستاندن شتران خود نزد وي آمد، ابرهه با شگفتی

صفحه

۱۸۶

پرسید: چرا به جای درخواست بازگرداندن شتران خویش، خواهان بازگشت لشکر من و چشم پوشی از ویران کردن خانه کعبه نشدی؟

عبدالمطلب با روحی سرشار از ایمان و اعتماد به خدا، پاسخ داد:

«أنا ربّ الإبل وللبیت ربّ یمنعه» [یحیمه (1)].

- من صاحب شترانم هستم و این خانه - کعبه - نیز صاحبی دارد که از آن، پاسداری و حمایت خواهد نمود.

آنگاه به سوی مکه روان گردید تا در کنار کعبه در حالی که حلقه در آن را در دست گرفته بود، چنین گفت:

يارب لا أرجولهم سواكا *** يا رب فامنع منهم حماكا

انّ عدوّ البيت من عاداكا *** امنعمهم ان يخربوا فناكا(2)

- پروردگار! من به کسی جز تو امید ندارم. خدایا! حرم امن خود را از این دشمنان نگهبان باش. دشمنان این خانه با تو در ستیزند، آنان را از ویران کردن خانه خویش بازدار.

این سخنان شیوا و امثال آن گواه روشنی بر خداپرستی و ایمان استوار عبدالمطلب - پدر بزرگوار ابوطالب - است. ولذا یعقوبی در تاریخ خود پیرامون عبدالمطلب، چنین می نگارد:

«رفض عبادة الأصنام و وحّد الله عزّ وجل(3)»

- عبدالمطلب از پرستش بت ها دوری جست و به خدای یگانه معتقد بود.

اکنون ببینیم این پدر خداپرست و مؤمن درباره فرزند خود - ابوطالب -

1- کامل بن اثیر، ج ۱، ص ۲۶۱، ط مصر، سنه ۱۳۴۸ هـ.

2- مدرک سابق

3- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷، ط نجف

صفحه
۱۸۷

چگونه می اندیشد:

ابوطالب از دیدگاه عبدالمطلب

از لابلای فرازهای تاریخ، به خوبی روشن می گردد که برخی از پیشگویان روشن ضمیر، عبدالمطلب را از آینده درخشان پیامبر گرامی و نبوت وی، آگاه ساخته بودند.

هنگامی که «سیف بن ذی یزن» زمام حکومت حبشه را بدست گرفت، عبدالمطلب در راس هیأتی بر وی وارد گردید و پس از ایراد نطقی شیوا، فرمانروای حبشه به وی مژده داد که پیامبری گرانقدر در خاندان تو پا به عرصه وجود نهاده است و سپس در مورد ویژگی های او چنین گفت:

«اسمه محمّد - صلي الله عليه[وآله] و سلم - يموت أبوه و أمّه ويكفله جدّه و عمّه(1).»

- نام او محمد است و پدر و مادر وی می میرند و جدّ و عمویش سرپرستی وی را بر عهده می گیرند.

آنگاه در توضیح بیشتر صفات این پیامبر آینده چنین افزود:

يعبد الرّحمن و يدحض الشّيطان و يخمد النّيران و يكسر الأوّثان. قوله فصلّ و حكمه عدلّ و يأمر بالمعروف و يفعله و ينهي عن المنكر و يبطله(2).»

- خدای یگانه و رحمان را می پرستد و شیطان را باز می دارد و آتش ها را خاموش می سازد و بت ها را در هم می شکند. سخن او ملاک تشخیص حق از باطل و فرمان وی بر اساس عدل است. مردم را به نیکی فرا

1- سیره حلبی، ج ۱، ط مصر، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ و ط بیروت، ص ۱۱۴ و ۱۱۵

2- مدرک سابق

صفحه

۱۸۸

می خواند و خود نیز نیکوکار است، و آنان را از بدی باز می دارد و زشتی ها را می زداید.

سپس به عبدالمطلب گفت:

«اِنَّكَ لَجَدُّهُ يَا عَبْدِالمطلب غير كذب(1)».

- بی شک، تو جد آن پیامبری.

عبدالمطلب پس از شنیدن این مژده روح افزا، سجده شکر نمود و شرح حال آن مولود مبارک را چنین بیان داشت:

«انه كان لي ابنٌ و كنت به مُعجِباً و عليه رقيقاً و ابي زوجته - كريمة من كرائم قومي آمنة بنت وهب بن عبدمناف ابن زهرة فجاءت بغلام فسميُّه محمداً مات ابوه و أمه و كفلته أنا و عمه [يعني أبا طالب(2)].»

«فرزندی داشتم که بسیار مورد علاقه من بود، بانویی گرامی را به نام «آمنه» دختر وهب بن عبدمناف، به عقد ازدواجش در آوردم. آن بانو، پسری به دنیا آورد که وی را محمد نامیدم، پس از چندی پدر و مادر او از دنیا رخت بر بستند و من و عموی او - ابوطالب - سرپرستی وی را بر عهده گرفتیم.

از این سخنان چنین بر می آید که عبدالمطلب از آینده درخشان آن کودک یتیم آگاه بوده است و لذا در صدد برآمد تا پس از خویش، سرپرستی او را به - گرامی ترین فرزندان خود ابوطالب - واگذار نماید و دیگران را از این سعادت بی مانند، محروم کند.

از اینجا معلوم می شود که ابوطالب در چشم انداز پدر مؤمن و موحد

1- مدرک سابق.

2- مدرک سابق [سیره حلبی]، ج ۱، ص ۱۳۷، ط مصر.

صفحه

۱۸۹

خویش، از چنان مرتبه ایمان و وارستگی برخوردار بوده که تنها او شایستگی سرپرستی پیامبر گرامی را داشته است (1). اینک به منظور توضیح بیشتر، دلایل روشن ایمان ابوطالب را بر می شماریم:

دلایل ایمان ابوطالب

1- آثار ادبی و علمی ابوطالب

دانشمندان و مورخان اسلامي، قصائد شيوايي را از ابوطالب حکايت کرده اند که از لابلای آن آثار بلند علمي و ادبي، مي توان به ايمان راستين وي پي برد و ما از میان آن آثار انبوه، به برخی از آنها اشاره مي کنيم:

ليعلم خيارُ الناس أن محمداً *** نبيُّ كموسي و المسيح ابن مريم

أتانا بهدي مثل ما أتيا به *** فكلّ بأمر الله يهدي و يعصم(2)

- مردمان شريف و بزرگوار بايد بدانند که محمد(صلي الله عليه وآله (يسان موسي و عيسي پيامبر است و همان روشنايي آسماني که آن دو داشتند، او نيز دارد، پس همه پيامبران الهي به فرمان خدا مردم را هدايت نموده و از گناه بازمي دارند.

ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً *** رسولاً كموسي خطّ في أول الكتب

وأنّ عليه في العباد محبة *** ولا حيف فيمن خصّه الله بالحُب(3)

- آيا نمي دانيد که ما محمد(صلي الله عليه وآله (را پيامبري مانند موسي يافتيم که در

1- براي توضيح بيشتري به «سيره حلبی»، ط مصر، ج ۱، ص ۱۳۴، و سیره ابن هشام»، ط بيروت، ج ۱، ص ۱۸۹ و «ابوطالب مؤمن قریش»، ص ۱۰۹، ط بيروت و «طبقات کبری»، ج ۱، ص ۱۱۷، ط بيروت، مراجعه گردد.

2- الحجّه، ص ۵۷. و نظير آن در مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳، ط بيروت.

3- تاريخ ابن کثير، ج ۱، ص ۴۲. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد)، ط ۲، ج ۱، ص ۷۲.

صفحه

۱۹۰

کتاب هاي آسماني بيان گرديده؟ مردم او را دوست مي دارند و نبايد در مورد کسي که خدای بزرگ، دوستي وي را در دل ها قرار داده است، ستم روا داشت.»

لقد أكرم الله النبي محمداً *** فأكرم خلق الله في الناس أحمد

وشقّ له من اسمه ليجلّه *** فذو العرش محمودٌ و هذا محمداً(1)

- خدای بزرگ، پيامبر خود محمد را گرامي داشت، بر اين اساس، گرامي ترين آفریده خدا احمد است. خداوند نام پيامبر را از نام خود مشتق فرمود تا از مقام وي تجليل نمايد، پس پروردگار صاحب عرش، محمود (ستوده) و پيامبر او احمد (بسيار ستايشگر) است.

والله لن يصلوا إليك بجمعهم *** حتّي أوسد في الثراب دفينا

فاصدع بأمرک ما عليك غضاضة *** و ابشر بذلك و قرّمنک عيوناً

و دعوتني و علمت أنك ناصحي *** ولقد دعوت و كنت ثمّ أمينا

و لقد علمت بأنّ دين محمد(صلي الله عليه وآله) *** (من خير أديان البرية دينا)(2)

- اي رسول خدا، هرگز دشمنان به تو دست نخواهند يافت تا آنگاه كه من در بستر خاك بيارمم، پس بي باك باش و آنچه را بدان مأموري آشكار ساز و مژده ده و چشمها را روشني بخش. تو مرا به آيين خود فرا خواندي و من مي دانم كه تو خير خواه من هستي و در دعوت خويش، استوار و درستكاري، و من به روشني دانستم كه آيين محمد(صلي الله عليه وآله(بهترين اديان جهان است.

1- شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد)، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۸؛ تاريخ ابن عساکر، ج 1، ص ۲۷۵؛ تاريخ ابن كثير، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۲۵۴.

2- خزانه الأدب بغدادى، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تاريخ ابن كثير، ج ۳، ص ۴۲؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد)، ج ۱۴، ص 55، ط ۲؛ فتح الباري، ج ۷، ص ۱۵۳ - ۱۵۵. الإصابه، ج ۴، ص ۱۱۶، ط مصر، سنه 1358 هـ. ديوان ابى طالب، ص ۱۲.

صفحه

۱۹۱

يا شاهد الله عليّ فاشهد *** أني علي دين النبيّ أحمد

من ضلّ في الدين فإني مُهتدي(1)

- اي گواه خدا بر من، به ايمان من به آيين رسول خدا - محمد - صلي الله عليه وآله(گواهي ده، هر كس گمراه باشد، من اهل هدايت هستم.

و ابوطالب در واپسين روزهاي زندگاني پربار خویش، بزرگان قريش را در ابیاتي كه مي آوريم، به حمايت كامل از رسول خدا(صلي الله عليه وآله(سفارش نمود:

اوصي بنصر نبي الخیر أربعة *** إني عليّ و شيخ القوم عبّاسا

وحمزة الأسد الحامي حقيقته *** وجعفرأ أن تدودوا دونه الناسا

كونوا فداءً لكم أمي و ما ولدت *** في نصر احمد دون الناسا(2)

- چهار تن را به ياري پيامبر نيكي، سفارش مي نمايم: فرزندم علي و بزرگ قبيله ما عباس، و شير خدا حمزه كه هماره از پيامبر گرامي، حمايت نموده و (فرزندم) جعفر را تا او را يار و ياور باشيد و شما - كه عزيزان من فدايتان باد - هميشه براي رسول خدا در برابر دشمنان، چون سپر ها باشيد.

هر انسان با انصاف و وارسته، با مشاهده اين همه آثار ادبي شيوا، كه با صراحت كامل بيانگر عقیده و ايمان ابوطالب به خدای يگانه و رسالت پيامبر گرامي(صلي الله عليه وآله(مي باشد، به سخن شيعه مبني بر ايمان راستين وي پي مي برد و بر اتهامات بي پايه اي كه برخي نويسندگان با اهداف سياسي ويژه اي، بر مؤمن قريش و عموي پيامبر خدا و پاسدار بزرگ شريعت در شرايط دشوار صدر اسلام، وارد آورده اند، تأسف مي خورد.

1- شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد)، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۸. ديوان ابوطالب، ص ۷۵.

2- متشابهات القرآن، (ابن شهر آشوب مازندراني)، در تفسير سوره حج، ذيل آيه «ولينصرنّ الله من ينصره.»

2- طرز رفتار ابوطالب با پیامبر بیانگر ایمان اوست

همه تاریخ نگاران مشهور اسلامی، فداکاری های بی نظیر او از ساحت مقدس رسول خدا را یادآور شده اند که خود دلیلی است گویا بر اعتقاد راسخ وی.

ابوطالب به منظور حمایت از اسلام و حراست از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه سال آوارگی و زندگی در «شعب ابي طالب» را در کنار رسول خدا، بر ریاست قریش ترجیح داد و تا پایان محاصره اقتصادی مسلمانان، در کنار آن باقی ماند و همه مشکلات را در آن شرایط طاقت فرسا تحمل نمود (1).

علاوه بر این، ابوطالب فرزند گرامی خود، (علی) علیه السلام (را به همراهی و همگامی کامل با رسول خدا فرا خواند و از وی خواست تا در همه شرایط دشوار صدر اسلام، ملازم آن حضرت باشد.

ابن ابی الحدید معتزلی، در شرح نهج البلاغه، این سخن را از ابوطالب حکایت نموده که به فرزند خود - علی (علیه السلام) - فرمود:

«رسول خدا تو را تنها به نیکی دعوت می نماید، پس همواره ملازم و همراه او باش (2).»

روشن است که همین همه خدمات ارزنده ابوطالب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فداکاری های بی شائبه وی در دفاع از حریم مقدس اسلام، بارزترین گواه بر ایمان او است.

1- به منظور آگاهی بیشتر، به مدارک زیر مراجعه فرمایید:

(1) سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۴، ط مصر، ۲ (تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۳، ط بیروت، ۳) سیره ابن هشام، ج ۱، ط بیروت، ص ۱۸۹، ۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط ۲، ج ۱۴، ص ۵۲، ۵ (تاریخ یعقوبی اول جلد ۲، ط نجف، ۶) الإصابه، ج ۴، ص ۱۱۵، ط مصر، ۷) طبقات کبری، ج ۱، ص ۱۱۹، ط بیروت، سنه ۱۳۸۰ هـ.

2- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۵۳، ط ۲.

بر این اساس، دانشمند بزرگ مسلمان - ابن ابی الحدید - پیرامون نقش حیاتی وجود ابوطالب در حفظ و حراست از رسول خدا و آیین پاک وی، چنین می سراید:

ولولا ابوطالب و ابنه *** لما مثل الدین شخصاً فقاما

فذاک بمکه آوی و حامی *** و هذا بیثرب جسّ الحماما

و ما ضرّ مجد ابی طالب *** ججهولّ لعی أو بصیرّ تعامی (1)

- هرگاه ابوطالب و فرزند وی نبودند، هرگز آیین اسلام قوام نمی یافت. او در مکه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آله (پناه داد و حمایت نمود و فرزند وی در یثرب، (در راه یاری رسول خدا) در گرداب های مرگ فرورفت.

هیچکس نمی تواند به شکوه ابوطالب، خللی رساند، نه جاهلان بیهوده گو و نه آگاهانی که خود را به نادانی می زنند.

3- وصیت ابوطالب گواهی است روشن بر ایمان او

مورخان مشهور جهان اسلام مانند «حلبی شافعی» در سیره خود و «محمد دیار بکری» در تاریخ الخميس، آخرین سخنان ابوطالب را چنین آورده اند که قوم خود را به یاری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواند:

«یا معشر قریش کونوا له ولاءه، ولحزبه حماه، والله لا یسلک أحد منکم سبیله إلا رشد ولا یأخذ أحدٌ بهدیه إلا سعد، ولو کان لنفسی مدّة ولأجلی تأخر لکففت عنه الهزائن و لدفعت عنه الدّواهی. ثم هلك(2)».

- ای خویشاوندان من، دوستدار و پیرو محمد باشید و از حزب او

1- مدرک سابق، ص ۸۴.

2- تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۳۰۱ - ۳۰۰، ط بیروت. سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر.

صفحه

۱۹۴

(اسلام) حمایت کنید به خدا قسم و هر که از نور هدایت او پیروی نماید، سعادت مند می گردد. اگر زندگانی من ادامه می یافت و اجل مرا مهلت می داد، بی تردید گرفتاری ها و سختی ها را از وی برطرف می ساختم. این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

4- محبت رسول خدا نسبت به ابوطالب، گواه بر ایمان اوست

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مناسبت های گوناگون از عمومی خود - ابوطالب - تجلیل می نمود و دوستی خویش را نسبت به وی ابراز می داشت که تنها به دو نمونه از آنها اشاره می نمایم:

الف: گروهی از مورخان، روایت زیر را حکایت نموده اند که پیامبر گرامی به عقیل بن ابی طالب فرمود:

«إني أحبک حبین حباً لقرابتک مني و حباً لما کنت أعلم من حبّ عمي إياک(1)».

- من تو را به دو جهت دوست می دارم: یکی به خاطر خویشاوندیت با من و دیگر به خاطر این که می دانم عمومی من (ابوطالب) تو را دوست می داشت.

ب: حلبی نیز در سیره خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین روایت می کند که از مقام عمومی خود ابوطالب تجلیل می نماید:

«ما نالت قریش مني شيئاً أكرهه (أي اشدّ الكراهة) حتّي مات أبوطالب(2)».

1- تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۶۳، ط بیروت. الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۰۹

2- سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر

- تا ابوطالب زنده بود، کفار قریش نتوانستند مرا به سختی آزار رسانند.

روشن است که محبت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در مورد ابوطالب و تجلیل از مقام شامخ وی، گواه روشنی است بر ایمان بی شائبه او؛ زیرا رسول خدا بنابر نص آیات قرآن، تنها مؤمنان را دوست می دارد و نسبت به کافران و مشرکان سخت گیر می باشد. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ» (1).

- محمد پیامبر خدا است و کسانی که با وی هستند، با کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند.

و در جای دیگر می فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (2)...

- هرگز مردمی را که به خدا و پیامبر او ایمان دارند، چنین نخواهی یافت که دشمنان خدا و رسول را دوست بدارند هر چند آن دشمنان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشاوندان آنان باشند. آنها هستند که خدا بر دلهایشان، سطور ایمان را نگاشته است (3).

با در نظر گرفتن آیات یاد شده و مقایسه آنها با محبت پیامبر گرامی نسبت به ابوطالب و تجلیل از وی در مناسبت های گوناگون، تردیدی نمی ماند

1- فتح: ۲۹

2- مجادله: ۲۲

3- همچنین آیه ۱ از سوره ممتحنه و آیه ۲۳ از سوره توبه و آیه های ۸۱ و ۵۴ از سوره مائده نیز، بر این معنا گواهی می دهند.

که ابوطالب، دارای - مرتبه والایی از ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است.

5- گواهی صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

گروهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر ایمان راستین ابوطالب گواهی داده اند که برخی از آن موارد را یادآور می شویم:

الف: آنگاه که شخصی ناآگاه در حضور امیر مؤمنان (علی) علیه السلام (به مقام ابوطالب اتهام ناروایی زد، آن حضرت در حالی که آثار خشم در چهره اش ظاهر گشت، فرمود:

«مَهْ، فَضَّ اللَّهُ فَاكًا، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي كُلِّ مَذْنَبٍ عَلِيٌّ وَجَهَ الْأَرْضَ لَشَقَعَهُ اللَّهُ» (1).

- ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، سوگند به خدایی که محمد(صلي الله عليه وآله) را به پیامبری برانگیخت، اگر پدرم - ابوطالب - بخواهد شفاعت هر گنهکاری را بر عهده بگیرد، خداوند او را شفیع می گرداند.

و در جای دیگر می فرماید:

«كانَ والله ابوطالب عبد مناف بن عبدالمطلب مؤمناً مسلماً يكتُم إيمانه مخافةً علي بنی هاشم أن تنازها قريش(2)».

- به خدا سوگند، ابوطالب، عبد مناف بن عبدالمطلب، مؤمن و مسلمان بود و ایمان خود را بر کفار قریش پنهان می داشت تا با بنی هاشم دشمنی نکنند.

این سخنان امام علی(علیه السلام) (نه تنها ایمان نیرومند ابوطالب را تأیید می کند بلکه وی را از زمره اولیای الهی به شمار می آورد که به اذن خدا

1- الحجّه، ص ۲۴

2- الحجّه، ص ۲۴

صفحه

۱۹۷

می توانند شفیع دیگران گردند.

ب: ابوزر غفاری در مورد ابوطالب چنین می گوید:

«والله الذي لا إله إلا هو ما مات ابوطالب رضي الله عنه حتّي أسلم(1)».

- سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، ابوطالب رخت از جهان نبست مگر این که اسلام را اختیار نمود.

ج: از عباس بن عبدالمطلب و ابوبکر بن ابی قحافه نیز با اسانید فراوانی، چنین روایت شده است:

«إنّ أبا طالب ما مات حتّي قال: لا إله إلا الله مُحمّد رسول الله(2)».

- ابوطالب از دنیا نرفت مگر این که گفت: لا اله الا الله، محمّد رسول الله.

6- ابوطالب از دیدگاه اهل بیت

همه امامان اهل بیت، به ایمان استوار ابوطالب تصریح نموده و در مناسبت های گوناگون به دفاع از این یار فداکار پیامبر گرامی برخاسته اند، و ما تنها به دو نمونه از آن موارد، اشاره می کنیم:

الف - امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«لو وُضع إيمانُ أبي طالب في كفة ميزان و إيمان هذا الخلق في الكفة الأخرى لرجح إيمانه(3)».

- اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این مردم را در کفه

1- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۷۱، ط ۲

2- الغدير، ج ۷، ص ۳۹۸، ط ۳، بیروت، سنه ۱۳۷۸ هـ. به نقل از تفسیر «وکیع»

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۶۸، ط ۲؛ الحجّه، ص ۱۸

صفحه

۱۹۸

دیگر قرار دهند، ایمان ابوطالب فزونی خواهد داشت.

ب - امام صادق(علیه السلام (از رسول خدا) صلی الله علیه وآله (نقل می کند:

«إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ أُسْرُوا الْإِيمَانَ وَأُظْهِرُوا الْكُفْرَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ، وَ إِنَّ أَبِاطَالَبَ أُسِرَ الْإِيمَانَ وَأُظْهِرَ الشُّرْكَ فَأَتَاهُ اللَّهُ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ(1)».

- اصحاب كهف، ایمان خویش را (به خاطر برخی مصالح) پنهان نمودند و به ظاهر وانمود کردند که کافر هستند، پس خداوند دوبار به آنان پاداش داد و ابوطالب نیز ایمان و اسلام خود را پنهان نگاه داشت و (به سبب مصلحتی) اظهار شرک نمود، پس خداوند دوبار به وی پاداش عنایت فرمود.

از مجموع دلایل یاد شده، بسان آفتاب روشن می گردد که ابوطالب از مقامات یاد شده در زیر، برخوردار بوده است:

1- ایمان نیرومند به خدا و پیامبر گرامی.

2- یاری و حمایت بی شائبه از رسول خدا و فداکاری در راه اسلام.

3- محبوبیت کم نظیر نزد پیامبر گرامی.

4- برخورداري از مقام شفاعت در نزد خداوند.

و بدین سان بی پایگی اتهامات ناروایی که به وی نسبت می دهند، به ثبوت می رسد.

از آنچه بیان گردید، چهره دو حقیقت بر ما آشکار می شود:

1- ایمان ابوطالب، مورد پذیرش رسول خدا(صلی الله علیه وآله (صحابه پیامبر، امیر مؤمنان و پیشوایان اهل بیت می باشد.

2- اتهامات ناروایی که به وی نسبت داده اند، پایه و اساسی ندارد و

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۰، ط ۲؛ الحجّه، ص ۱۷ و ۱۱۵

صفحه

۱۹۹

تنها به خاطر برخی از اهداف سیاسی و با تحریک گروهی از پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، که همواره با اهل بیت و فرزندان ابوطالب در ستیز بوده اند، انجام گرفته است.

اینک شایسته می دانیم بارزترین دستاویزی را که به منظور در هم شکستن شخصیت آن یار دیرین پیامبر به کار گرفته اند و به «حدیث» ضحاح «مشهور است را مورد بررسی قرار دهیم و در پرتو آیات شریفه قرآن و سنت مسلم پیامبر (صلی الله علیه و آله و بیّنش عقل سلیم، دلایل بی پایگی آن را از نظر شما بگذرانیم:

بررسی حدیث ضحاح

برخی از نویسندگان: مانند بخاری و مسلم به نقل از روایانی چون «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملک بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد دروردی» و «لیث بن سعد» دو سخن یاد شده در زیر را به پیامبر گرامی نسبت داده اند:

الف: «وجدته فی غمرات من النار فأخرجته إلی ضحاح.»

- او (ابوطالب) را در انبوهی از آتش یافتم، پس وی را به ضحاح (1) پایاب) منتقل نمودم.

ب: «أعله تنفعه شفاعتي يوم القيامة فيجعل في ضحاح من النار يبلغ كعبه يغلي منه دماغه.»

- شاید در روز رستاخیز، شفاعت من به او - ابوطالب - سودی رساند پس در پایابی از آتش قرار گیرد، که گودی آن تا برآمدگی پاهای وی

1- «ضحاح» که معادل آن در فارسی «پایاب» است، به معنای گودالی است که عمق آن، کمتر از قامت انسان باشد.

صفحه

۲۰۰

می رسد؛ بطوری که مغز او به جوش می آید (1).

گرچه انبوه روایات و دلایل روشن ایمان ابوطالب، که بیان گردید، بی پایگی این افترا و تهمت بزرگ (حدیث ضحاح) را اثبات می نماید، لیکن به منظور روشن تر شدن مسأله، در دو زمینه به بررسی «حدیث ضحاح» می پردازیم:

1- بی پایگی اسناد آن.

2- مخالفت متن آن با کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بی پایگی اسناد حدیث «ضحاح»

چنانکه بیان گردید، روایان حدیث ضحاح عبارتند از: «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملک بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد دروردی» و «لیث بن سعد»

اینک با استناد به سخنان دانشمندان علم رجال اهل سنت که احوال محدثان را بیان می نمایند، وضعیّت آنان را مورد تحقیق قرار می دهیم:

الف: سفیان ابن سعید ثوری.

ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، دانشمند معروف علم رجال از اهل سنت پیرامون وی چنین می گوید:

«كان يدأس عن الضعفاء(2)».

- سفیان بن ثوری احادیث جعلی را از راویان ضعیف حکایت می کرد.

این سخن گواه روشنی است بر وجود تدلیس و روایت نمودن از ضعفا

1- صحیح بخاری، ج ۵، ابواب مناقب، باب قصه أبي طالب، ص ۵۲، ط مصر - و ج ۸، کتاب الأدب، باب کنية المشرك، ص ۴۶

2- میزان الاعتدال (ذهبی)، ج ۲، ص ۱۶۹، ط ۱، بیروت، سنه ۱۳۸۲.

صفحه

۲۰۱

و یا افراد مجهول توسط سفیان ثوری؛ بطوری که احادیث وی از درجه اعتبار ساقط می گردد.

ب: عبدالملک بن عمیر.

ذهبی درباره وی می گوید:

«طال عمره وساء حفظه. قال ابوحاتم. ليس بحافظ، تغیر حفظه. و قال احمد: ضعيف يخلط، و قال بن معين: مخلط، و قال ابن خراش: كان شعبة لا يرضاه و ذكر الكوسج عن احمد انه ضعفه جداً(1)».

- عمر وی طولانی گشت و حافظه او دچار اختلال شد. ابوحاتم می گوید: توان حفظ و نگهداری حدیث را نداشت و نیروی حافظه وی نیز دگرگون گردید. احمد بن حنبل نیز می گوید: عبدالملک ابن عمیر، ضعیف و پرغلط است - (یعنی روایات بی پایه و جعلی نقل می کند) ابن معین می گوید: وی احادیث نادرست را با احادیث صحیح درهم آمیخته است. ابن خراش می گوید: شعبة نیز از وی راضی نبوده است. کوسج از احمد بن حنبل حکایت نموده که عبدالملک بن عمیر را بشدت تضعیف کرده است.

از مجموعه این سخنان، استفاده می شود که «عبدالملک بن عمیر»، دارای صفات زیر بوده است:

1- بی حافظه و فراموشکار

2- ضعیف (در اصطلاح علم رجال) یعنی کسی که نمی توان به روایات وی اعتماد نمود.

3- پرغلط.

1- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰، ط ۱، بیروت.

صفحه

۲۰۲

4- مخلط (کسی که روایات نادرست را با روایات صحیح مخلوط می کند).

روشن است که هر یک از صفات یاد شده، به تنهایی بر بی پایگی احادیث عبدالملک بن عمیر گواهی می دهد، در حالی که تمام این نقاط ضعف در وی گرد آمده است.

ج : عبدالعزیز بن محمد در اوردی

دانشمندان علم رجال از اهل سنت، او را فراموشکار و بی حافظه دانسته اند که نمی توان به روایات او استدلال نمود.

احمد بن حنبل، پیرامون «در اوردی» می گوید:

«إِذَا حَدَّثَ مِنْ حِفْظِهِ جَاءَ بِبِوَاطِئِلٍ (1)».

- هرگاه از حفظ روایت نماید، سخنان بی پایه و نامربوط ارائه می دهد.

ابوحاتم نیز درباره وی می گوید:

«لَا يَحْتَجِّجُ بِهِ (2)»;

- به سخن او، نمی توان استدلال کرد.

ابوزراع نیز، وی را «سَيِّئُ الْحِفْظِ»؛ یعنی بدحافظه معرفی نموده است (3).

د : لیث بن سعد

با مراجعه به کتب علم رجال اهل سنت، بخوبی معلوم می شود همه روایانی که نام آنان «لیث» است، افرادی ناشناخته و مجهول یا ضعیف هستند که نمی توان به احادیث آنان، اعتماد و استدلال نمود (4).

1- مدرک سابق، ص ۶۳۴

2- همان

3- مدرک سابق، ص ۶۳۴

4- میزان الاعتدال، ج ۳، ط ۱، بیروت، از ص ۴۲۰ تا ص ۴۲۳

ولیت بن سعد نیز یکی از آن افراد ضعیف و بی مبالا بوده که در شنیدن حدیث و کسانی که از آنان روایت نموده، سهل انگاری کرده است.

یحیی بن معین، در مورد وی می گوید:

«إِنَّهُ كَانَ يَتَسَاهَلُ فِي الثَّبُوخِ وَالسَّمَاعِ (1)».

- لیث بن سعد، در مورد کسانی که از آنان روایت نموده و همچنین در شنیدن حدیث، مسامحه کرده است.

«نبیاتی» نیز وی را از جمله ضعیفان، دانسته و نام او را در کتاب خود «التذلیل علی الکامل» که تنها راویان ضعیف را معرفی می کند، بیان نموده است (2).

از مجموع آنچه گفته شد، معلوم می گردد که راویان اصلی حدیث «ضحاح»، در نهایت ضعف بوده و نمی توان به احادیث آنان اعتماد کرد.

متن حدیث «ضحاح»، با کتاب و سنت، ناسازگار است

در حدیث یاد شده به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین نسبت داده اند که آن حضرت ابوطالب را از انبوه آتش دوزخ، به پایابی از آتش، منتقل نمود و بدین سان، موجب تخفیف عذاب وی گردید و یا آرزو نمود تا در روز رستاخیز از وی شفاعت نماید، در حالی که قرآن مجید و سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) تخفیف عذاب و شفاعت پیامبر را تنها برای مؤمنان و مسلمانان می پذیرد. بنابراین اگر ابوطالب کافر بود، هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی توانست موجب تخفیف عذاب و یا شفاعت وی گردد.

بدین سان، بی پایگی محتوای «حدیث ضحاح» - بنابر گفتار کسانی

1- مدرک سابق، ص ۴۲۳

2- شیخ الأبطح، ص ۷۵؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲۳

صفحه

۲۰۴

که ابوطالب را کافر می دانند - به ثبوت می رسد.

اینک دلایل روشن این مسأله را در پرتو کتاب خدا و سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) (از نظر شما می گذاریم):

الف - قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (1)».

- آتش دوزخ برای کافران است، نه مرگ آنان فرا می رسد که بمیرند و نه عذاب آنان تخفیف داده می شود. ما کافران را چنین کیفر می دهیم.

ب: سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (نیز شفاعت برای کافران را نفی می کند: ابوذر غفاری از رسول خدا) (صلی الله علیه و آله) (چنین آورده است که:

«أعطيت الشفاعة و هي نائلة من أمّتي من لا يشرک بالله شيئاً».

- شفاعت من به کسانی از امّتم می رسد که مشرک نباشند.

بنابر این، متن حدیث «ضحاح» نیز بر اساس سخن کسانی که ابوطالب را کافر می دانند، پایه و اساسی ندارند و با کتاب و سنت مخالف است.

نتیجه

در پرتو آنچه گذشت، معلوم گردید که «حدیث ضحاح» هم از نظر سند و هم از جهت متن و محتوا، فاقد هرگونه اعتبار است و نمی‌توان به آن استدلال نمود.

بدین سان، استوارترین دژی که به منظور مخدوش ساختن ایمان نیرومند ابوطالب، بدان پناهنده می‌شوند، فرو می‌ریزد و چهره درخشان آن مؤمن قریش و یار دیرین پیامبر(صلي الله عليه وآله) همچنان پرفروغ و نورانی جلوه می‌کند.

1- فاطر: ۳۶

صفحه

۲۰۵

پرسش 30

آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به جای علی بن ابی طالب، قرآن را بر رسول خدا نازل کرده است؟!

پاسخ: پیش از آن که بی‌پایگی این اتهام ناروا را که برخی افراد ناآگاه و یا مغرض به شیعه نسبت داده اند، به اثبات برسانیم، سزاوار است به ریشه یابی آن بپردازیم:

ریشه این اتهام

از آیات شریف قرآن و احادیثی که پیرامون آنها رسیده است، روشن می‌شود یهودیان بر آن بودند که جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نمود؛ زیرا خداوند به وی دستور داده بود نبوت را در دودمان اسرائیل قرار دهد، لیکن او برخلاف فرمان خدا، آن را در سلسله فرزندان اسماعیل قرار داد!

بر این اساس، گروه یهود جبرئیل را دشمن دانسته (1) و جمله «خان

1- تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۳۷، ط مصر، سنه ۱۳۰۸ هـ.

صفحه

۲۰۶

الأمین) «جبرئیل خیانت نمود!» را شعار خود قرار دادند و لذا قرآن در مقام انتقاد از آنان و اثبات بی‌پایگی سخنانشان، جبرئیل را در آیه ذیل به عنوان فرشته «امین» و درستکار معرفی کرد:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ(1)».

- روح امین (جبرئیل) قرآن را بر قلب تو نازل کرد، تا از بیم دهندگان باشی.

و در آیه دیگر می فرماید:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا بِإِذْنِ اللَّهِ (2).»

- بگو: هرکس با جبرئیل دشمنی ورزد، آن فرشته گرامی به اذن خدا قرآن را بر قلب تو نازل نمود.

از آیات یاد شده و تفسیر آن ها، به روشنی معلوم می گردد که گروه یهود، جبرئیل را به عللی دشمن داشته و او را فرشته عذاب می نامیدند و به خیانت در ابلاغ رسالت متهم می نمودند.

بنابراین، ریشه شعار «خَانَ الْأَمِينُ» از خرافات قوم یهود سرچشمه گرفته است و برخی از نویسندگان جاهل که با شیعه خصومت دیرینه دارند، به نشخوار سخن یهودیان پرداخته و ناجوانمردانه این اتهام را به شیعه نسبت می دهند.

نبوت از دیدگاه شیعه

شیعه به پیروی از کتاب و سنت و در پرتو روایات روشن اهل بیت پیامبر، نه تنها «محمد بن عبدالله(صلی الله علیه وآله)» (را پیامبر بر حق می داند که به فرمان

1- شعراء: ۱۹۴

2- بقره: ۹۷

صفحه

۲۰۷

خدا به رسالتی جهانی برانگیخته شده است، بلکه آن حضرت را، خاتم پیامبران و بلندپایه ترین سفیر الهی، قلمداد می کند.

پیشوای بزرگ شیعه، علی بن ابی طالب(علیه السلام) در سخنان شیوای خویش، بدین حقیقت چنین گواهی می دهد:

«و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، خاتم النبيين و حجة الله علي العالمين(1).»

- گواهی می دهم که خدایی جز پروردگار یگانه و بی همتا نیست. و گواهی می دهم که محمد(صلی الله علیه وآله) بنده و پیامبر خدا و خاتم پیامبران و حجت خدا برای جهانیان است.

امام صادق(علیه السلام) نیز می فرماید:

«لم يُبعث الله عزوجل من العرب إلا خمسة أنبياء: هوداً و صالحاً و إسماعيل و شعيباً و محمداً خاتم النبيين(صلی الله علیه وآله(2)).»

- خدا از میان قوم عرب، تنها پنج پیامبر برانگیخت: هود، صالح، اسماعیل، شعیب و محمد(صلی الله علیه وآله) که خاتم پیامبران است.

این حدیث شریف، به روشنی بی‌پایگی اتهام ناروایی را که به شیعه نسبت داده اند، اثبات نموده و حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) (را آخرین پیامبر خدا معرفی می‌کند) (3).

بر این اساس، شیعیان جهان، جبرئیل را در ابلاغ رسالت، امین و درستکار دانسته و محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) (را پیامبر بر حق و آخرین رسول خدا

1- نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۸۸، ط بیروت. کافی، ج ۸، ص ۶۷، ط ۲، سنه ۱۳۸۹ هـ. تهران

2- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۲، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۰۳

3- به منظور آگاهی بیشتر از روایات انبوهی که بیانگر خاتمیت رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) (از دیدگاه شیعه می‌باشد، به کتاب «مفاهیم القرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی، مراجعه گردد.

صفحه

۲۰۸

قلمداد می‌نمایند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) (را وصی و جانشین وی می‌دانند.

در اینجا شایسته است روایت زیر را که هر دو گروه شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر داشته و آن را در کتاب های معتبر خود بیان نموده اند، از نظر شما بگذرانیم، در این روایت که به «حدیث منزلت» معروف است، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) (پس از بیان خاتمیت رسالت خویش، علی را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی کرد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) (به علی بن ابی طالب (علیه السلام) (فرمود:

«أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لاني بعدي» (1).

- آیا خوشنود نمی‌شوی از این که تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی باشی (یعنی همانطور که هارون وصی و جانشین موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من باشی) جز این که پیامبری پس از من وجود نخواهد داشت.

این روایت که از نظر سند، مورد اعتماد محدثان بزرگ اسلامی، اعم از

1- حدیث یاد شده، مدارک بی‌شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

(1) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳، ط مصر، باب غزوه تبوک.

(2) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، ط مصر، باب فضائل علی - ع -

(3) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ط ۱، مصر، باب فضائل اصحاب النبی - ص -

(4) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، ط بیروت

(5) مسند احمد، ج ۱، صفحه های ۱۷۰ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵، ج ۳، ص ۳۲

(6) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۱، ط بیروت، باب مناقب علی بن ابی طالب - ع -

(7) مناقب (ابن مغزلی)، ص ۲۷، ط بیروت، سنه ۱۴۰۳ هـ.

(8) بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۳ هـ.

(9) معانی الاخبار (صدوق)، ص ۷۴، ط بیروت، سنه ۱۳۹۹ هـ.

(10) کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۸، ط بیروت، سنه ۱۴۰۵ هـ.

صفحه

۲۰۹

شیعه و سنی است، گواه روشنی است بر درستی گفتار شیعه در دو زمینه زیر:

1- محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) گرامی ترین پیامبر خدا و خاتم رسولان الهی است که به امر خدای بزرگ به رسالت جاودان و جهانی برانگیخته شد و پس از وی پیامبری نخواهد بود.

2- علی بن ابی طالب (علیه السلام) (وصی و جانشین پیامبر) صلی الله علیه وآله (و خلیفه مسلمانان پس از وی می باشد).

صفحه

۲۱۱

پرسش 31

ملاک تقیه چیست؟

پاسخ: تقیه به معنای مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان نمودن ایمان در برابر مخالفان، به منظور پیشگیری از زیان های دنیوی و خسارت های معنوی و دینی است و یکی از وظایف شرعی هر مسلمان می باشد که ریشه در قرآن کریم دارد.

تقیه از دیدگاه قرآن

قرآن مجید در این زمینه آیات متعددی دارد که برخی از آنها را می آوریم:

الف: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً (1)».

- اهل ایمان نباید مؤمنان را رها نموده و با کافران طرح دوستی بریزند، هر که چنین کند، با خدا رابطه ای نخواهد داشت مگر این که از آنان، تقیّه نمایید.»

1- آل عمران: ۲۸

صفحه

۲۱۲

این آیه به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که دوستی با کافران جایز نیست مگر به خاطر تقیّه و حفظ جان و پیشگیری از خطرها، که در این صورت می توان به ظاهر با آنان، ابراز دوستی و موافقت نمود.

ب: «مَنْ كَفَرَ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنْ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(1)».

- هرکس پس از ایمان به خدا دوباره کافر گردد، مگر کسی که از روی اجبار اظهار کفر نماید در حالی که دل وی در ایمان ثابت و مطمئن باشد، ولیکن کسانی که دل خود را آکنده از کفر نمایند، خشم و عذابی سخت بر آنان خواهد بود.

مفسران در مورد شأن نزول آیه یاد شده چنین می گویند:

روزی عمّار بن یاسر، همراه با پدر و مادر خود، گرفتار دشمنان گشتند و کافران از آنان خواستند تا دست از اسلام بردارند و به کفر و شرک اعتراف نمایند. همراهان عمّار، همگی به یگانگی خدا و رسالت پیامبر گرامی گواهی دادند و لذا برخی از آنان به شهادت رسیدند و دیگران نیز، مورد شکنجه دشمنان اسلام قرار گرفتند، ولی عمّار بر خلاف میل باطنی خویش، تقیّه نمود و به ظاهر آنچه را که کافران می گفتند، بر زبان جاری نمود و آزاد گردید.

هنگامی که نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسید، از سخن خویش بسیار نگران و افسرده گشت، بدین جهت، پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله) وی را دلداري داد و آیه یاد شده نیز در این زمینه نازل گردید(2).

از این آیه و سخنان مفسران روشن شد که پنهان داشتن اعتقاد باطنی

1- نحل: ۱۰۶

2- به «دَر المنثور» [«نگارش جلال الدین سیوطی»]، ج ۴، ص ۱۳۱، ط بیروت، مراجعه گردد.

صفحه

۲۱۳

به منظور حفظ جان و جلوگیری از خسارت های مادی و معنوی، در زمان پیامبر نیز، تحقق داشته و مورد پذیرش اسلام بوده است.

تقیّه از نظر شیعه

از آنجا که حکومت های ستمگر بنی امیه و بنی عباس در طول تاریخ، با شیعیان سرستیز داشته و کمر به کشتار آنان بسته بودند، (1) آنان به فرمان قرآن تقیه نمودند و عقاید راستین خویش را کتمان کردند و بدین سان، جان خود و دیگر برادران مسلمان خویش را در آن شرایط دشوار، نجات دادند.

روشن است که در آن فضای آکنده از اختناق و استبداد، راه رهایی دیگری، از طوفان ستمی که شیعه را به نابودی تهدید می نمود، تصور نمی شد. و لذا در صورتی که پادشاهان ستمگر و دست نشانندگان آنان، با شیعیان دشمنی نمیورزیدند و کشتار بی رحمانه آنان را سرلوحه حکومت خویش قرار نمی دادند، دلیلی برای تقیه شیعه وجود نداشت.

لازم به تذکر است که تقیه به گروه شیعه اختصاص ندارد، بلکه دیگر مسلمانان نیز، در برابر دشمن خونریزی که با همه مذاهب اسلامی مخالف است (مانند خوارج و حکومت های ظالم که به هر کار حرامی دست می زنند) در صورتی که توان مقابله با آنان را نداشته باشند، به سپر تقیه پناهنده می شوند و اعتقاد درونی خویش را به منظور حفظ جان، پنهان نگاه می دارند.

بر این اساس، اگر همه اعضای جامعه اسلامی در مذاهب فقهی خویش با هم تفاهم داشته باشند و با وحدت و هماهنگی زندگی نمایند،

1- به منظور آگاهی بر کشتار بی رحمانه شیعیان، توسط پادشاهان بنی امیه و بنی عباس، به کتابهایی: «مقاتل الطالبیین» [نگارش ابوالفرج اصفهانی]، و «شهداء الفضیله» [نگارش علامه امینی] و «الشیعه و الحاکمون» [نگارش محمد جواد مغنیه]، مراجعه فرمایید.

صفحه

۲۱۴

زمینه ای برای تقیه در میان مسلمانان باقی نمی ماند.

نتیجه

از مجموع آنچه گذشت نتیجه این می شود که :

1- تقیه، ریشه قرآنی دارد و روش اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) (و تأیید آن حضرت، گواه روشنی است بر تحقق و جواز آن، در صدر اسلام.

2- انگیزه تقیه نمودن شیعه، پیشگیری از کشتارهای بی رحمانه شیعیان و طوفان های ظلم و ستمی بود که این مذهب را به نابودی تهدید می کرد.

3- تقیه، به گروه شیعه اختصاص ندارد بلکه در میان سایر مسلمانان نیز وجود دارد.

4- تقیه، به پرهیز در برابر کفار و پنهان نگاه داشتن عقاید اسلامی از مشرکان اختصاص ندارد، بلکه ملاک تقیه که حفظ جان مسلمانان است، عمومیت دارد و کتمان عقاید درونی در برابر هر دشمن خونریزی که توان مقاومت در برابر او نباشد و شرایط مبارزه با وی فراهم نگردد، امری لازم است.

5- در صورت تفاهم اعضای جامعه اسلامی، زمینه ای برای تقیه در میان مسلمانان باقی نخواهد ماند.

صفحه

پرسش 32

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشور دانسته‌اید، چرا؟

پاسخ: شکی نیست که همه مذاهب اسلامی از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی، محترم شمرده شده‌اند و لی بی‌تردید، مذاهب فقهی اسلامی، (مانند مذهب های جعفری، مالکی، شافعی، حنبلی، حنفی و...) در بیان وظایف فردی و اجتماعی مردم، یکسان و هماهنگ نیستند و در میان آنها اختلافات فراوانی به چشم می‌خورد.

از سوی دیگر، به منظور تدوین قوانین حقوقی و تنظیم مقررات یک جامعه، نیاز شدید، به وجود هماهنگی و همسویی مقررات یاد شده، احساس می‌شود.

بنابراین، تنها یکی از مذاهب اسلامی را می‌توان منشأ تنظیم مقررات اجتماعی در سرزمینی خاص، قرار داد. زیرا در صورت گوناگون بودن سرچشمه های قانونگذاری، هرگز نمی‌توان مقرراتی هماهنگ و منسجم تدوین کرد.

بر این اساس، سزاوار است در میان مذاهب فقهی اسلامی، یکی از

صفحه

۲۱۶

آنها با معیاری درست، به عنوان مأخذ قوانین و مقررات اجتماعی، تعیین گردد تا از هرگونه آشفتگی و از هم گسیختگی در قوانین کشور پیشگیری به عمل آید و راه تدوین یک سلسله مقررات به هم پیوسته و هماهنگ در زمینه های حقوقی و اجتماعی و امثال آنها، هموار گردد.

معیار تعیین مذهب جعفری

اینک پرسشی دیگر مطرح می‌شود و آن این که: در پرتو چه معیار و ملاکی، از میان مذاهب فقهی اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان منشأ تنظیم قوانین و مقررات کشور دانسته‌اید؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، مسلمانانی هستند که مذهب فقهی جعفری را، آیین خویش و بیانگر وظایف فردی و اجتماعی خود، قلمداد نموده‌اند و بدین سان، روشن می‌گردد که تعیین مذهب جعفری، به عنوان مذهب رسمی کشور، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، امری طبیعی است که با همه موازین منطقی و حقوقی، سازگار است.

احترام و موقعیت دیگر مذاهب اسلامی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در عین حال که مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی قلمداد گردیده است، دیگر مذاهب اسلامی، اعم از شافعی، حنبلی، حنفی، مالکی و زیدی نیز محترم شمرده شده‌اند، بلکه پیروان این مذاهب در زمینه های ذیل، می‌توانند بر مبنای فقه خود رفتار نمایند:

1- انجام مراسم مذهبی.

2- تعلیم و تربیت دینی.

صفحه

۲۱۷

3- انجام کارهای شخصی.

4- مقررات ویژه مذهبی: مانند ازدواج، طلاق، ارث، وصیت و...

علاوه بر این، در منطقه ای که هر یک از مذاهب یاد شده، دارای اکثریت باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب می باشد، در عین حال که حقوق پیروان مذاهب دیگر نیز محفوظ است.

هم اکنون به منظور روشن تر شدن مسأله، دوازدهمین اصل از نخستین فصل قانون اساسی جمهوری اسلامی را که در این زمینه سخن می گوید، از نظر شما می گذرانیم:

«دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل، الی الأبد، غیرقابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی: اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیّه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه ها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب، اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها، بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب.»

در پرتو این اصل، احترام و موقعیت همه مذاهب اسلامی از چشم انداز قانون اساسی جمهوری اسلامی، روشن می گردد.

صفحه

۲۱۹

پرسش 33

آیا شیعه، نماز وتر را واجب می داند؟

پاسخ: نماز «وتر»، از جمله نمازهای نافله شب می باشد که انجام آن برای مسلمانان و پیروان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مستحب است، ولی فقیهان شیعه، در پرتو کتاب و سنت، اموری را به عنوان «ویژگی های پیامبر گرامی» یادآور شده اند که یکی از آنها، واجب بودن «نماز وتر» بر وی می باشد.

علامه حلي در كتاب «تذكرة الفقها» حدود هفتاد چیز را از خصوصیات و ویژگی های پیامبر(صلي الله عليه وآله (مي شمارد و در آغاز سخن خود، چنین مي گوید:

«فَمَا الْوَأَجِبَاتِ عَلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ مِنْ أُمَّتِهِ أَمْرٌ: «الف - السَّوَاكُ، ب - الْوَتْرُ ج - الْأَضْحِيَّةُ. رَوَى عَنْهُ - ص - أَنَّهُ قَالَ: ثَلَاثٌ كَتَبَ عَلَيَّ وَلَمْ تَكْتُبْ عَلَيْكُمْ: السَّوَاكُ وَالْوَتْرُ وَالْأَضْحِيَّةُ(1)». ...»

- آنچه تنها بر رسول خدا(صلي الله عليه وآله) واجب است نه بر امتش، چند چیز است: الف - مسواک نمودن ب - نماز وتر ج - قرباني کردن. از رسول خدا روايت شده که فرمود:

1- تذكرة الفقها، ج ۲، كتاب النكاح، مقدمه چهارم

صفحه

۲۲۰

سه چیز بر من، واجب گردید نه بر شما: مسواک کردن، نماز وتر و قرباني نمودن.

بر این اساس، نماز وتر - از دیدگاه شیعه - بر پیامبر گرامی(صلي الله عليه وآله) واجب، و بر دیگر مسلمانان، مستحب است.

صفحه

۲۲۱

پرسش 34

آیا اعتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک است؟

پاسخ: روشن است که هر گاه انسانی از کسی درخواست کاری نماید، وی را در انجام آن توانا می داند و این توانایی بر دو گونه است:

1- گاهی این توانایی در چهارچوب نیروهای مادی و طبیعی قرار دارد؛ مثل این که از کسی بخواهیم که ظرف آبی به ما بدهد.

2- و گاهی این قدرت، نیرویی غیبی و خارج از چهارچوب مادی و طبیعی است. مثل این که کسی معتقد باشد که بنده وارسته خدا - مانند عیسی بن مریم - می تواند دردهای بی درمان را علاج نموده و با نفس مسیحایی خویش، بیماران صعب العلاج را شفا دهد.

روشن است که اعتقاد به چنین قدرت غیبی، در صورتی که مٔکی و مستند به قدرت و اراده خدا باشد؛ مانند اعتقاد به قدرت طبیعی است و هرگز مایه شرک نخواهد بود؛ زیرا پروردگاری که قدرت مادی و طبیعی را به انسان ها عطا فرموده است، توانایی غیبی را نیز می تواند به برخی از بندگان صالح خود، عنایت نماید.

اینک در توضیح پاسخ یاد شده می گوئیم: اعتقاد به سلطه غیبی اولیای

صفحه

۲۲۲

الهی، به دو صورت تصوّر می شود:

1- اعتقاد به قدرت غیبی برای شخصی که وی را به عنوان منشأ مستقل و اصیل آن قدرت، تلقی نماییم بطوری که کاری خدایی را مستقلاً به او نسبت دهیم.

شکی نیست که اعتقاد به چنین قدرت مستقل و جدا از قدرت خدا، موجب شرک است؛ زیرا در این صورت، غیر خدا را منشأ قدرت مستقل و اصیل دانسته و کاری خدایی را به وی نسبت داده ایم، در حالی که سرچشمه همه نیروها پروردگار جهان است.

2- اعتقاد به سلطه غیبی برخی از بندگان وارسته خدا، با ایمان به این که آن نیرو از قدرت لایزال خدا سرچشمه گرفته است و اولیای الهی - به اذن خدا - تنها وسیله تجلی و بروز آن قدرت بی پایان می باشند و از خود استقلال ندارند، بلکه هم در هستی خویش و هم در اعمال سلطه غیبی، مٔکی به پروردگار بزرگ هستند.

روشن است که چنین باوری، به معنای خدا دانستن اولیای الهی و یا نسبت دادن کاری خدایی به آنان نیست، زیرا در این صورت، بندگان صالح، به اذن خدا و اراده تخلف ناپذیری، سلطه غیبی خدادادی خویش را ابراز می دارند.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (1)»

- هیچ پیامبری نمی تواند معجزه ای بیاورد، مگر به اذن خدا.

با این بیان، به روشنی معلوم می گردد که چنین اعتقادی، نه تنها مایه شرک نیست که با اصل توحید و یکتاپرستی، هماهنگی کامل دارد.

1- رعد: ۳۸

صفحه

۲۲۳

سلطه غیبی اولیای خدا از دیدگاه قرآن

کتاب آسمانی اسلام، با صراحت کامل، گروهی از بندگان وارسته خدا را نام می برد که به اذن پروردگار، دارای چنین قدرت شگرفی بودند. برخی از فرازهای آن را در این زمینه می آوریم:

1- قدرت غیبی حضرت موسی

خداوند بزرگ، به پیامبر خود - موسی - فرمان داد عصای خویش را بر صخره سنگی بزند تا چشمه هایی از آب گوارا، جاری گردد:

«وَ إِذَا سَنَسَقِي مُوسَى لِقَوْمِهِ قُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا (1)».

- و آنگاه که موسی برای قوم خود، طلب آب نمود، به وی گفتیم: عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب، از آن صخره جاری گشت.

2- سلطه غیبی حضرت عیسی

سلطه غیبی عیسی در موارد گوناگونی از قرآن بیان گردیده است که به نمونه ای از آنها اشاره می کنیم:

«إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أBRى الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصِ وَ أَحْيى الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ (2)»...

- (عیسی فرمود): من مجسمه ای را از گل می سازم و در آن می دمم تا به اذن خدا، به صورت مرغی حقیقی درآید و نابینایان مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی را به اذن خدا شفا می دهم و مردگان را به اذن خدا،

1- بقره: ۶۰

2- آل عمران: ۴۹

صفحه

۲۲۴

زنده می گردانم...

3- قدرت غیبی حضرت سلیمان

قرآن مجید، پیرامون نیروهای غیبی که سلیمان در اختیار داشت، چنین می فرماید:

«وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُودَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَ أوتینا من كل شیء إن هذا لهو الفضلُ الْمُؤْمِنِينَ (1)».

- سلیمان، وارث داوود گردید و چنین گفت: ای مردم زبان مرغان به ما آموخته شد و از هر نوع نعمت به ما ارزانی گشت، این فضل و بخششی آشکار است.

شکی نیست کارهایی از قبیل جاری ساختن چشمه های آب زلال از صخره ای سبتر بر اثر تماس عصای موسی با آن سنگ و یا آفرینش مرغی حقیقی از گل و شفا دادن دردهای بی درمان و زنده نمودن مردگان، توسط عیسی، و یا آگاهی سلیمان بر منطق پرندگان و دانستن زبان آنها، اموری خارق العاده و بیرون از مجاری طبیعی هستند و نوعی اعمال قدرت و سلطه غیبی به شمار می روند.

در حالی که قرآن مجید در این آیه ها و آیات بسیار دیگر، به بیان سلطه غیبی بندگان شایسته خدا می پردازد، آیا اعتقاد ما به مضمون این آیه های روشن قرآنی، که بیانگر قدرت خارق العاده اولیای الهی است، موجب شرک و یا مایه بدعت در دین خواهد بود؟

با این بیان، به خوبی روشن می‌گردد که اعتقاد به نیروی غیبی بندگان صالح، به معنای خدا دانستن آنان و یا نسبت دادن کارهای خدایی به آنها

1- نمل: ۱۶

صفحه

۲۲۵

نیست؛ زیرا در صورتی که چنین اعتقادی ملازم با «الوهیت» و خدایی آنان باشد، باید گفت موسی و عیسی و سلیمان و... از نظر قرآن، به عنوان «آلهه» و خدایان، شمرده شده‌اند، در حالی که همه مسلمانان می‌دانند که قرآن کریم، اولیای الهی را بندگان وارسته خدا به شمار می‌آورد.

تا اینجا معلوم گردید که اعتقاد به قدرت غیبی عزیزان درگاه خدا، در صورتی که آن را مٹکی به نیروی پایان ناپذیر الهی دانسته و آنان را وسیله ابراز قدرت خداوندی قلمداد نماییم، نه تنها موجب دوگانه پرستی نیست، بلکه با اصل توحید حقیقی هماهنگی کامل دارد؛ زیرا ملاک توحید و یکتاپرستی آن است که همه نیروها را در جهان به خدا منسوب بدانیم و او را سرچشمه تمام سلطه‌ها و حرکت‌ها تلقی نماییم.

صفحه

۲۲۷

پرسش 35

چرا مقام «امامت» از مقام «رسالت» بالاتر است؟

پاسخ: به منظور پاسخگویی به این پرسش، نخست به بیان مفهوم دقیق سه واژه «نبوت»، «رسالت» و «امامت» که در قرآن و حدیث وارد شده است می‌پردازیم تا روشن شود که چرا مقام امامت از دو مقام یاد شده، بالاتر است.

1- مقام «نبوت»

واژه «نبی»، از ریشه «نبا» به معنای خبر مهم و خطیر گرفته شده است، بنابراین مفاد لغوی «نبی»، حامل خبر بزرگ و یا خبر دهنده از آن، می‌باشد (1) کلمه «نبی» که معادل آن در فارسی «پیامبر» است، در فرهنگ قرآن، به انسانی گفته می‌شود که وحی الهی را از خداوند بزرگ، با روش‌های گوناگون می‌گیرد و گزارشگری است که بدون وساطت بشری دیگر، از جانب خدا خبر می‌دهد، دانشمندان این واژه را چنین تعریف نموده‌اند:

1- اگر ریشه لغوي نبي، صيغه لازم باشد، به معنای نخست می باشد و اگر متعدی باشد، به معنای دوم، خواهد بود.

صفحه

۲۲۸

«إِنَّهُ مُؤَدِّ مِنْ اللَّهِ بِلا واسطة مِنَ النَّبَشْرِ(1)».

- نبي، کسی است که بدون وساطت انسانی دیگر، وحی خدا را برای مردم بازگو کند.

بر این اساس، شرح وظایف «نبي»، در چهارچوب اخذ وحی و گزارش نمودن آنچه به وی الهام می گردد برای مردم، محدود می باشد. قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ(2)».

- خدا پیامبران را به عنوان مرزده آورندگان و بیم دهندگان، برانگیخت.

2- مقام «رسالت»

وزاره رسول در قاموس وحی، بر پیامبرانی اطلاع می گردد که علاوه بر اخذ وحی و خبر دادن از جانب خدا، مسؤولیت ابلاغ رسالتی الهی را از جانب پروردگار بر دوش دارند و مأموریت دارند که آن رسالت را به مردم برسانند.

قرآن مجید در این مورد می فرماید:

«فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ(3)».

- اگر روی برتافتید، بدانید که فرستاده ما، جز ابلاغ روشن رسالت، مأموریتی ندارد.

بنابراین، مقام «رسالت»، مقام دیگری است که به «نبي» عطا می شود؛ و به دیگر سخن: هر یک از دو مفهوم «نبوت» و «رسالت»، به خصوصیتی از ویژگی های پیامبرانی که از جانب خدا وحی دریافت نموده اند

1- رسائل العشر (نگارش شیخ طوسی)، ص ۱۱۱

2- بقره: ۲۱۳

3- مائده: ۹۲

صفحه

۲۲۹

اشاره می کند، بدین صورت که پیامبران از آن جهت که گیرندگان وحی الهی و حاملان خبر هستند، «نبي» می باشند و از آن نظر که وظیفه ای را به عنوان ابلاغ رسالت بر عهده می گیرند، «رسول» نامیده می شوند.

از مجموع سخنان یاد شده، چنین نتیجه می گیریم که پیامبران، تا لحظه ای که در محدوده نبوت و رسالت قرار دارند، تنها هدایتگرانی هستند که حلال و حرام را اعلام می دارند و راههای سعادت و خوشبختی را به مردم

نشان می دهند، و جز خبر دادن از جانب خدا و یا ابلاغ رسالتی که بر دوش آنان نهاده شده است، مسؤولیت دیگری ندارد.

3- مقام «امامت»

مقام «امامت الهی» از چشم انداز قرآن مجید، غیر از دو مقام یاد شده و توأم با اختیارات و تصرفاتی گسترده تر در راستای مدیریت و رهبری جامعه و پیشوایی مردم می باشد.

اینک در پرتو آیات نورانی قرآن، دلایل روشن خود را در این زمینه، از نظر شما می گذرانیم:

1- قرآن کریم در مورد اعطای مقام امامت به پیامبری گرامی؛ یعنی ابراهیم خلیل، چنین می فرماید:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِي (1)».

- آنگاه که خدای بزرگ، پیامبر خود - ابراهیم - را به چندین امتحان، آزمود، و او نیز از بوته امتحانات الهی، سرفراز بیرون آمد، خدا به وی فرمود: ما تو را امام و پیشوای مردم قرار دادیم. ابراهیم گفت: این

1- بقره: ۱۲۴

صفحه

۲۳۰

پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود؟

در پرتو این سخن قرآن، دو حقیقت بر ما آشکار می گردد:

الف: آیه یاد شده به روشنی بر مغایرت مفهوم امامت با دو مفهوم «نبوت و رسالت»، گواهی می دهد؛ زیرا ابراهیم از سالیان دراز پیش از این آزمایش های الهی، که از جمله آنها تصمیم بر قربانی کردن فرزند خود (اسماعیل) بوده است، به مقام نبوت نائل گردید و این موضوع با دلیل یاد شده در زیر ثابت می شود:

همه می دانیم که خدای بزرگ، در دوران کهولت ابراهیم، فرزندان وی [اسماعیل و اسحاق] را به او عنایت فرمود، زیرا قرآن مجید، به نقل از وی، چنین می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِيَ عَلَيَ الْكَبِيرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ (1)».

- سپاس خدای را که در دوران پیری، اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود.

از اینجا معلوم می شود که یکی از آزمایش های الهی؛ یعنی تصمیم بر ذبح اسماعیل، که به دنبال آن آزمایش های دشوار، خدای بزرگ مقام «امامت» را به ابراهیم ارزانی داشت، در اواخر عمر آن حضرت به وقوع پیوسته و او در پایان دوران زندگانی خویش، به مقام پیشوایی بر مردم نایل گردیده است، در حالی که از سالیان دراز پیش از آن، دارای مقام نبوت بوده است؛ زیرا پیش از آن که دارای «ذریه» گردد، وحی الهی - که نشانه نبوت است - بر او فرود می آمد (2).

1- ابراهیم: ۳۹

2- در این زمینه، به آیه ۱۰۲ - ۹۹ از سوره صافات، و آیه ۵۳ - ۵۴ از سره حجر، و آیه ۷۰ - ۷۱ از سوره هود، مراجعه گردد.

صفحه

۲۳۱

ب: همچنین، از این آیه) وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ (... استفاده می شود که مقام «امامت الهی» و پیشوایی جامعه و رهبری امت، در مرتبه ای فوق مرتبه نبوت و رسالت قرار دارد؛ زیرا به گواهی سخن قرآن، در عین حال که حضرت ابراهیم به مقام نبوت و رسالت نائل گشته بود، می بایست امتحانات طاقت فرسایی را پشت سر بگذارد و پس از رستگاری در آن آزمایش ها، مقام امامت به وی ارزانی شود و جهت این مسأله نیز روشن است؛ زیرا مقام امامت الهی، علاوه بر وظیفه اخذ وحی و ابلاغ رسالت، سرپرستی جامعه و رهبری امت و اداره صحیح شؤون مردم در مسیر رساندن آنان به اوج کمال و سعادت را نیز، دربرمی گیرد و طبیعی است که چنین مقامی، از حساسیت و عظمت ویژه ای برخوردار باشد که دست یافتن به آن، بدون پشت سر نهادن آزمایش های جانکاه و پی در پی، امکان پذیر نیست.

2- از آیه پیشین، روشن شد که خدای بزرگ، بعد از آزمایش های سختی که برای ابراهیم پیش آورد، مقام امامت و رهبری جامعه را به وی عنایت فرمود، آنگاه ابراهیم از خدا درخواست نمود که آن مقام را به ذریه و فرزندان نیز ارزانی دارد.

اینک در پرتو آیه های دیگری از قرآن، معلوم می شود که خداوند، درخواست ابراهیم را پذیرفت و پس از مقام «نبوت»، پیشوایی جامعه و حکومت بر امت را، به فرزندان صالح و وارسته وی عطا کرد. قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا(1)».

- ما به آل ابراهیم کتاب (آسمانی) حکمت و حکومتی عظیم ارزانی

1- نساء: ۵۵

صفحه

۲۳۲

داشتیم.

از آیه چنین استفاده می کنیم که «امامت» و رهبری جامعه، منصبی غیر از مقام «نبوت» است که خدای بزرگ به پیامبر خود «ابراهیم» پس از پیمودن مراحل دشوار امتحان الهی، عطا فرمود و آنگاه که وی از خداوند درخواست نمود تا آن منصب حکومت و رهبری را در ذریه او باقی بگذارد، پروردگار بقای آن مقام والا را در مورد ذریه و فرزندان دادگر او پذیرفت و به آنان، علاوه بر کتاب (آسمانی) و حکمت که رمز نبوت و رسالت است، «ملک عظیم» (که همان حکومت و زعامت بر مردم است) عنایت کرد و بدین سان، به درخواست ابراهیم جامعه عمل پوشانید. و لذا می بینیم که برخی از ذریه ابراهیم: مانند یوسف، داوود و سلیمان، علاوه بر مقام نبوت، به حکومت و زمامداری و رهبری جامعه نیز برگزیده شدند.

با این بیان، به روشنی معلوم گردید که مقام «امامت»، غیر از دو مقام «نبوت» و «رسالت» است و به لحاظ گسترده تر بودن میدان اختیارات و مسؤولیت های آن، دارای ارزشی والا و موقعیتی برتر می باشد.

برتری موقعیت «امامت»

از سخنان پیشین روشن گردید که قلمرو کار «نبی» و «رسول» از آن نظر که حامل نبوت و رسالتند، تنها تذکر و روشنگری راه است، و هرگاه نبی یا رسول به مقام «امامت» رسید، مسؤولیت خطیرتری بر دوش وی نهاده می شود که در پی آن، موظف به تحقق بخشیدن به برنامه های الهی و اجرای دستورات شرع مقدس در راستای ایجاد جامعه ای نمونه و سعادت مند، می گردد تا امت خود را در مسیری سوق دهد که خوشبختی دو جهان آنان را تأمین نماید.

صفحه
۲۳۳

روشن است که تحمل چنین مسؤولیت خطیری، نیاز مبرم به قدرت معنوی عظیم و شایستگی ویژه ای دارد و قیام به این وظیفه سنگین، که پیوسته با مشکلات جانکاه و نبرد با تمایلات همراه است، سوختگی بیشتر در راه خدا و شکیبایی برتری را اقتضا می نماید و بدون عشق خدایی و فنا در رضای الهی تحقق نمی یابد و از این جهت، خدای بزرگ مقام امامت را پس از یک رشته امتحانات طاقت فرسای ابراهیم، در آخرین حلقه سلسله عمر وی، به او عطا فرمود و از این جهت نیز زبده ترین بندگان شایسته خود را چون پیامبر گرامی اسلام، به مقام امامت و پیشوایی امت، مفتخر فرمود و حکومت و رهبری جامعه را به آنان ارزانی داشت.

میان «نبوت» و «امامت» تلازم وجود دارد؟

در پی این سؤال پرسش دیگری مطرح می شود و آن این که: هر پیامبری که به مقام نبوت رسید، حتماً باید امام نیز باشد و یا کسی که دارای منصب امامت گردید، حتماً باید پیامبر هم باشد؟

پاسخ هر دو پسرش، منفی است. اینک در پرتو منطق وحی، به توضیح این مسأله می پردازیم: از آیاتی که پیرامون «طالوت» و مبارزه وی با «جالوت» ستمگر نازل شده است به خوبی روشن می گردد که پس از درگذشت حضرت موسی، خدای بزرگ، مقام «نبوت» را به شخصی که گویا «اشموئیل» نام داشت عطا فرمود، در حالی که مقام امامت و پیشوایی و حکومت را بر دوش «طالوت» نهاد. اینک مشروح جریان:

پس از درگذشت موسی، گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر عصر خود گفتند: زمامداری برای ما برگزین تا تحت فرماندهی او، در راه خدا پیکار کنیم، سرانجام پیامبر آنان چنین گفت:

صفحه
۲۳۴

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةَ مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (1)»

- خداوند، طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت. بنی اسرائیل گفتند: چگونه او می تواند فرمانروای ما باشد، در حالی که ما شایستگی بیشتر داریم و او ثروتی انبوه ندارد؟ پیامبر آنان گفت: خدای بزرگ، وی را بر شما برگزیده است و به او علم و توانایی جسمی بیشتری عطا کرده، و خدا ملک خویش را به هر کس که بخواهد می بخشد، و خدا دارای احسان گسترده و دانا است.

از آیه بالا، نکات زیر استفاده می شود:

1- ممکن است مصالحي ایجاب کند که «نبوت» از «امامت» و زمامداری، جدا گردد و در یک زمان نبوت از آن کسی و حکومت و زمامداری از آن فرد دیگری باشد و هر یک به منصبی که به وی داده شده، لیاقت و شایستگی داشته باشد، و به خاطر امکان تفکیک میان این دو منصب، بنی اسرائیل هرگز اعتراض نکردند که ای پیامبر، تو از او شایسته تری، بلکه در مقام اعتراض گفتند: ما از وی شایسته تر هستیم.

2- مقامي که طالوت به دست آورد، از جانب خدا بود و خدا بخشاینده این مقام به وي بود، از آنجا که مي فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»؛ «خداوند، طالوت را براي زمامداري شما برانگیخت». و نیز مي فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ» «خدا او را بر شما، برگزیده است.»

3- مقام و منصب الهي طالوت، در فرماندهي سپاه خلاصه نمي شد،

1- بقره: ۲۴۷

صفحه

۲۳۵

بلکه او فرمانروا و زمامدار بني اسرائيل بود، به گواه این که مي فرماید: «مَلِكًا» «يعني فرمانروا و متصدّي حکومت) هر چند هدف از این زمامداري در آن روز، رهبري بني اسرائيل در جهاد در راه خدا بود، ولي منصب الهي وي، کارهاي ديگري را نیز به او اجازه مي داد که همگي از شؤون حکومت مي باشند، به گواه این که در آخر آيه، چنین مي فرماید:

«وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكًا مَن يَشَاءُ.»

- خدا ملک خویش را به هرکس که بخواهد مي بخشد.

4- مهمترین شرط در زمامداري جامعه و «امامت» و رهبري امت، گستردگي علم و توانايي هاي لازم جسمي و معنوي است، بخصوص براي زمامداران آن زمان که مي بایست همراه سپاه، در حال حرکت و تلاش باشند(1).

بنابر آنچه گذشت، واضح شد که میان «نبوت» و «امامت»، ملازمه و جدایی ناپذيري وجود ندارد بلکه ممکن است انسانی به مقام نبوت برسد ولي امام و پیشوای امت که وظیفه فرمانروايي بر آنان را در اختیار بگیرد، نباشد، و یا شخصي از جانب خدا، سرپرستي و زمامداري جامعه اي را بر عهده بگیرد، ولي پیامبر نباشد و گاهي خدای بزرگ هر دو مقام را به انسانی که شایستگی آن دو را داشته باشد عطا مي کند، چنانکه قرآن مجید مي فرماید:

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ(2).»

- لشکر طالوت، سپاه جالوت را درهم شکست و در آن میان، داوود پیامبر(علیه السلام) جالوت را کشت و خدا زمامداري جامعه (علاوه بر پیامبري) و حکمت را به وي عطا فرمود و آنچه مي خواست به او آموخت.

1- با اقتباس از «منشور جاوید قرآن»، نگارش استاد جعفر سبحاني.

2- بقره: ۲۵۱

صفحه

۲۳۷

پرسش 36

معیار تشخیص «توحید» از «شُرک» چیست؟

پاسخ: مهمترین مسأله، در مباحث مربوط به توحید و شرک، شناخت معیار آن دو می باشد و تا این مسأله، به صورت کلیدی حل نشود، بخشی از مسائلی که جنبه رو بنایی دارد، حل نخواهد شد. از این جهت مسأله توحید و شرک را در ابعاد مختلف، اما به صورت فشرده، مطرح می کنیم:

1- توحید در ذات

توحید در ذات، به دو صورت، مطرح می شود:

الف - خدا (و به تعبیر دانشمندان علم کلام: «واجب الوجود») یکی است و نظیر و مثلی ندارد، این همان توحیدی است که خداوند از آن در قرآن مجید به صورت های گوناگون یاد می کند و می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (1).

- هیچ چیز، نظیر و مثل او نیست.

و در جای دیگر می فرماید:

1- شوری: ۱۱

صفحه

۲۳۸

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدًا» (1).

- هیچ همتا و مانندی برای او نیست.

البته گاهی این نوع از توحید، به صورت عوامانه، به گونه ای دیگر تفسیر می شود که رنگ توحید عددی به خود می گیرد و آن این که: خدا یکی است، دو تا نیست.

ناگفته پیداست که این نوع از توحید (عددی) شایسته مقام الهی نیست.

ب: ذات خدا بسیط است نه مرکب؛ زیرا ترکیب یک موجود از اجزای ذهنی یا خارجی، نشانه نیاز او به اجزای خود می باشد و «نیاز» نشانه «امکان» است و امکان ملازم با احتیاج به علت، و همگی با مقام واجب الوجود، ناسازگار است.

2- توحید در خالقیت

توحید در خالقیت از مراتب توحید است که مورد پذیرش عقل و نقل می باشد.

از نظر عقل، ما سویی الله یک نظام امکانی است که فاقد هر نوع کمال و جمال است و هر چیز هر چه دارد، از سرچشمه فیض غنی بالذات گرفته است. پس آنچه در جهان از جلوه های کمال و جمال دیده می شود، همگی از آن او است.

و اما از نظر قرآن آیات فراوانی بر توحید در خالقیت، تصریح می نماید که به عنوان نمونه، به یکی از آنها اشاره می کنیم:

«قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ(1)».

- بگو: خدا آفریننده همه چیز و یگانه و غالب است.

بنابراین، توحید در خالقیت به صورت کلی نمی تواند در میان الهیون مورد اختلاف باشد. چیزی که هست، توحید در آفرینش دو تفسیر دارد که ما هر دو را یادآور می شویم:

الف: هر نوع نظام علی و معلولی و روابط سببی و مسببی که در میان موجودات وجود دارد، همگی به علت العلل و مسبب الأسباب منتهی می شود و در حقیقت، خالق مستقل و اصیل، خدا است و تأثیر غیر خدا در معلول های خود، به صورت تبعی و اذن و مشیت او است.

در این نظریه به نظام علت و معلول در جهان، که علم بشر نیز از آن پرده برداشته است، اعتراف می شود. ولی در عین حال مجموع نظام به گونه ای متعلق به خدا است و او است که این نظام را پدید آورده و به اسباب، سببیت و به علت ها، علیت و به مؤثرها تأثیر بخشیده است.

ب: در جهان، تنها یک خالق وجود دارد و آن خدا است و در نظام هستی، هیچ نوع تأثیر و تأثیری، میان اشیا وجود ندارد و خدا، خالق بلاواسطه تمام پدیده های طبیعی است و حتی قدرت بشر، در فعل او نیز، تأثیری ندارد.

بنابراین، در جهان یک علت بیش نداریم و او جانشین تمام آنچه که علم، به عنوان علل طبیعی معرفی می کند، می باشد.

البته چنین تفسیری برای توحید در خالقیت، مورد عنایت گروهی از دانشمندان اشاعره می باشد ولی برخی از شخصیت های آنان؛ مانند امام الحرمین (2) و در این اواخر، شیخ محمد عبده در رساله توحید، به انکار این

1- رعد: ۱۶

2- ملل و نحل (شهرستانی)، ج ۱

تفسیر برخاسته اند و تفسیر نخست را برگزیده اند.

3- توحید در تدبیر

از آنجا که آفرینش مخصوص خدا است، تدبیر نظام هستی نیز از آن او می باشد و در جهان تنها یک مدبّر وجود دارد و همان دلیل عقلی که توحید در خالقیت را تثبیت می کند، توحید در تدبیر را نیز به ثبوت می رساند.

قرآن مجید نیز، در آیات متعددی، خداوند را تنها مدبّر جهان معرفی می نماید و می فرماید:

«قُلْ أَغِيرَ اللَّهِ أَبْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ (1)».

- بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او مدبّر همه چیز است.

البته همان دو تفسیری که درباره توحید در خالقیت بیان شد، در مورد توحید در تدبیر نیز مطرح می گردد و از نظر ما مقصود از توحید در تدبیر، انحصار تدبیر استقلالی به خدا است.

بر این اساس، این که در میان موجودات نظام هستی، نوعی تدبیرهای تبعی وجود دارد، همگی به اراده و مشیت خدا صورت می گیرد. قرآن کریم نیز، به این نوع مدبّرهای وابسته به حق، اشاره می کند و می فرماید:

«فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (2)».

- آنان که امور، نظام هستی را اداره می کنند.

1- انعام: ۱۶۴

2- نازعات: ۵

صفحه

۲۴۱

4- توحید در حاکمیت

توحید در حاکمیت بدان معنا است که حکومت به صورت یک حقّ ثابت از آن خدا است و تنها او حاکم بر افراد جامعه می باشد، چنان که قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ (1)».

- حقّ حاکمیت، تنها از آن خدا است.

بنابراین، حکومت دیگران باید به مشیت او صورت پذیرد تا انسان های وارسته ای زمام امور جامعه را در دست بگیرند و مردم را به سرمنزل سعادت و کمال رهبری نمایند، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (2)».

- ای داوود، ما تو را به عنوان نماینده خویش در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حقّ حکم و فرمانروایی نما.

5- توحید در طاعت

توحید در طاعت، به معنای آن است که مطاع بالذات و کسی که پیروی از او، اصالتاً لازم است، خداوند بزرگ می باشد.

بنابراین، لزوم اطاعت دیگران؛ مانند پیامبر، امام، فقیه، پدر و مادر همگی به فرمان و اراده او است.

6- توحید در قانونگذاری و تشریح

توحید در تقنین بدان معنا است که حق قانونگذاری و تشریح، تنها از آن خدا است. بر این اساس، کتاب آسمانی ما، هرگونه حکمی را که از چهارچوب قانون الهی خارج باشد مایه کفر، فسق و ستم قلمداد می نماید، آنجا که می فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ(1)».

- آنانکه بر اساس قوانین الهی حکم نمی کنند، کافرند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ(2)».

- آنانکه بر اساس قوانین الهی، حکم نمی کنند، فاسقند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ(3)».

- آنانکه بر مبنای مقررات الهی حکم نمی نمایند، ستمگرانند.

7- توحید در عبادت

مهمترین بحث پیرامون توحید در عبادت، تشخیص معنای «عبادت» است؛ زیرا همه مسلمانان در این مسأله، اتفاق نظر دارند که عبادت مخصوص خدا است و جز او را نمی توان پرستش نمود، چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ(4)».

- تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می جوییم.

1- مائده: ۴۴

2- مائده: ۴۷

3- مائده: ۴۵

4- حمد: ۴

از آیات شریفه قرآن، چنین استفاده می شود که این مسأله، یک اصل مشترک در میان دعوت تمام پیامبران بوده است و همه سفیران الهی به منظور تبلیغ آن، برانگیخته شده اند. قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (1)».

- میان هر امتی، پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از سرکشان و طغیانگران، دوری گزینید.

بنابراین، در این اصل مسلم که پرستش، مخصوص خدا است و جز او را نباید عبادت نمود، سخنی نیست و هیچ فردی را نمی توان موحد دانست مگر این که این اصل را بپذیرد.

سخن در جای دیگر است و آن این که معیار تشخیص «عبادت» از غیر عبادت چیست؟

و آیا مثلاً بوسیدن دست معلم، پدر و مادر، علما و دانشمندان و هر نوع کرنشی که در برابر ذوی الحقوق، صورت پذیرد، عبادت آنها بشمار می رود؟ و یا این که عبادت، به معنای مطلق خضوع و کرنش فوق العاده نیست بلکه در آن، عنصری معتبر است که تا آن عنصر در ماهیت عمل تحقق نیابد، هیچ نوع خضوع، هر چند در حدّ سجده باشد، رنگ پرستش به خود نمی گیرد.

اکنون باید دید آن عنصر که به خضوع ها و کرنش ها، نام عبادت و عنوان پرستش می دهد، چیست؟ و این مسأله بحثی مهم است.

1- نحل: ۳۶

صفحه

۲۴۴

برداشتی نادرست از عبادت

گروهی از نویسندگان عبادت را به معنای «خضوع» و یا «خضوع فوق العاده»، تفسیر نموده اند، ولی این گروه، در حلّ یک رشته آیات قرآنی، فرو مانده اند. قرآن مجید به صراحت می فرماید به فرشتگان دستور دادیم که برای آدم سجده کنند:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ (1)».

- به فرشتگان گفتیم: بر آدم، سجده کنید.

سجده بر آدم درست به همان کیفیت بود که سجده بر خدا انجام می گرفت، در حالی که اولی ابراز تواضع و فروتنی بود و دومی، عبادت و پرستش.

اکنون چرا این دو سجده یکنواخت، دو ماهیت مختلف پیدا کردند؟

قرآن، در جای دیگر می فرماید: یعقوب پیامبر، با فرزندان خود، بر حضرت یوسف، سجده نمودند:

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا (2)».

- و حضرت یوسف، پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همه آنان برای وی به سجده درافتادند و یوسف گفت: ای پدر، این است تأویل رؤیایی که پیش از این دیده بودم و خداوند حقانیت آن را ثابت فرمود.

لازم به تذکر است که مقصود حضرت یوسف، از رؤیای پیشین، همان است که در خواب دیده بود، یازده ستاره همراه با خورشید و ماه برای وی سجده می نمایند، چنانکه قرآن از زبان یوسف چنین می فرماید:

1- بقره: ۳۴

2- یوسف: ۱۰۰

صفحه

۲۴۵

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ(1)».

من یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که برای من، سجده می نمایند.

از آنجا که حضرت یوسف سجده بستگان خود را به عنوان تأویل رؤیای یاد شده می شمارد، روشن می گردد که منظور از یازده ستاره، همان یازده برادر وی و مقصود از خورشید و ماه، پدر و مادر او می باشند.

با این بیان، روشن می گردد که نه تنها برادران یوسف، که پدر آنان، حضرت یعقوب پیامبر نیز برای وی سجده کرد.

اینک سؤال می کنیم: چرا چنین سجده ای که نهایت خضوع و فروتنی است، نام عبادت به خود نگرفت؟

عذر بدتر از گناه!

در اینجا، گروه یاد شده، وامانده از پاسخ چنین می گویند: از آنجا که این خضوع ها با فرمان خدا صورت گرفت دیگر شرک نیست.

ولی ناگفته پیداست که این پاسخ، بسیار ناشیانه است؛ زیرا اگر ماهیت یک عمل ماهیت شرک باشد، هرگز خدا با آن فرمان نمی دهد.

قرآن مجید می فرماید:

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا لَا تَعْلَمُونَ(2)».

- بگو: خدا شما را به فحشا فرمان نمی دهد. آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟

1- یوسف: ۴

2- اعراف: ۲۸

صفحه

۲۴۶

اصولاً فرمان خدا، ماهیت شیء را دگرگون نمی سازد، اگر حقیقت خضوع در برابر یک انسان، پرستش او باشد و خدا هم به آن فرمان دهد، نتیجه آن، فرمان به پرستش خود خواهد بود.

حلّ اشکال، و معنای حقیقی عبادت

تا اینجا روشن شد که اصل «ممنوعیت پرستش غیر خدا» مورد اتفاق همه موحدان جهان می باشد. از سوی دیگر معلوم گردید که سجده فرشتگان برای آدم و سجده یعقوب و فرزندان وی برای یوسف پرستش آن دو، به شمار نمی رود.

اینک بنگریم چه عاملی موجب آن می گردد که حرکتی یک بار، عنوان عبادت به خود بگیرد ولی بار دیگر، همان حرکت با همان ویژگی، از جرگه عبادت، بیرون باشد؟

با مراجعه به آیات قرآن، روشن می گردد که عبادت، خضوع در برابر موجودی است که توأم با خدا دانستن و یا نسبت دادن کارهای خدایی به وی باشد. از این بیان، به خوبی معلوم می شود که اعتقاد به خدا و یا اعتقاد به توانایی او بر انجام کارهای خدایی، همان عنصری است که هرگاه با خضوعی همراه باشد، به آن رنگ عبادت می بخشد.

مشرکان جهان؛ اعمّ از ساکنان شبه جزیره و مانند آنها، در برابر موجوداتی خضوع و خشوع می نمودند که آن ها را مخلوق خدا می دانستند، امّا در عین حال معتقد بودند که بخشی از کارهای خدا که حدّ نازل آن، حقّ بخشودگی گناهان و مالکیت مقام شفاعت باشد، به آنها واگذار شده است.

گروهی از مشرکان بابل در مقابل اجرام آسمانی، به پرستش می پرداختند و آنها را «ربّ» خود نه «خالق و آفریدگار» می دانستند، بعنوان

صفحه

۲۴۷

کسانی که تدبیر و کارگردانی جهان و انسان ها به آن ها واگذار شده است و سرگذشت حضرت ابراهیم، در مقام مناظره با آنان، روی همین اصل، صورت پذیرفت؛ زیرا مشرکان سرزمین بابل، هرگز آفتاب و ماه و ستارگان را خدای آفریدگار نمی دانستند بلکه آنان را مخلوقات قدرتمندی تلقی می کردند که - ربوبیت و کارگردانی جهان، به آنان واگذار شده است.

آیات قرآنی نیز که بیانگر مناظره ابراهیم با مشرکان بابل است، روی کلمه «ربّ» تکیه می کند (1) و لفظ «ربّ» به معنای صاحب و مدبّر مملوک خود می باشد.

عرب، به صاحب خانه می گوید: «ربّ البیت» و به صاحب مزرعه می گوید: «ربّ الضیعه» به خاطر این که کارگردانی منزل و کشتزار، برعهده صاحب آن می باشد.

قرآن مجید، با معرفی نمودن خدا به عنوان تنها مدبّر و پروردگار جهان، به مبارزه با گروه مشرکان برمی خیزد و همگی را به سوی پرستش خدای یگانه فرا می خواند و چنین می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّيَ وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ(2).»

- خدای بزرگ، ربّ من و ربّ شما است، پس او را بپرستید که این، راه راست می باشد.

و در جای دیگر می فرماید:

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ(3).»

- او است خدایی که ربّ شما است، هیچ خدایی جز او وجود ندارد،

1- انعام: ۷۸ - ۷۶

2- آل عمران: ۵۱

3- انعام: ۱۰۲

صفحه

۲۴۸

آفریننده هر چیز است، پس او را پرستش نمایید.

و در سوره «دخان» می فرماید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ(1)»

- خدایی جز پروردگار یگانه نیست، زندگی می بخشد و می میراند، پروردگار و مدبر امور شما و پدران پیشین شما می باشد.

قرآن کریم، به نقل از حضرت عیسی، چنین می فرماید:

«وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ(2)».

- حضرت عیسی فرمود: ای بنی اسرائیل، خدا را پرستید که رب من و شما است.

از آنچه گذشت به روشنی معلوم می گردد هرگونه خضوعی که از اعتقاد به ربوبیت و خدایی طرف و نسبت دادن کارهای الهی به وی، پیراسته باشد، نمی تواند به عنوان «عبادت» قلمداد گردد، هر چند از نظر خضوع و فروتنی در درجه نهایی باشد.

بنابراین، خضوع فرزند در برابر پدر و مادر و خضوع امت در مقابل پیامبر(صلی الله علیه وآله) که از چنین قیدی پیراسته است، هرگز عبادت آنان نخواهد بود.

براین اساس، بسیاری از موضوعات مانند:

تبرک جستن به آثار اولیای الهی و بوسیدن ضریح و در و دیوار حرم آنان، توسل به عزیزان درگاه خدا،

ندای بندگان و ارسته پروردگار،

و بزرگداشت زاد روز و یا وفیات اولیای خدا و...

که برخی افراد ناآگاه به آنها، رنگ پرستش غیر خدا و شرک می دهند، همگی از گردونه «عبادت» و پرستش غیر خدا، بیرون است.

1- دخان: ۸

2- مائده: ۷۲